

بسمه تعالی شاه

این کتاب منبع الفاضلین در امامت و حالات اهل بیت علیهم السلام
یکی از بهترین کتابها در موضوع خود میباشد
مؤلف شیخ محمد بن اسحاق بن محمد حموی ملقب بفاضل الدین
از دانشمندان دوره صفویه بوده و این کتاب را حدیثاً تکمیل
در بابها استثنای شریعت است بنام شاه طهماسب صفوی کتبه
در رجب ۹۳۷ از آن تاریخ است

این کتاب چاپ شده و نسخ آن کتاب است
و همین مؤلف را کتابی بنام اسرار المؤمنین در حالات ائمه اطهار
علیهم السلام مشتمل بر دوازده فصل است و در باب ششم آن فصل
مفصل در شرح حالات ابوسلمه روزی و آیهات شفاوت
و کتوبت نوشته و در آنجا سخن بسیار از کتاب مظاهر الحقیقه
شیخ علی بن عبدالعالی کرکی آورده و خود در آن کتاب
و مخفی نماید که این مؤلف دارای طبع شعر نیز بوده چنانکه ماده
نارنجی بر این کتاب این کتاب آورده و همچنین بر این کتاب
و در آن از زعمال است وی اطلاع است

۳۳۱۹۹

بازرسی شد
۶ - ۳۷

۹۳۹۳ هـ

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: منبع الفاضلین
مؤلف: شیخ محمد بن اسحاق بن محمد حموی (فاضل الدین)
موضوع: ...
شماره ثبت کتاب: ۱۵۸۳۱
۱۳۳۹

بازرسی شد

خطی - فهرست شده
۷۱۸۹

ماه بهمان شاه

این کتاب منیر الناصحین در امامت و حالات امامان علیهم السلام
یکی از بهترین کتابها در این موضوع محسوب میگردد
مؤلف شیخ محمد بن اسمعیل بن محمد بن حمزه ملقب بغیاث الدین
از دانشمندان دوره صفویه بوده و این کتاب را در کتبخانه
درباره اش شویبیه است بنام شاه طهماسب صفوی
در ۹۳۷ از آن تاریخ است

این کتاب چاپ نشده و نسخ آن کتاب است
و همین مؤلف را کتابی بنام (مسن الوصی) در حالات امیرالمؤمنین
علیه السلام مشتمل بر دوازده فصل است و در باب ششم آن مفصل
مفصل در شرح حالات ابوبکر و عمر و عثمان و آیهات تفاوت
و کفری نوشته و در اینجا سخن بسیار از کتاب مطلقه المصنف
شیخ علی بن عبد العالی کرکی آورده و خود در آن اشاره کرده
و ضمن آن یاد کرده که این مؤلف دارای طبع شعر نیز بوده چنانکه ماره
تاریخی بر آن مکتوب این کتاب آورده و همچنین بر آن امیرالمؤمنین
و سن آن از حالات وی اطلاع بدست
سید فریدون ۴۳/۸۱۶

بازرسی شد
۶ - ۳۷

کتابخانه مجاهد

کتاب: منیر الناصحین

مؤلف: شیخ محمد بن اسمعیل

موضوع: ...

شماره ثبت کتاب: ۱۵۸۳۱

۱۳۳۹

۹۲۵

کتابخانه ملی فهرست شده
۷۱۸۹

ماہنامہ عالی شاہ

این کتاب منہج الفاضلین در امامت و حالات امامان علیہم السلام
یکی از بهترین کتابها در موضوع مورد بحث است
مؤلف شیخ محمد بن اسحق بن محمد حموی ملقب بفاضل الدین
از دانشمندان دوره صفوی بوده و این کتاب را بعد از کتاب
دیباچه اش شویبلا است بنام شاه طهماسب صفوی
در ۹۳۷ از ان تاریخ قلم

این کتاب چاپ نشده و نسخ آن کتاب است
و همین مؤلف را کتابی بنام (اسرار المؤمنین در حالات ائمه اطهارین
علیہم السلام) مشتمل بر ۱۰۰۰ فصل است و در باب ششم آن فصل
مفصل در شرح حالات ابوسلمه و در باب هفتم در بیان تفاوت
و کمالات ائمه و در اینجا سخن بسیار از کتاب مفاصل الحقیقه
شیخ علی بن عبد العالی کرکی آورده و خود در آن کتاب در
موضوعی می‌نویسد که این مؤلف در این صبح شعر نیز آورده چنانکه ماده
تاریخی بر این کتاب و در ده و هجدهمین بر این کتاب
و در این از حالات وی اطلاع نیست

سید ابوالحسن ۴۳/۱۱۶

بازرسی شد
۶ - ۳۷

۹۳۹۳ هـ

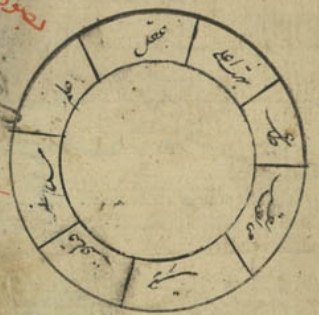
کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: منہج الفاضلین
مؤلف: شیخ محمد بن اسحق بن محمد حموی (فاضل الدین)
موضوع: ...
شماره ثبت کتاب: ۱۵۸۳۱
شماره قفسه: ۱۳۳۸

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب: ...
شماره ثبت کتاب: ۷۱۸۹

این کتاب مشتمل بر
 سصد و شصت و شش صفحه است
 که در مذبحات صناعات چهارگانه
 بصورت نمودار است
 بعد از ظاهر چهارچوب است



کتابخانه و سبکده و
 در آراجه و تحریر باد

روز سه شنبه ۱۳۰۳

محمد الموسوی التبریزی

فصل اول در لطافت آواز و کلام
 در بیان انواع آوازها
 در بیان انواع کلامها
 در بیان انواع سبکها
 در بیان انواع ریتمها
 در بیان انواع ملودیها
 در بیان انواع هارمونیها
 در بیان انواع سازها
 در بیان انواع نوازندگان
 در بیان انواع مقامها
 در بیان انواع دستگاهها
 در بیان انواع تارها
 در بیان انواع کمانچهها
 در بیان انواع تنبکها
 در بیان انواع دفها
 در بیان انواع سازهها
 در بیان انواع کوبهها
 در بیان انواع زبانهها
 در بیان انواع کوزهها
 در بیان انواع شیشهها
 در بیان انواع فلزها
 در بیان انواع چرمها
 در بیان انواع پوستها
 در بیان انواع سنگها
 در بیان انواع گچها
 در بیان انواع آجرها
 در بیان انواع خشتها
 در بیان انواع کاشیها
 در بیان انواع سرامیکها
 در بیان انواع موزاییکها
 در بیان انواع کاشیهای رنگین
 در بیان انواع کاشیهای سفید
 در بیان انواع کاشیهای سیاه
 در بیان انواع کاشیهای فیروزه‌ای
 در بیان انواع کاشیهای کبود
 در بیان انواع کاشیهای زرد
 در بیان انواع کاشیهای قرمز
 در بیان انواع کاشیهای سبز
 در بیان انواع کاشیهای بنفش
 در بیان انواع کاشیهای نارنجی
 در بیان انواع کاشیهای صورتی
 در بیان انواع کاشیهای طلایی
 در بیان انواع کاشیهای نقره‌ای
 در بیان انواع کاشیهای مسی
 در بیان انواع کاشیهای آهنی
 در بیان انواع کاشیهای آلومینیومی
 در بیان انواع کاشیهای پلاستیکی
 در بیان انواع کاشیهای سرامیکی
 در بیان انواع کاشیهای شیشه‌ای
 در بیان انواع کاشیهای فلزی
 در بیان انواع کاشیهای چرمی
 در بیان انواع کاشیهای پارچه‌ای
 در بیان انواع کاشیهای کاغذی
 در بیان انواع کاشیهای چوبی
 در بیان انواع کاشیهای سنگی
 در بیان انواع کاشیهای گچی
 در بیان انواع کاشیهای آجری
 در بیان انواع کاشیهای خشتی
 در بیان انواع کاشیهای کاشی‌کاری
 در بیان انواع کاشیهای کاشی‌کاری سنتی
 در بیان انواع کاشیهای کاشی‌کاری مدرن
 در بیان انواع کاشیهای کاشی‌کاری ترکیبی
 در بیان انواع کاشیهای کاشی‌کاری خلاقانه
 در بیان انواع کاشیهای کاشی‌کاری هنرمندانه
 در بیان انواع کاشیهای کاشی‌کاری تاریخی
 در بیان انواع کاشیهای کاشی‌کاری معاصر
 در بیان انواع کاشیهای کاشی‌کاری آینده‌نگارانه
 در بیان انواع کاشیهای کاشی‌کاری بین‌المللی
 در بیان انواع کاشیهای کاشی‌کاری جهانی
 در بیان انواع کاشیهای کاشی‌کاری بشری
 در بیان انواع کاشیهای کاشی‌کاری الهی
 در بیان انواع کاشیهای کاشی‌کاری ابدی

کتابخانه
 موسوی
 ۲۷



کتابخانه
 خلی، فهرست شده
 ۷۱۸۹



برق
 کتابخانه
 الفاضلین من تالفا
 عالم الفاضل اکمل محمد بن
 اسحق بن محمد المحمدي
 الحلي بقرات
 الدين رحمه
 الله
 عليه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ذي اللطف والاسمان والفضل والانتظام والعظمة والسلطان المبرور
 عن الغرور والسموم والفساد المبرزين والمتلازمين والقصص العديم الذي
 عيا بموت ورونت لا يبار والابنة المصوبين بالذليل والبرهان التي
 الذي كما ناهجت عن صفقات الاوهام الفاسدة ومثلات المراهب التي
 وما تجتهد ارباب الجور والظلم ان اكون الذي اعطانا برزمت سلطانا
 من سلاطيننا في ذمة عدنان او فحقت زوجه الزينة محمد الذي انزل القرآن
 والفتح والشرايع والادب ان ابره لتسبب الائمة المسعوبين حج انزل
 والصلوة والسلام على خير نبي محمد المبعوث الى الانس والانس والاول
 امنا الذين وائمة عجب الايمان والابن ادم امير المؤمنين علي ابن
 طالب امير الزينيين المشرقين وانهم الامم المظلمة محمد المدي حيا
 الزمان **وجسد** جون سوسنت ابنة مسعود بن حوات الله عليهم جميعا يا
 ورايين برؤمهم جميع مومنين او كما فرسطين وحبست ولزم وحبست الشيا
 بموجب اية كرم على الاسلام حيا ابراهيم المودعة التوبة مستقيم والحظت الشيا
 بمقتضاها اية الطيور الله والطيور الاسول اذ لا الامم منكم ترضى على الايمان وبرايرة
 اعداء الايمان خربت استازا جزا ايمان حبس الالهس يعني مومنان اقل
 التوى محمد بن يحيى بن محمد المولى الدون لفاضل الذين اعاد الله رب العالمين مدية

وغيره يدور واديد واديد كثرته الى الله تعالى وطلبنا لمرامته واصل واصل
 تأليفنا يذنبت بم بياره تريب العلم كعوام ازان اسفل با
 مشل براد كرامت انا مشه عليم صولات الله العلي الاكبر وبن
 سلطان اامت خيران ووسطه كالمقتضى لفضولت ان كل
 لا تحسد المومنون الكاذبين اوليا من دون المومنين ومن فضل في كل
 في حق الايمان **التميم** تروى ليله وحبس كرم الله نفسه ويحوي
 اية وقال بل مومنين من الله مومنين كرم امانه وبنوم ايت من كرم
 امانه الامم كرم وقدمطين بالامان وبموجب كرم حضرت امام تام واهم
 فرح تام عجب الله على اللغاب والشارق حسب حضرت طاب
 محمد صادق عيب الصلوة والسلام والجنة والاكرام من الله العلي القام
 في دين ابي في توجب ولزم مبدانت در الف كتاب ذكر تعلق
 يستمود ودر زمان دولت واول سلطان حضرت سليمان بنت داود
 يوسف نيك كرم حضرت اصيل نخت جم جاهد سباه راف اول الله
 اعداء الله حافظ ودا الله فرحبا واندرا لقررة الطاهر وسيل الاجتهاد
 مراسم الامم المسعوبين اصب لويه خريفه سيد المرسلين جون الله بن العلي بن
 قرمان لار والظلم ووق آثار البديروا هي توشيا جامل سباب الظلم فو
 المفقون بافوق المحدثه والميدرية المنصفه لبعثت المبتدئة **شور** حسن اوصاف
 فاست حضرت في كرم نوح احمد بن ادرش حصار آمنة تصد قدرت قدره ان سبابا
 جهه الايمان كرم واد كما او كرم فاد كرم كرم كرم كرم كرم كرم
 سوي كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم كرم

بتطلب مرکز و کشف مدار آمد منزه سلطنة و اللغات و العوالات و الغنمة و الدنيا للدين
الموید من عند الله رب العالمین **شمس** شاه بن طه سبستان شای کزانی که
میکنند در دهه سپهر کلان از هر چوین از برای اقتباس فیض در درگاه او نامه و خورشید
بنی روز شنبه و در زمین آن چند نسیه شای که به تحصیل شرف گشت در درگاه او
کیوان غلام کمترین که از باب دولت قبل از طلب سر دولت آن دولت سرور است
لفظ گوهر با شرف و فیض او از کلمه شایخ مضمون اندازد و چون ساری خزان که چون
خورشید در حق حیات آن شاه وین در پیش است از او ولایت راه برین
من نه نشاء می خدام درگاه و بجز درم از با و از اهداد خود میراث این نیست که
سبزه های دوش بر هیچ و شام و بون و عار گشت **شمس** در حکم روح الامین
عقله الله تا بسما نه کله و سلطان نه لایحه اهل الامان و خطر مرقد والده و جده الطی انسانی
شیخه النور و الغفران که لوار وین در تربیت سید المرسلین و در با طریقت ابرو
و اعلام منزه سبب است موعود سلوات الله علیهم اجمعین در لطافت عالم ارتفاع است
سودش گشت احوال وین و منافقین و مخالفان افعال مستطین طاهرین مستطین
گشت در با است عدالت و سلطنت و لایحه نسیه و غایت شرف محضی و عده
ابراهیم و محمد الدین آمنوا و هو الصالح است جلیقتمه الا ان کما اختلف الدین من قلم
لیکن لعمریه و من الذی ارتقى اتم و لیس لیس من لب و خورم است اعلان تمام و محمود فرست
بافت و دیوانان بجای نالی است کینه ر و من جان و شیطان ایما برادر از خوف
منافقان و استرار برین گشته و نیز که سبب با است قات اجبا و الضار و یجاد
و کز است اعدا و فجار و جیب و کولون بسبب کز است اضار و جان و خان اهل
و خرف وقت از نرد منافقان کرده شده سبب برین ابن بنده فقیر و ذریه سید

۲۴۵
۲۴۶
۲۴۷
۲۴۸
۲۴۹
۲۵۰
۲۵۱
۲۵۲
۲۵۳
۲۵۴
۲۵۵
۲۵۶
۲۵۷
۲۵۸
۲۵۹
۲۶۰
۲۶۱
۲۶۲
۲۶۳
۲۶۴
۲۶۵
۲۶۶
۲۶۷
۲۶۸
۲۶۹
۲۷۰
۲۷۱
۲۷۲
۲۷۳
۲۷۴
۲۷۵
۲۷۶
۲۷۷
۲۷۸
۲۷۹
۲۸۰
۲۸۱
۲۸۲
۲۸۳
۲۸۴
۲۸۵
۲۸۶
۲۸۷
۲۸۸
۲۸۹
۲۹۰
۲۹۱
۲۹۲
۲۹۳
۲۹۴
۲۹۵
۲۹۶
۲۹۷
۲۹۸
۲۹۹
۳۰۰

استخاره و استجاره حضرت الله تعالی این کتاب است و در مرتب بر مقدمه و غیره
و خاتمه مقدمه در بیان مختصر ایسه و استامش در مجلس الاجمال در سنه مذکوره
باب اول که در سبب ایامه اجتهاد است **باب دوم** در اول امامت حضرت
المویدین علی صلوات الله رب العالمین و این باب شش است بر پنج **مصحف ۱۰۵**
در اول عقیده و این پنج شصت بر پنج در اول عقیده و مگر بر این عقیده و درین پنج
بازوه و دلیل ضرورت **مصحف دوم** در اول ماخوذه از کلام رب العالمین و درین پنج
نجاه و دلیل سررکنه **مصحف سوم** در اول ماخوذه از احادیث سید المرسلین و درین پنج
دلیل تکرار شده **مصحف چهارم** در اول کتب استنباط احوال حضرت امیرالمومنین و درین پنج
دلیل کتب شده **مصحف پنجم** در اول امامت باقی ایما شایخ علیهم الصلوٰة الله
ما دامت الشمس و القمر و درین باب هفده و یک تریافته **باب ششم** در کیفیت
کردن مردم بر ابوبکر امامت و یعنی از سلطان ابوبکر و عثمان که دامت بر طمانین
ایشان و این باب شصتی است بر پنج **باب هفتم** در کیفیت بست کردن مردم بر
امامت **مصحف اول** در کیفیت طلب کردن حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام
مصحف دوم در بعضی از مسلمانان ابوبکر که جیب سلطان امامت است **مصحف سوم** در کوشش از سلطان
مصحف چهارم در بعضی از مسلمانان همان **مصحف پنجم** در ذکر اول که همان برغم خود ابرار در
بر امامت ابوبکر در آن و توضیح مفهوم و دلیل ابوبکر و سید مرتضی و اباب است و فصل
سفری که در فضیلت ابوبکر و عمر و عثمان روایت کرده اند و توضیح مفهوم تحت آن و این
شصت بخش **مصحف ششم** در ذکر اول که همان برغم خود ابرار کرده اند بر امامت
در آن **مصحف اول** درین معنی و مفهوم ابوعمار و غیره من الالباب است که تعالی فی الحقیقه
است که آن آیت دلائل است که بر فضیلت ابوبکر و علی بر کردن سلطان موعود ایشان درین

مصحف ششم

مشتمل است بر پنج مجتهد **ص ۲۹۴** در مضمون و عدول **ص ۲۹۹** در تحقیق آن که در
از سابقان لا و اول من الحسبین و انما ارسلنا من قبلك الانبياء بالحق انهم هم
صفت بر طالع اند و بیان آنکه شهادت آنها از برای انسان برضا و نه و عده
اند و آنرا که در وقت مخصوص است که در آن که بر چه و نه در وقت نبوت است
و مستقیم بوده باشند و همین در آنکه در حق الله عزوجل انما یؤمنون بالله و
ص ۳۰۲ در توجیه طالع نبوتی که کرده اند که اب و الذی جاری با الصدف و صدق
شان بگویند که از شده و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و اولیاده و اولیاده
در طالع که در طالع و حواله کرده اند که از تمام علی و ابی و صدق یعنی اما قول اند
صفتی است الا لای الذی یؤلفه و لا یستکرمه و لا یصدقه من غیره **ص ۳۰۳**
نازل شده **ص ۳۰۹** در بیان طالع که گفته اند در تا اول آیه عزوجل ان الله و الذین
استاد علی الکفار و رحما بریم کما محمد که مراد از الذین مسد اب و بر و از استاد علی الکفار
مسد در رحما بریم همان است **ص ۳۱۰** در نقل کردن احادیث مزی که حضرت
ابو کر و مسد روایت کرده اند و توجیه عدم محبت آن و این فعل مشتمل بر شش مجتهد
ص ۳۱۱ در بیان عدم محبت حبیبی که روایت کرده اند از حضرت رسول الله صلی
کنند مود و بر سر آنکه کمال اللبنة **ص ۳۱۱** در تحقیق عدم محبت آنچه روایت کرده
که حضرت رسالت بنا و الله و الله و الله فرمود ما من نبی الا اوله ذریران من اول النبا
من اول الارض ما تا فرزند نائل است غیب بیل و میگیل اما ذریر اول الارض نبی بود
ص ۳۱۲ در ظاهر کردن عدم محبت آنچه روایت کرده اند از این که گفت در حق
رسول الله صلی الله علیه و آله در حدیثی دست راست خود را با بوی کرده و دست چپ خود
بگذاشت بوم الفی **ص ۳۱۵** در بیان طالع آنچه روایت کرده اند که حضرت سید

عبد الصلوة و الله من مود و خبر بنده الله بعد بهنا اب و بر و غیر **ص ۳۱۶** در بیان
عدم محبت حبیبی که روایت کرده اند از حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام
من فضلی علی اب و بر که غیر طبعه عبد المظفری **ص ۳۱۷** در بیان عدم محبت نبی که
خالفان روایت کرده اند از حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام که فرمود
الا و احسن رسول الله صلی الله علیه و آله فقال ان نبیا یومر اب و بر محبت و نه
نفسه قویانی دین و ان نبیا یومر محبت و قویانی نفس قویانی دین
لیسک کم الطریق المسقیم **ص ۳۱۸** در نقل کردن احادیث مضمونه که در فضیلت
روایت کرده اند و بنین عدم محبت نبی آن و این فعل شملت بر ده مجتهد **ص ۳۱۸**
ص ۳۱۸ در روشن کردن کذب آنچه گفته کرده اند بر حضرت رسالت بنا
و آنکه فرمود نزل فی حبیب یقول ان محمد ان ربک یوکل السلام و یقول ان
منی علی اب و بر السلام و قول لا اظنک را ض غیل است منی را ض **ص ۳۱۹** در بیان
عدم محبت حبیبی آنچه روایت کرده اند از حضرت رسالت فرموده که گفت محمد
خیلا لا یخذهت فیها **ص ۳۲۱** در ظاهر کردن عدم محبت آنچه روایت کرده اند که
حضرت سید کاتبانست فرموده ما نفضی مال کمال اب و بر و نبی همیشه و انفضی علی انما
الف و بنا **ص ۳۲۵** در بیان عدم محبت حبیبی که روایت کرده اند که حضرت غمناسه
موجود است فرموده اب و بر که اب و بر که اول من یدخل الجنة من امتی **ص ۳۲۶**
در توجیه عدم محبت آنچه روایت کرده اند که حضرت رسالت بنا صلی الله علیه و آله و السلام
لعموم قیوم اب و بر ان یؤتمم حبیبه **ص ۳۲۶** در بیان هر که از کذاب آنچه روایت کرده
که کذب از آن که دردم بر اب و بر محبت کرده بودند و او کذب است و این مستقیم است
امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام در جواب او گفت قد مک رسول الله

عبد الصلوة و الله من مود و خبر بنده الله بعد بهنا اب و بر و غیر

برک **مبحث ۳۲۸** درین عدم محبت خبری کرده است کرده اند از مردان هاکم اد
گفت من به عزت جدا نیامده اند علیه الا لامصفا گفته که باغی اند من است
ایک اتفاق دینه فطرت من از افعال با تو با **مبحث ۳۲۹** در میان اطلاق
روایت کرده اند که حضرت سلطان گفت رسالت ما اند علیه و آل و سلم فرمود
و حسب اندیشا فی صدری الا و مسته فی صدری ابو جحش **مبحث ۳۳۱** در توحیح
عدم محبت خبری کرده است که در محرم امین بخاری از ابو سعید خدری که در کوفه
شاه را مصلحت فرموده ایلا سین فی العبد با لاسر الا باب ابو جحش **مبحث ۳۳۲** در روایت
کردن عدم محبت خبری کرده است که در آنکه حضرت نبی اند علیه و آل و سلم فرموده
و لا تحب علی بل افش من ابوک **مبحث ۳۳۳** در روایت کردن اخبار که در آنکه حضرت
روایت کرده اند توحیح کتاب آن در آن ضلحت تربیت برود از دو **مبحث ۳۳۴** در بیان
در بیان عدم محبت خبری کرده است که در در بدر چون از نازل شد که لو کانت
من اند سبب لکم فیما اند غدا سبب محبت سید عالم فرموده که نزل العذاب لکم فیما
الا محرم الطغاب **مبحث ۳۳۵** در توحیح عدم محبت خبری که نقل کرده اند که حضرت
سید اند علیه و آل و سلم فرموده که ما باطنی الوعی الا نلت ان کون قد انزل علی
مبحث ۳۳۶ در بیان عدم محبت خبری کرده است که در آنکه حضرت خواجه انبیا فرموده که
العبث بکم لیس علیکم محبت **مبحث ۳۳۷** در بیان اطلاق آنکه گفته اند ان انبیا ان کان
لا یمر بالمحیی امام عمر که از آن نبی عرفا بود و فیما احد من بعد نبیه **مبحث ۳۳۸** در بیان
عدم محبت که در روایت کرده اند که حضرت سید کون فرموده ان انبیا ان یؤمن علی
مبحث ۳۳۹ در بیان کردن عدم محبت خبری کرده است که در آنکه حضرت سید خدای
فرموده ان الله تقا و مع الی علیسان **مبحث ۳۴۰** در توحیح کردن عدم محبت خبری

کرافق کرده اند که حضرت سید عالم فرموده میسر لا امری اذ عقلت الحینه فرابت
فیما قرأ من ذب فاجب اغفلت من ذب الغفر تقا لوالفقی من توشی غفلت من توشی
عزین الطغاب فیما منی من قول الاله **مبحث ۳۴۱** در بیان خبر ملک با **مبحث ۳۴۲** در بیان
کردن عدم محبت خبری کرده است که در آنکه حضرت سید عالم فرموده اول و دوم فرمود
که کسر سراج الی الحینه **مبحث ۳۴۳** در بیان عدم محبت خبری کرده است که در آنکه حضرت
فرموده من کون روزی که بیست مر لفر کرده و فرمود ان الله تقا با بی و جحش
و با بی **مبحث ۳۴۴** در بیان عدم محبت خبری کرده است که در آنکه حضرت سید
فرموده من کون روزی که بیست مر لفر کرده و فرمود ان الله تقا با بی و جحش
الطغاب **مبحث ۳۴۵** در بیان اطلاق آنکه گفته اند ان انبیا ان کان
روزی چند توحیح و اطفال منار و کب و زمان و در آن بسیار فرموده و جمع شده بود
حضرت رسول الله و آل و سلم از مردم بشبند فرست و توحیح زوی
میکرد و این کفشی عایشه تو نیز از خود ای بیاد توحیح زوی کن بر تو است و دست
برده شش حضرت رسول الله و آل و سلم و توحیح سبک عدم محبت خبری
سید اند علیه و آل و سلم فرموده است **مبحث ۳۴۶** در بیان عدم محبت خبری که در آنکه حضرت
دین بر فرست در جواب **مبحث ۳۴۷** در بیان عدم محبت خبری که در آنکه حضرت
رسول الله سلام کم تا که هر جا مد و مردم بر من فرقی شد ند و بر سید عدم محبت رسول
صدا اند علیه و آل و سلم **مبحث ۳۴۸** در بیان اطلاق آنکه گفته اند ان انبیا ان کان
لا یمر بالمحیی امام عمر که از آن نبی عرفا بود و فیما احد من بعد نبیه **مبحث ۳۴۹** در بیان
عدم محبت که در روایت کرده اند که حضرت سید کون فرموده ان انبیا ان یؤمن علی
مبحث ۳۵۰ در بیان کردن عدم محبت خبری کرده است که در آنکه حضرت سید خدای
فرموده ان الله تقا و مع الی علیسان **مبحث ۳۵۱** در توحیح کردن عدم محبت خبری

میخواند و از آنست که سلام و غلبه کردن کفار بر ایشان و تهنیت مصلحت شد و بدید
ایشان را و ندانند که کسایا را بر لیل ساریه در نماز و نماز و از آنست که
بگو و بخت یافت **مجلس ششم** در نقل کردن حدیث کاذب که در فضیلت عثمان بود
کرده اند و قویع عدم حشمت آن و این فصل شصت و هفت **مجلس شصت و هفتم** در بیان
حشمت نبوی که روایت کرده اند که حضرت محمد کلمات در بده خلاصه موجود است
سه بوده که آن حدیث عثمان بن مویز **مجلس شصت و هشتم** در بیان اعلان آنکه گفته اند
رقبه درینب که عثمان بن مویز از تحت کف او آورده بود هر دو حشمت را در حشمت
سه اند و ابو ذر **مجلس شصت و نهم** در قویع عدم حشمت نبوی که روایت کرده اند از حضرت
عمر که گفت آن رسول خدا که با حال فی حجره در غلجه جات من میاید و هر کوزه و کوزه
فهم نیست نه هم در غلجه او بر کف نموده اند و در غلجه او در غلجه او در غلجه او
نقل لینی ذلک فقال لا یجوز من لینی من الله لایک **مجلس شصت و دهم** در بیان اعلان
روایت کرده اند که عثمان بن مویز از تحت کف او آورده بود هر دو حشمت را در حشمت
حشمت نبوی که روایت کرده اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
من بیشتر ی برود و در البته نماند با عثمان بن مویز و جملها گفت من سبلا
مجلس شصت و یازدهم در بیان عدم حشمت نبوی که روایت کرده اند که عثمان بن مویز از
بسیار حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
ما علی عثمان بن مویز من اصل عبدنا و در حدیثی دیگر با او **مجلس شصت و دهم** در بیان عدم حشمت نبوی
روایت کرده اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود آن کل بنی نزیق فی الجنة و آن نزیق
عثمان بن مویز **مجلس شصت و یازدهم** در بیان عدم حشمت نبوی که روایت کرده اند که حضرت
فرمود هشتم من اتی فی الجنة ابوک فی الجنة و سره فی الجنة و آن رضی فی الجنة و این کتاب

موسوم شد بنجد بنجد العاصمین بن موسوم سینه العباد و کلمه عین و تاریخ زمان تمام
این فصل مضمون مشهور **مجلس شصت و هفتم** در بیان فضیلت کتاب تشریف **مجلس شصت و هشتم**
روایت شده این کتاب نام **مجلس شصت و نهم** که بزرگی گرای شده سال تاریخ این کتاب که در
منبع نرسیده است **مجلس شصت و دهم** و مایه اول از کم و هفت حضرت قاضی الامام است که این کتاب
سبب فضیلت و بجات دارین و در بیان حضرت در مویز تاریخ در جات و تهنیت
من پس بنویسند و نماند که در اندام مسیح و یحیی و ایل علی بن ابی طالب
و تاریخ این کتاب **مجلس شصت و یازدهم** در بیان معتمد امامه از آنست
علی سبب الاجال در سلسله مکرر بود که معتمد امامه است که خدا فی قاضی حکیم است و عادل
و نقل تاریخ نیست و برضی که از حدیث در حدیث حضرت نبوی و کلمه در حدیث
و کلمه ای ایضا نقل می کنند و هر بابت بر بندگان و جزئی می کنند که از برای بندگان است
باشد و مطیع است و آب و حاجی است و استقامت و انبیا و رسول می شوند از آن می شود
و جبار نیست بر ایشان و رسولان و مصلی که از این بنامند باقی نماند و تو حق
انها و کلمه را ایشان و قاضی حضرت معنی شود و درینست اعقاد امامه است که این کتاب
انبیا می شوند این بجزی با بر می شود باشند از معنی و رسولان تا مردم از
و رسولان ایشان این باشند و مطیع او امر این نماند تا عالم از لطف حضرت
خداوند بزرگ که وجود امام طهارت و چون محمد صلی الله علیه و آله و سلم به نبوت می شود
قیام نمود و نقل رسالت و نقل فرمود که بعد از او حضرت سید المرسلین علیه الصلوٰة و السلام
از او امام حسن علیه الصلوٰة و السلام و بعد از او امام حسین علیه الصلوٰة و السلام و بعد از او امام
علی که لقب است برین العابدین و بعد از او امام محمد باقر علیه الصلوٰة و السلام و بعد از او امام
امام جواد علیه الصلوٰة و السلام و بعد از او امام موسی کاظم علیه الصلوٰة و السلام و بعد از او امام

مجلس شصت و بیستم

و بعد از ولایت او امام محمد تقی و بعد از او امام علی نقی و بعد از او امام
 حسن مکه‌ری و بعد از او امام محمد مهدی و اوستی و قایم است سلامت است
و مستحق است بخلاف آنست که مذکور شد و آنست که عدل است در افعال و افعال
 بکنند و سب کو نبیند از آنست که افعال او سب کند و فعل او سب کند
 شود و افعال او سب بر نفس او سب است و سب است که از جهت سب که افعال
 و فعل باشد که هیچ معنی و ضا و ظلم و کفر که در عالم از بندگان صادر شود است و آن
 باشد افعال بکنند و بقضا دست در آید و بگویند بنده را هیچ فعلی نیست و فعلی حق است
 افعال است و هیچ معنی ثواب و عیبی سب نیست بلکه ثواب بود که بنده را
 عیب خود را و افعال طاعات است و افعال عبادت بر خدا باشد در حق هر یک از اینها
 باز یک دور در آخرت منتهی گرداند و سب است که خود بود که بنده را هیچ عیب
 با نوع معای ذوق و غیر حرف کرده باشد ثواب کرده و سب مستحق این است که
 انبیا معصوم نیستند و خطا و ذلالت و فقر و کسب از اینان صادر شود و سب است
 که حضرت محمد صلی الله علیه و آله در میان است انبیا معصومین که در با ما است که
 شرف بود و با وجود افعال باقی است و امام بعد از محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 ابو بکر ابا قحط است اگر چه در خطاب در حق نبی صلی الله علیه و آله و سلم است
 جبر است و مسلم با اهل بیت و ایدین حسین و بشیر بن سعد بر او است که در ولایت
 ابو بکر امام است و ثوابش ابو بکر بعد از محمد است و این معانی امام است چه
 اگر چه عرض کرد با ما است شش کس که عثمان یکی از ایشان بود و بعد از عثمان
 حضرت ابراهیم بن علی بن ابی طالب علیه الصلوٰة والسلام امامت از او است
 بیست و چهار از امامان و ائمه و اختلاف کرده اند ایشان در آنکه اول

امیر المؤمنین علی علیه الصلوٰة والسلام امامت یعنی بر آنست که اول
 امیر المؤمنین علی علیه الصلوٰة والسلام امامت است
 و یعنی بر آنست که بعد از حضرت ابراهیم علیه الصلوٰة والسلام امام معاویه بن
 ابوسفیان است علیه السلام دعا را ایشان است که لوگ بنی امیه بودند تا حسن بن علی
 سلطان از بنی عباس زمین ظهور داد امامت از بنی لوگ است بسفاح منتقل شد و
 بعد از سفاح بر برادر او منصور و بعد از او بنی عباس و احمد بعد از احمد امام بود
 بیست و ششم **باب اول** در بیان آنکه از سب است و سب است که
 بیست و هفتم **در حدیث اول** که چون سب کردیم در سب است و سب است که
 ده صدق و افسوس سب است از سب است باطن سب است از سب است که چون
 سب کردیم در سب است اول سب است و اول سب است که اول سب است
 از اول سب است که اول سب است که اول سب است که اول سب است
 و است و سب است در اول سب است و اول سب است که اول سب است
 است که است که مخصوص با ذلالت و قدم و با سوار او محمد است که
 نیست و چه بر نیست زیرا که اگر چه باشد لا بدی سب است که اجسام باشد
 مخالف و آنچه بدان باشد با سب است آن باشد که آن مخالف است
 پس از یک لازم آید و هر یکی مستحق باشد چه سب است و خود چه سب است
 هر چه مستحق باشد بفر قدیم نباشد و سب است که سب است که سب است
 پس پس سب است که سب است که سب است که سب است که سب است که سب است
 که از حواض جهنم است که نباشد چون کت و سب است و سب است
 و سب است و سب است و این جدا است و سب است و هر چه از صفات محمد است

عالمی نیستند او نیستند محدث باشد و عرض نیست و در مکان نیست
 و اگر عرض باشد در مکان باشد باید که محدث و محتاج بان مکان
 باشد و او قدیم است مستند ازش است مخلوق است و آیه استوی
 یعنی استوی است و الله تبارک و تعالی در استیجاب مخلوقات و مقدرات
 و عالم کسب مولات و قدرت و علم و کرمات او را ذوات است و او
 قادر است برات خود و قدرت و حیوة و علم و وجود و صفات ذوات
 کسب و باقی صفات چون ارادت و کرامت و سجده و سب و راجع است
 بعلم و سب علم است و اگر قادر بقدرت و عالم بعلم باشد هیچ بین العین
 لازم آید این سبب نزدیک باشد بشرک برینست این قول پس است
 نصاری است که خدای تعالی بواسطه آنکه سبب اثبات میکردند
 بیکدیگر بود که اکثر الیزین قالوا ان الله ناسخ ما نزلنا من کتب قدیم
 اثبات کردند باینکه سبب است این اسم شد جمعی قدیم اثبات کند بطریق
 و حضرت حق بیازد و قاضی عدل و حکم و ظلم میکند و فعل تسبیح بجهت
 اگر ظلم کند فعل تسبیح از خدا در خود حال از سر و جرات ما باشد با جهل و لازم
 با جهل سبب یا اگر ما سبب باشد و افعال الله تعالی شکرست بر کثرت و غرض
 که اگر افعال و سبب بر غرض و کثرت بنا شد سبب باشد و فرمودیم انما خلقنا
 جنات و جنین فرموده و خلقنا النار و الارض و ما بینها لا عین و سبب
 فرموده و ما خلقنا الجن و الانسان لیسجدون و خدای تعالی هر چه میشود
 و بجا سبب است اگر محبت و سبب شرط است بجهت شرط اول
 عالم دوم محبت رویت بر لب سبب عدم مجاب و امروز بر سر شرط است

حاصل است که رویت بودی با سبب که در دنیا مرئی شدی و چون مرئی نمیشود و رویت
 رویت او مرئی است و نیز اگر رویت بر الله تعالی بودی و سبب بودی
 یا چون بر عرض و محبت که از جمیع باجه بر عرض باشد بواسطه آنکه این سبب
 و او قدرت و نیز نمیشود و گوید که بر ما باشد بدلیل فعل قرآنی محبت که الله تعالی
 فرموده لا یدرک الله البصار و هو اللطیف الخبیر و نیز الله تعالی با موسی گفت
 و ان از برای منی ابد است که موسی با وجود هر سبب نبوت و کمال نبوت
 و عین کیم که تو اندوید و در اینجا سوالی از موسی آید که چون رویت بر الله تعالی
 تسبیح است موسی چرا استند او رویت کرد و گفت ربی انی انظر الیک
 موسی در استند و طلب رویت میجوید و مقهور است که درین کوه بر فرشته
 ایستاد و کس ازین سبب ایستاد که در وجود بر جفا که در قرآن وارد است که
 موسی تو سبب بر جفا است تا انجا است که موسی این را با خود درود بود و موسی
 از تو استند و سبب که در دعای و از الله تعالی است نهایی که کلام خود را پس
 چون تو با او سبب است که حضرت موسی علیه الصلوٰه و السلام از الله تعالی حسب القدر
 مسألت نمود که الله تعالی کلام خود بر من بجهت رسا نداده است تا اجابت فرمود
 موسی از اجابت فرزند باشد بایشان گفت ای ستم کلام در کمال این خدا کلامی
 نشیندیم آنمیدانیم که کلام الله تعالی را آنکه از منم که الله تعالی در قرآن از ان
 حسب رسیده و قالوا ان فی کتبنا حجتی لزی الصبغۃ فاخذتم الصلحۃ لظلم
 همچنین الله تعالی با خطاب با سبب ما ۱۳۸ و الله که با کتاب ان کتاب ان کتاب
 علیهم کتاب ان ما الله تعالی او موسی بر من ذوات تعالی از ان الصبغۃ فاخذتم الصلحۃ

و اگر با هر سؤیست معصوم بودندی الله تعالی این را بصفت بلا کفری
 و بکنجی قدرتش او موسی کبر سر من ذلک و نیز لابد است که هر چند که
 بر با شو او را با کفایت توان دید و ذات الکیف حدت باشد و نیز هر چه
 پیشند که در برابر بنده باشد و هر چه بنده باشد در مکان در جنت باشد و نیز
 الوجود در مکان در جنت نیست **و نیز معتقد شد است** که او را و نواهی خدا
 الله تعالی حادث است پس قرآن حادث باشد که نسبت بر او امر و نواهی مخصوص
 و اخبار و غیر ذلک برای آنکه است محدود را امر بجزئی کردن و از جزیئی
 نمودن و نیز قرآن مجید است حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم حدت است
 پس هر که تو را ندید که بخواه او قدیم باشد و اگر قدیم ما بین الدین است حال آنکه بین
 الدین کتابت بود و بیست که کتاب حدت است و اگر کونند حرف و صورت نام
 محالست که حرف صورت قدیم باشد زیرا که بعضی بعضی گفته است یعنی مابقی و بعضی
 بر بی زبان است نامی و صورت هر چه بنده باشد قدیم باشد و اگر کونند قدیم آن نیست
 که از کتابت بین الدین از حرف صورت متفاو و مفهوم شود آن معنی است
 یا بی یا بعضی و جنبه بار و حد و حدیث و ناسخ و منسوخ و جانی که لغت معنی است
 بجزئی و حد کردن و حد نمودن از جزیئی بجزئی فرمودن و از جزیئی بی کردن
 الله تعالی میفرماید علیا و کبریاست مشاود و او کبر است قرآن است حدت در معانی
 قدیمست هر چه حدت باشد قدیم تواند بود و کسب الله تعالی فرموده ما یا غیر من
 من را هم حدت در او بود که قرآن است جعل انعم نزل الذر و انما لا یظنون
 و حدت در معانی قدیم است و اگر قرآن قدیم باشد انبیا و صلحا و مشاوق و کفای

کذا

که در ایشان در قرآن سرود حضرت الله تعالی حمد قدیم باشد و اعتقاد است
 آنست که انبیا و ائمه معصومین از انبیا و پیغمبر و کجاست و سرود ایشان از اول
 تا آخرت هر که بجز نبی نباشند مردم را و توفیق و اجتهاد بر احوال ایشان نباشد
 قلب از ایشان شکر نمود و وفای بدینست و امامت مستحق نبود و نیز جزیئی
 مستقیمست بی و امام بر کانت طایقی در جنت بمقتضای الطیور الله و الطیور
 و اولی الامر مسلم پس اگر عاقل باشد که امامت کندی یا دیگر کتابت ایشان
 معاصی بر طایقی واجب باشد و حجج بین الفتن لازم آید و اخذ میکنند از حکم
 من و بعد از انبیا معصومین و این نقل میکند از رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم را حدیث است که بعد از انبیا رسالت است که در حدت است
 فرموده اول بر حق پس از نبی جنت قال احمین من خلفتی من ما و خلفته من من
 حضرت حق بجای خود تا از خود ما انما کم لقرآن فخره و ما انما کم عنده انما و انما
 و فخر من خنده و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر که قیاس نکند و هر عملی که مستحب نبود
 آنی مستحب نبود و اگر قیاس بر کسی روا بودی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 روا بودی بعینت متقدما میست که بیان کرده شد **باب قیاس مسلمانان در**
 مسائل خلاف کرده اند از جزیئی است انما میگویند خدای تعالی عالم بالذات است
 بالذات نیست و میگویند عالم است علم و قدرت حدت و میگویند قدرت با
 و اشیاست تا میگویند موجود در خارج شمل هم و قدرت و جوده و غیر آن و میگویند
 علم و قدرت و جوده و غیر اینها میمانند قهیر که منفر است الله تعالی در معانی
 بان کتابت رسول ایشان الله تعالی علم باشد و ناقص در ذات کامل غیر حق است
 عن ذلک علما کبر اخرج این سخن الدین از بی اعتراض کرده بر ایشان

کتاب

نفرایان کافر شدند چنانکه قابل نمانند بقدر ما نمانند و انما عه انبت
تد مای نمانند چنانکه در حدیث آمده است که هر که ایمان آورد اول
دوستی و محبت است و بعد از آنست که او را صفت کنند بعضی از مخلصان بنده
که در دنیا او را بنده و مملکت کنند و حکایت کرده اند از او و طهارت او
گفتند آنقدر است که او را گوشت و خون نیست و اعضا و جوارحش نیست
و چو چشم و گوش و غیر آن دارد و نمی رسد که بشود او را یا نه گفتند آن
الفرج و القیامه و استخوانها را از او انداختند و از فرزندانش این طایفه بسیار بود
مطویل با کمال و صورت عالی باشد و اکثر آنها مشرک و مومنانند که خدای تعالی قائل
گردد و سعی و انواع فساد و کفر را در عالم واقع میگرداند و تقواست و افاضی
بلی غیر آن است و آنچه میگذرد از برای صحت چنانچه خدای تعالی میخواهد که در محبت
کنند و آنچه را که طاعت کند و این نعمت و سلام همیشه رسیده است **اول** آنکه
ای که خدای تعالی از او عالم تر باشد چون عقاب کند که در محبت کوفی که تو تقدیر
کرده است و چون خدا خلق کند که در کوه باشد و در وقتی قدرت بر ایمان نکند
باشد و بعد از آن او را محبت کند از برای کوفی که خود خلق کرده و تقدیر فرموده چنان
باشد که با چیزی را خوبت نشد و گویند چرا ملک تو سیاه است بایلی
سینه بودی با نفس بلند قامت و اینست و تقدیر میکنند و گویند چرا قدر تو بلند
بایلی که کوتاه بودی و مثل این غلطی باشد صریح و قائل این غلطی باشد بنا برین
غلام باشد اگر عذاب کند بنده را محبت مسیحی که سنده نموده و او خود را غافل
کرده باشد **دوم** آنکه خدای تعالی خلق کند که از کرده باشد نسبت
جنت نیاید و حکایت پنجم آن باشد از برای آنکه بی چون با که فرود بر ایمان

کتاب

کجای بی خودتالی و عبادت است که در آنست و دست تا را ایمان دعوت کنم
و مستحق این کن که در جواب منی که بود بخدایا که تو ترستاده تا در باب
با و دعوات کردن دعوت کنی که با از در من خلق کند یا مرا قدرت بر ترند
عطاس بر آید و حکم بر هر کس ایمان بیارم و الا حکم بر او حکم است چنانچه ایمان
در قدرت نیست که ایمان با دم و خدای تعالی در من خلق کند کرده است و من خلق کنم
از مقام **ه** الله تعالی است بنی امیه و الله تعالی منقطع شود و او را جوایز
سیم آنکه اگر کفر در کافران خلق کرده باشد و او را ایمان تکلیف نماید تکلیف
بطریق باشد حال کفر تا آنکه بود که الله تعالی تکلیف را بطریق کند خدا که این منی ترند
چنانچه باشد چنانچه است امر کردن آدمی بطریق در هر دو معنی که است و در هر دو
با سزا تکلیف را بطریق چنانکه حضرت حق بی خودتالی فرموده که تکلیف الله تعالی
او در سزا و چنان فرموده بر بداند آن تکلیف تکلیف و خلق الا ان من ضیفا و چنان فرموده
بر بر الله تعالی و لا یریدکم الله ان یمن این آیات بسیار است **چهارم** آنکه اگر خلق
در کافران خدای تعالی کرده باشد لازم آید که از مطیع الله تعالی باشد از برای آنکه خدای تعالی
خلق کند او را کرده و از او کفر میجواید و آنچه مراد است از آنست که او در کفر است
و بی عیب باشد برین تقدیر از برای آنکه او کافر ایمان امر میکند و از کوفی نباید
و حال آنکه خدای تعالی در حال کفر او خلق کرده و از او کفر میجواید و ایمان میجواید از او
چشم آنکه اگر کسی بگوید که کافر از خدا خلق کرده است لازم آید که نسبت منتهی
بخدا کرده باشد از برای آنکه قبول او خدا امر کرده که فرای ایمان و خلق نموده و از او
و آنچه از او ایمان را او نمی کرده و از او کفر و مصیبت و از او کفر و مصیبت میجواید
و هر که عاقبت باشد نسبت سزا و نسبت کسی را که او کند با آنچه میجواید و بی ایمان

خواهد **نهم** آنکه لازم آید بقول کنی که بگو بر کفر بتقدیر خداست سلام خدا
 بخدا و قدر خدا از برای آنکه با جمیع رضا بگو خیر است و رضا بقضا و قدر خدا
 و اجابت پس اگر بقضا و قدر خدا باشد و چه باشد بر ما رضا بگو یعنی ما را نیست
 رضا بگو **نهم** آنکه لازم آید بقیل حدود و زود هر شری از مسمی از برای آنکه
 اگر زانود روی و ثواب خرد و اوقام مسمی که در آن قیام شود با او است و قضا و قدر خدا
 باشد چنانچه باشد سلطان و عالم را که او خدا کند لایزال او سابق را بسپار
 و سر قدر و از آنچه او خداست او را باز دارد و مکن و امر نماید او را و بگو
 عین بر او خدا باشد پس این نوع سخن ملامت باشد و نیست لازم آید که بقدر
 قضا و قدر قضین باشد از برای آنکه مسمیت هر او است و زجر و مسمی از صحبت
 مراد است و او را هر چه را حدود و تقیرات دزد و جگر کرده **نهم**
 آنکه بقول ایشان که کفر و مسمی با او است قضا و قدر خدا نیستند لازم آید که
 باید که با بیس از برای قضا و کفر باشد قول الله قضا فاستجاب الله لیسطان
 از برای آنکه این است و میداند شیطان را و کافر از مسمی و اضاقت الله
 با الله قضا میکند **نهم** هر چه سخن مسمی گفت عین الله در او و مسمی حشمت بود و مسمی
 حکام و اگر بر اضاقت مسمی و عهد الله از حکام و مسمیای زمان خود بود
 جسمی بود اتفاقا در آن مجلس قادی این آیت بخواند که ما سئو ان لعلنا
 خلفت بیدی است سبک است ام گفت بن العاجن غلامی بود عهد الله در علم حیرت
 گفت هو الذی منیر الوجود و قال الیر فی الکس لکان صادقا و قدر حقا و مسمی الحیرة
 گفت تا تم حیرة القضا است منقذ یعنی ابرس از سجده کردن آدم خدا من کرد که
 من آجا حاضر بودی یعنی آتی تو او را سجده کردن مسمی در آن مجلس

باز

بود و گفت ای روشم نداری که از برای این اقامت حقیقت مسمی بود برای قضا
 و بیس نیست و کفر خود این حقیقت بعد از آنکه و حقا جری منقطع شد و مسمی
نهم هر چه سخن مسمی که بگو خدا از جسمی برسد که از انما خیر ام ترک یعنی زمانا
 مسمی با ترک او جری گفت انما خیر یعنی زمانا بهتر عملی گفت چرا جری گفت
 لان الله قضا علیه و قضا الله خیر یعنی از برای آنکه خدای قضا زمانا قضا است مؤثر
 آنکه حقیقت لیبین الایمان و انما حقیقت لیبین الاحسان **نهم** هر چه
 از ابو الشفا که گفت روزی را عبد الله بن عباس مکه را دیدند بعد از الله عیسی
 ما حکمت علی حقیقت یعنی ترا چه خبر روزی که در آن داشت از او گفت قدر حقا
 یعنی تقدیر کرده شد برین این خبر گفت که استند من که قدر عملی از عیسی الله
نهم هر چه سخن مسمی امام الانس بن علی بر عین زین العابدین علیه السلام است
 بسبب العیاشی که زود روزی را مجلس عبد الله بن عباس حاضر کرد و زود برین
 حضور روزی از حاضران مجلس گفت نوزده الله من قضا و السور یعنی بناه سیم که مسمی
 از قضا و بعد عهد الله عیسی مسمی که در وقت لعل کس اعظم من که قدر لیب حقیقت
 سخن تو اعظم است از روزی و او را ایضا نمود تا از آن سخن گفتار نمودند
 کرد **نهم** هر چه سخن مسمی که ابو حنیف گفت روزی پیش حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
 رفتیم و او را سلام کردیم چون از ما سلام پرسید و آن آدم حضرت امام جعفر
 علیه السلام در دم در و مسمی از مسمی نشسته در صورتی بود نهایت جزو خود تمام
 او را امتحان کنم مسمی با این رسول انصاری بگردد از بسبب مسمی که مسمی
 رسد از برای قضا حاجت بجای نشد گفت از آنجا که مسمی و بر او مسمی
 و حوالی قضا و راه گذرنا و بعد ما دور باشد و بعد از این مواضع که ذکر کرده شد هر چه

خواهد قضا رحمت کند آنچه گفت چون این سخن از امام موسی کاظم علیه السلام شنیدم
 روزه او در دل من است و کفم با این رسول ساکت است سزا جز می رسد بجز
 می پرسد گفت سئل عایشه هر چه می خواهی بپرس گفت المصیبه من مصیبت است
 سینه از کس است امام علیه السلام چون این سخن بشنید در من نگاه کرد و گفت جان
 حتی جزک بشین تا از آن سینه و بهم من بشستم گفت البصیرت امام علیه السلام
 او من الرتب او منما حال نبی مصیبت از صد وجه بر من نیست یا فضل مصیبت
 بنده است یا از خدا یا از خدا او بنده هر دو فان کان من الله فله العاقب
 من ان یظلم عبده و یا یخذله یا لم یفعلوا که از خداست نه از بنده خدا از ان خدا
 و تصفیه است که بنده را بخیلی که بنده کرده باشد او خود کرده باشد حقیت
 کند و موافق کرده اند و ان کانت منما فهو شریک قوی و القوی اولی بقیضا
 عب و الضیف و اگر از خدا بنده باشد هر دو لبرک یکدیگر کرده باشند او
 شریک قوی باشد و قوی اولی باشد با عناق از بنده بقیضا و ان کانت البصیرت
 من الجسد و صد فخلیب روزه الام و البو جراتی و لعل من الرقاب البصیرت
 البصیرت و انرا و اگر بصیرت فعل بنده باشد نه پس را و او روزه او و قوی اولی
 قواب و عتاب متعلق با دست و نیست و دوزخ برای اوست او چیزی گفت چنان
 این سخن از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام شنیدم کفتم در تیره بعضیها من بعضی
 و الله سبحانه و تعالی بعد از انکه ان الله تعالی باشد با یکدیگر فرقی باشد
 نزد ما میان کس که در سبب مکر خود با انواع بیگانه کرده باشد و میان کس که
 در جمع مکر خود با انواع ظلم و جور و اصراف بر ما و جفا کرده باشد و از ما بگویند
 مشکوکیم و ذم می آورند اگر کما کما من و می فاعل نیستند با استقلال خود مدعی ذم

افعال ایشان راجع بایشان نیستند بزمین که افضل از همه و در راجع
 یا ذم و چون روح و ذم که بجهت نعت راجع باشد باید که نفسی
 سینه راجع باشد و سینه که بنده فاعل فعل خود نباشد او
 و نبی و محمد و سید و ارسال و انزال ان کتاب بصیرت و دوزخ و
 جهنم و ذم که فعل از کسی و طلب تمنا حاجتی از شخصی جمله اینها
 و بصیرت باشد **دو روزن محمد بن سید** که از طوک نبی امیر عالمی بود
 شیخ حیرت بران دایما مذمت او نزد محمد بن سلیمان کردندی و چون
 سلیمان حیرت بود روزی عالمی حیرت را به پیش محمد حیرت
 و التماس کرد که عالمی را حاضر کن تا ما کس را کنیم و او را انانت نام
 بصیرت انکه او را باطن از غیب تو میزند و میگوید بنده فاعل فعل خود
 و کجیز و تظلم عالم اسلام کند و ترا در عالم کس نبی امیر از غیب مطلق
 فاعل فعل خود میگوید محمد بن سلیمان بن محمد ان عالم را حاضر کردند چون
 حاضر شدند او را آمد بدو تو سب را بر کرد و بعد از ان گفت میگوید
 تو سب میگوئی که بنده فاعل فعل خود است و افعال او بار دست نیست
 و حق بر الله تعالی است که از این سخن که تو گفتی بگنجد به نبوت
 رسد ترا خواهم گفت علی بنی گفت بخواب که میگوید که چند بوض رسانم
 اگر حضرت دبی بعد از ان عالمی از قول کنی و اگر سب است فرمای علی
 سلیمان گفت هر سخن که میخواهی بگو عالم بنی گفت فرسخ کم کردی شمشیر
 شخصی و کور حضرت تو بودیم و نوحنا با نفاق ما پیش فلان نوحنا

که منزه است تو است نفی و با وجوب نفی چون در شمس در باره
 رستم و در عدل حضرت و باک و اینی تو مسلم و صبح و شمار تو مسلم
 و این از تو بدیم از زانو تو آتش و ظلم و جور و کرم و خدایت گمان
 تو مسلم و آن نفسی که گمان است از تو بدید و شنید با و درم سکونید
 افشا را اسرار تو میخند تو از نام کدام دست واری عهد کفایت ترا
 گمان ستره ما کردی دوست دارم و تربیت کنم او را که افشا کردی
 دارم و بیست فریاد با کجنگ عالم شیمی کفایت بجان الله کای کردی
 کرده و در کتب افعال خیر شده بخوانی که این با تو کرم خدای که باک
 از جیب افعال خیر و اعمال شریفه با یکدیگر و لا یظلم ربک احدا و ما ظلمنا
 و لکن کانوا انفسهم یظلمون کجوز رو او و در ضاه و هر که شکرک ان عالم
 و کف و اولاد بی نوم و صمیمی و ضائق و اجلاف و قتل انبیا و اوصیا و اولاد
 ناهربت بر کفایت از بر این نه سب است که گفت رب با تو می
 و چه سب است که خنود بود نمونم شد و محمد بن سلمان او را غمگینی فایز
 بداد و کفایت و بر و کفایت و هر که در عرض سلطان عین میزان کفایت با
 بداد که اگر افعال الله قاتل استی بر عرض و حکمت سطر
 نیست تو انبیا و اولاد انبیا و اولاد انبیا که در انبیا وجود طاعتی
 که کرده اند و ایس را نشا که در انبیا وجود صمیمی و زلات که کرده
 بنا برین طاعتی است نموده خدای از برای اگر کفایت و رحمت و در
 و شفقت میخند در طاعت و صمیمی میخند و اجتهاد میسند با در درجا و تعلق

خود هر نفسی که بعد قاتل خیرات و عبادت و مساجد و در طاعت با آنکه
 نفسی در از آن عمل خود از برای آنکه چون افعال خدای بر نفس است یکی که او را
 در عرض طاعت و عبادت و است و اخراج زکوة و صدقات عذاب کند و بنا
 مقتدر بر یکی که اگر عبادت و شنوات لفسا و انواع فح و فحور و مسیح
 منای و طای است مثال این خدای تمام او را مناسک بر او اندر باغ طاعت
 سینه باشد **باز دو هم** آنکه اگر افعال الله قاتل بر نفس باشد لازم آید که ممکن باشد
 به چاکس که تصدیق هیچ یک از انبیا نماید **و دلیل** برین تمام نمیشود الا بتوسط
اول آنکه الله قاتل طاعت میخند و بر دست بی از برای آنکه مردم او را تصدیق
 نمایند و عرض از انبیا بخواه او است که مردم او را تصدیق کنند **دوم**
 آنکه هر کس که خدا او را تصدیق کرد و عبادت این بر او مقدمه به سبب کجنگ
 که افعال خدای تمام بر نفس است تمام نمیشود از برای آنکه چون حال نشد که افعال خدای
 بر نفس بهشت محال است که هر کس بخواهد بر دست بی از برای تصدیق او و چون
 جایز باشد که الله قاتل با عمل قیام و صمیمی باشد و مردم او را اطلاع نماید بجز باشد
 که طاعت بر کفایت بخوار دست که با آن و این را تصدیق نماید هیچ نباشد
 استندال اصدق می از انبیا و در دست نباشد تدبیر بچستی از انبیا
 و ادیان **دو دو هم** آنکه اگر سبب با عمل خود نباشد لازم آید که افعال خدای
 که صا و بر شو و از انبیا بجز قصور و در انبیا مثل حرکت دست راست و دست چپ
 و در ادن دستن و رفتن بچو افعال انظراری باشد مثل حرکت نفس و حرکت
 واقع از شانه باقی عیب بر یکی است که فرق است با کجنگ
 آنست سیار و انظراری و در حال حکم میکند که قادریم بر حرکت باقیاری و

میست بر طرآن در حق باستان **ابوالمختار حاتف** گفته است که در اصل این بشر
 بود که بر او عهد و پیمان بود و چون در لفظ و لولایت است بر او عهد و پیمان
 لم یظف لفرزق بن عاتق علی غره و ما لایده علیه و بشره لا یفرق بین المذنب
 له و عین الله و لایحه حارث حافل تر از بشر است از برای آنکه
 بشر را اگر بجا عهد و پیمان بری و بزاجت کند از عهد و پیمان و میگذرد
 و اگر بگوید که بری که قادر بنامند بر گذشتن آن چو میکنند هر چند بزاجت
 بر حق فریق بکنند آنچه قدر بران نیست و بشر فریق نیستند **بنده**
 آنکه اگر فعل فعل باشد و الله تعالی باشد و ندهد فعل فعل خود بنامند که گویند
 خدا خود و رحم و عفو است از برای آنکه عفو و عفو گاهی باشد که بده که کرده
 باشد و بسبب آن عفو عذاب شده باشد و او عذاب کند و با عذر
 و عفو زبانی پس چون فعل ندهد و نماند و فعل خدا باشد چگونه صحیح باشد که گویند
 خدا آفرنده و عفو کننده و عفو است **چهارم** آنکه لازم آید که بنده را عفو
 بود و عیب الله تعالی باقی نماند از برای آنکه این سخن جایز نیست از
 استناد و کتب و قیاس با الله تعالی پس برین تقدیر جایز است که هر چه بر آن
 فرموده در حق باشد بر مشی باشد تا یکه لغبت و ارسال بنیاد و اسرار است بلی
 جایز باشد ارسال کند این برین تقدیر برمانند غیر کردن میان کاذب صفتها
 از انبیا **پانزدهم** پس همین آنرا که در سبب نبوی و آیات قرآن است که
 بنده فعل فعل خود است چنانکه عهد الله کرده که حضرت است
 پناه محمدی ص الله علیه و آله و سلم فرمود که تقدیرت مجوس ندهد الله ان در ضوفا تا تو خودم
 و ان تو غافل و غفلت و علم و ان تو خودم غفلت علم غیر من هم یا رسول الله تعالی

عنه

یعلمون بالمعاصی ثم یغفون انما من الله بکتابه علیهم لعلی قدیر مجوس این است
 اگر چه از خود برتر است این را در دید و عبادت کند ان را و اگر بسبب
 نماز بران کند و اگر چه بسبب نماز این را سلام کند جمعی می گویند که در حق
 صاحب بود که گفته یا رسول الله تقدیرت چه خطایه اند و ان کن میستند فرمود حضرت
 رسالت آن که نماند که معنی آن از خود عم این کن ان باشد که ان عمل از
 لغت است و ضای قفا و از ان گفته که این کن میستند و چون تقدیر
 فرموده **و عن الحسن البصری** روی بسند االی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 البصری بنی بنی اعظم من البشر که با الله و ان عمل محبتت تم زعم انما من الله
 یعنی قیامت نماید و بنده برود و کار خود را بجا می که ان کن و خطی باشد از ترک
 بخت و اولاد بعضی را اهل اهل کتب بود که فعل معنی از ضای لغت است
و عن الشافعی که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انما من الله علی کل شیء
 یعنی قیامت نماید و بنده برود و کار خود را بجا می که ان کن و خطی کرده باشد
 خدا را بسبب آن کن **و عن علی بن ابي طالب** قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 یقول ان الله یغفر الذنوب و لا یغفر الذنوب الا ان یغفر الله فیها و ان الله یغفر الذنوب
 و لا یغفر الذنوب الا ان یغفر الله فیها و ان الله یغفر الذنوب و لا یغفر الذنوب الا ان یغفر الله فیها
و عن الحسن عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله یغفر الذنوب و لا یغفر الذنوب الا ان یغفر الله فیها
 و هو اهم موده فقال لهم لیس البه و العنصری و ناس من ذمه الله ان الله یغفر الذنوب
 و لا یغفر الذنوب الا ان یغفر الله فیها و ان الله یغفر الذنوب و لا یغفر الذنوب الا ان یغفر الله فیها

کرده چنان که رسول الله این آیه خواند که **یوم القيمة** تری الذین کذبوا علی الله ورجعتم
 یعنی روز قیامت چنانکه ذکر کرده در حق حضرت است بر خدا که در دنیا ای انسان نشاء
 باشد پس حضرت رسالت اینان بودند و وجود نصاری و یهودی
 ازین امت است که زوالتان آن باشد که خدا تقدیر کرده بر اینان معاصی را و عباد
 خواهد کرد این را جهت گناه و بیعتی که خود تقدیر کرده در حق **سنة و الحقیق**
 عن رسول الله علیه و آله و سلم انک کان یذکر فی آیت لزمان النبی
 و لیس فی قال ذاک ان کانت قوم یطون باحی ثم یزعمون انما انزلنا
 علیهم کتباً و علیهم لیس فیهم من یستقیم رسول الله ذکر می شود که آیت در
 الزمان ظاهر خواهد شد از سنت و عظم کفایت پس چون ظاهر شود سنت عظم
 قوی پس دانند که معاصی گشته که گناه برند که فعل معاصی از خداست بر ایشان
 سزاوار است لعنت در ایشان که تم بود قیامت **و آیات** که درین باب
 آورده بسیار است و قرآن گویست از آیات که الله سبحانه و تعالی است
 بشیر و نذیر از خود داده اما بدانکه منکران توبه پس چه چیزی بود بد چون عظم
 شد طریق حبسری بود نه شمع و بر و برید علیهم الله از زمان خود اجساد آن کردند
 در اسلام و حبسریان تا اینان شدند **و دلیل برین** قول الله تعالی است
 یتول الذین آمنوا کولوا الله و الله انزک و لا آباءنا و نحن قول الله تعالی و اولوا اولادنا
 قالوا و وجدنا آباءنا و الله امرنا بها قل ان الله لا یامر بالیفیث را انقول علی الله تعالی
 اگر آدم بود کفایت بنا غلبه ایست و ان لغز و ترجمه کنون من الیما سرور
 موسی بود کفایت رب است الی غلبت یعنی غلبه و اگر بوش بود کفایت لا الی
 است بجای منک الی کنت من الغالبین جمله اینهاست بر و الله تعالی که در

عیان

عیان معنی مثل او بنویس تو بر حسب را با لحن کردن و اگر بنده فعل مثل خود بنویس
 است تعالی سبب بودی و من یل سوی یکسره به ایوم تجزی کل منشی به کت
 الی کسره و ان الی کسره یعنی کل منشی به ایوم تجزی و ابراهیم و فی الاثر و از زود
 احسنری و ان الی کسره ان الی کسره و ان الی کسره یعنی کل منشی به ایوم تجزی
 و فی قول لکن من کفر و ان الی کسره و ان الی کسره یعنی کل منشی به ایوم تجزی
 من هر یکسره فخر شمرانما و من هر یکسره با لیس فی غایب سری الا شمس و بهر
 و لیس فیهم ابراهیم اما کت عیانا کت فیهم من الذین نادوا و احسنری
 طبیعت کل امری با کسره با کسره با کسره با کسره با کسره با کسره با کسره با کسره
 لا یظلم مشقال فذره و ان کسره عیانا کت فیهم من الذین نادوا و احسنری
 که از انهم یظلمون لا یظلمون من الذین نادوا و احسنری با کسره با کسره با کسره
 و احسنری با کسره با کسره با کسره با کسره با کسره با کسره با کسره با کسره
 فان الله فی حکم ولا یخرج لیسما و الله و ان کسره و ابراهیم و فی الاثر و از زود
 احسنری تم الی کسره کسره فی کسره با کسره با کسره با کسره با کسره با کسره
 تا احسنری که الله تعالی حواله در انما و معاصی بر بنده گناه فرود و بیعتان کفایت
 ابراهیم که کسره فی کسره با کسره با کسره با کسره با کسره با کسره با کسره با کسره
 یعنی الی یوم القیامت آه فرض اینان که کسره با کسره با کسره با کسره با کسره با کسره
 است تعالی است کسره با کسره با کسره با کسره با کسره با کسره با کسره با کسره
 چون غضب است غضب کسره با کسره با کسره با کسره با کسره با کسره با کسره با کسره
 و بقره کسره با کسره با کسره با کسره با کسره با کسره با کسره با کسره با کسره
 اینان و عیانا برین انحال غیر اینان را عیانا کسره با کسره با کسره با کسره با کسره

ببین این بیضا وضع کرده که بنده نعل نعل و دست دامن جو فصل خدای تعالی
 و خدا چنین خواست و در ازل این تقدیر فرموده و چنین بدین سبب است که
 بر اینها کرده که اگر شرف که بر نصرت در امانت شرط است چنانچه بعد از آن
 خواهد شد با و عقیده و مقتضای آیه و او از سبب ابراهیم و بر کلمات قاین
 قال ابراهیم لئن انا قال من ذریتی قال لایزال عدی الطالین **اما باب**
 که مصمم باشد جهت آن چون خدای تعالی با ابراهیم گفت من ترا امام مردم می گردانم
 ابراهیم دعا کرد و گفت من ذریتی یعنی از ذریعت من گشته هر که لایق آمدت باشد
 امام گردان الله تعالی فرمود لایزال عدی الطالین یعنی خدی من که امامت بطالان
 غیر من پس الله تعالی از من خلق نمود و و طالم برود و مستطاع علم من خود و علم
 عین و هر که از او علم از منی باشد من مصمم باشد و جهت در امانت است
 و مقتضای آیه ان لکن العلم عظیم منک انما یب لایق منصب در دنیا است
 این در جواب کینه که در سبب جهت شرط است چهار است که اینها
 کند برای تزیین کاخین و معبود بر زید و فرخ گفتند خدا از ایشان و حله اینها
 در مقام و در هر دو زینتی آرد **و** میگویند بنده اگر خان افغان خود
 باشد لازم آید که یک الله تعالی باشد **و در جواب یک** چگونه شرکت لازم آید
 آنکه الله تعالی قادر است بر تفریده و اعدام او شکر که سلطان زمان و لا که در بعضی را
 بعضی بلاد و ان و لا در ان بلاد علم کند و خاست نماید و سلطان مکتوب باشد که بگوید
 بیزین حق گفته باشد بازت مذکور و انتم را بگوید لازم آید که گناه و بسلطان
 توان گفت که او سر یک سلطان است و نیز است لایق باشد بر آنی که حضرت حق تعالی
 و تعالی در آن آیه از ابراهیم السلام حکایت میجو نماید که او با مشرکان گفت انقبذون

تخون

ما تحتونه و الله غلظکم و انتمون و میگویند مصدری است و تقدیر کلام است
 الله غلظکم و غلظکم و انتمون و انتمون از چند جواب میگویم **اول** آنکه مصدری است بلکه
 موصول است و در او آنکه الله غلظکم و انتمون قین من الاجسام و دلیل برین قول
 است اتفاقا است القیدون و تخون یعنی ابایی بر سینه آنچه می تراشید و علم
 که این است بجای بر سینه ندانم تحت و خوب تراشیده می بر سینه
 و تقدیر برین کلمات است که القیدون تخون و الله غلظکم و انتمون فیس و دلیل بر
 که قول برین و جهت که کلمه انت که مورد امر است و لغز است در اول
 اتفاقا القیدون و تخون یعنی آنچه می تراشید که سینه بدست خودی تراشید
 آنرا و خدای آفریده است شما را و آنچه شما می تراشید از آنچه خوب را و اگر اول
 بودی که فعل عمل خود را خدای تعالی آفرید است آید بعد از آن بودی و من تصدی
 جهت آن که اول کلام است ایشان باشد و آن کلام خدا بران **و** دلیل بر
 بر آنکه مصدری فوای ای مقصود این و اول است که ایشان است تراش بود و جهت
 برست و درین وجه خلاف است فرمودند و آنچه شما می بر سینه از بستان
 کردی تراشید خدا آفریده و چه بود که کلمه یعنی تقدیر آمده است و در اینجا
 ممکن است که غلظت را چنانکه بر تقدیر و الله غلظکم ای قدر کم و قدر غلظت خدا
 است بر وجهی تقدیر که غلظت تقدیر غلظت ایجا و در تخون می تواند بود و در
 است و می تواند بود که موصوفه باشد و در انتمون موصول است یعنی از می
 حل کنند بران که گفته اند در آیه من تصدی باشد از وجهی و برود آن وجه است
 که الله تعالی فرموده و انتمون است و ضافت عمل ایشان کرد اگر فعل خدا بودی است
 و ضافت آن بر بنده کردی فرموده چون ضافت بر بنده کرد و فعل بنده باشد فعل

حجت آنکه مشافهت عا صافست و نسبت فعلها عا کشند **و این سخن گویند که خدا**
 مانی میشود و با وجود آنکه مترسند که جز دست از جهات در حفظ میکنند که هر چه
 نباشند در حکم مقابل باشد و نسبت آن محال است **و دیگر** اول بر فنی رویت کند
 شده و نسبت میکنند که حدای آنها در اول قبل از زمین متفاوت است و نهایی و کیفیت آنها
 البرقی الله یا ایما الیوم انقول الله یا ایما ان قولهم و حال آنکه اگر شخصی در
 نشانند و گوید ای سالم پادای خاتم برود و اقبال بر خیزند شخصی برسد و گوید
 که اینجولای با کونین مسکولای کویین در خط دارم که بعد از سی سال در خطای چندین
 اینها را میخوانم و بیان سخن میگویم هر کس که عاقل است چنین کسی را که با مردم خطا کند
 و کلام نماید بی نهایت منسوب سازد پس کویین عاقل باشد که با الله تعالی چنین لایح نماید
و این حد و حجت است روی ما برود و اما عاقله میگوید که لازم نیست که اینها را بر مردم
 بکار بیاورد و میتوان نمود و کار اینها را بجا میسر می آید و در وقت کویین و کویین
 مشمول نموند اما اینست که هرگاه چنین باشد کویین در وقت و اتفاق در تمام احوال
 ایشان حاصل شود و چون انشا و دست نسبت ایشان در عاقل باشد هرگاه که عاقل باشد که
 بیان این سخنست عاقل باشد با تو انچه گویند در وقت با نند و نیز صحت است اینها را
 در حد و حجت بلکه میگویند هرگاه کسی از زمین حجت کند بجز حجت امامت آن
 فرقی نمیشود و اطاعت او بر وجهی مطلق اگر چه فاسق و فاجر باشد و در حجت کجا بر تود
 و اگر چه متوالت باشد و حجت ایشان قابل مذکور است از حد احکام است غیر اینست
 و رای و بدین سبب و اصل کرده اند در وقت افعال و امور شوند و حجتی که کرده اند
 نموده اند احکام حجت را و چهار مرتبه را احداث کرده اند که در زمان حضرت
 رسالت صواته و الیها بر آورده و ترک بسیاری از خصوص کرده اند از قبیل

با وجود آنکه مترسند که حضرت رسالت صواته نموده که اولین تاس ابر حجت
 قابل است و مترسند که با مخالفت من عاقل و بعضی از امور حجت که سبب قیام
 عین احداث کرده اند که خود را هر چند میکنند سبب حجت
 با خست خود و نقد کلج کشند هرگاه که در خرا از حاصل نموده باشند **و دیگر** میگویند حد خط
 میشود و از کسی که حد خط کشند با حجت خود در خود و خود را هر دو جوان بر ایشان با وجود
 آنکه عالم باشد بر حسب و نیز عالم باشد سلطان و خرم حد ایشان **و دیگر** آنکه
 میگویند که حد خط خود را از کسی که لایحه در ذکر حجت در زمانه با او دست خود
 در اول خط کشند با وجود آنکه از زمانه اقیح و قیاس است **و دیگر** آنکه میگویند که
 که مردی در سبب باشد او را در مشرق حجت ری باشد و در غرب و مشرق
 نماید و نیز نموده ای دهد و بد حجت و آن مرد را که در خرا از حد خط در آورده باشد
 در سبب باشد و آن مرد که حجت را نقد نموده هرگز در خرا از حد خط نباشد و با وجود
 آنکه کلین نیست که آن مرد حجت را نقد کند که در حد خط که در حد خط که در حد خط
 لب از اسلامی در از چون مرتبه نشانه از زمان حد خط که در از آن حجت که
 در مشرق باشد فرزند می تولد شود و آن مرتبه زنده و لکان در باشد که در سبب
 بود بلکه سلطان خوب در مرتبه است چنانچه سال آن در از حجت بد و معنی است
 و مردم را بر و موافق بود که مخالفت او کنند و نگاه دارنده از حجت بیرون زد
 بعد از مرتبه چنانچه سال فضا که از حجت خلاص شود و سبب خوب کرد و در سالها در
 باشد تا سبب سبب بعد از آنکه هر یک که سبب در حجت است چنانچه از اولاد آن
 که در مشرق حد خط او کرده و اولاد او را با حجت بر طبق آن حجت در
 الحاق کنند بان و در که هرگز بن زبده و خدیجه او را و کویین این حجت بر سبب

و رفت از زمان فرزند آن تواند **دو** **یک** جنبند در اسیاح و اندک با وجود مسکن
 زیاده از مسکن است و در حدیث است که کل مسکن جزو کل غیر حرام و حرام است
 جایز است و مخصوص حق است **و بعضی** از این یکی از آنها نزدیک از نونک که خنجر است
 بود چنانکه از آنها چند نژاد و معرکه بود که از آنها است تا کردن به زینت حقیقی بی
 صفت که نوزاد است و آن جنات است که خنجر از خانه مخصوص به او بود و بر سرش بود
 ساد با آنکه نیست کند و قیمت نازک بود که بر سرش از دست و بعد از آن که بر او برکت
 یعنی در امتان بعد از آن تم نوازند که طایفه است بعد از آن بعد که بی طایفه است
 زمین برود و بعد صدف پس بعد که با طایفه در جنت است و نوبتی دیگر بعضی است
 که نوزاد باشد و نوبت تا بعد از بعد از آنکه خنجر بعد از آن بجای سلام بادی را کند
 بهر شکر دیگر کند که چون آن سخن باشد از خنجر که حاضر بود در سوال که در کمال
 راست است که با در آن که از است بهر جنب خنجر برین صفت که ذکر کرده اند
 و در عوض سلام حدیث کردن آنها گفته بی راست است که بدو برین صفت که گفته
 کردن صحیح است که بر جنبند و نوزاد در نوبت صحیح است و در خنجر
 ناز نیست نوبت و نوبت صحیح گفتن جایز است و خطا بزرگت معنی الله است
 و خوارت قرآن در نوبت جایز است و آنچه در جهت از قرآن که بود با یکی یا در
 رفتی از کلمات نازک است این است خنجره که اقل است باشد و در امتان
 این است از قرآن و معنی این است که در برکت سز و در کعبه و حج و ذکر و تسبیح
 گفتن و جنب نیست و در مقام سلام حدیث کردن نوحی سلام جایز است تا از نوزاد
 خارج شود ملک چون از نوزاد خنجر این حکایت است نوزاد بهر جنبی بر است نمود
 و نقل از سب کرد **دو** **یک** که خنجر را جنب کند و صاحب در نوبت است

که در نوبت

که صفت مخصوص است نیز در نوبت و نوبت مشرب بر نوبت است و نوبت
 آنکه اگر نوزادی است یا یا در دو و صاحب بسیار بر آن است که کند باشد که کم
 که ملک صاحب است است نیز دو و هم در آن است که حساب آنرا کند و نوبت
 آن آرد و نوبت است و آنکه کند در آن است که صاحب کند که کرده باشد که نوبتی
 که کند که کرده باشد صاحب است بر سر و نوبت کند و نوبت که آرد و نوبت
 ملک کند که کرده باشد و نوبت از نوبت که کند و نوبت که کند که کند
 ملک کند که کرده باشد و نوبت از نوبت که کند و نوبت که کند که کند
 کند که کرده باشد و نوبت از نوبت که کند و نوبت که کند که کند
 پس استغفار کند که کند با وجود اقرار به نوبت و این امری است که در سب و نوبت است
 حدود و آنچه شود و بعضی از ایشان است که کند که کند که کند که کند که کند
 میدانند که لو اهل کربان با نوبت که کند که کند که کند که کند که کند که کند
 خفا و سب و نوبت که کند که کند که کند که کند که کند که کند که کند
 راست گفتن و جنب است که کند که کند که کند که کند که کند که کند که کند
 می برسد که کند که کند که کند که کند که کند که کند که کند که کند که کند
 بجز نوبت و نوبت که کند که کند که کند که کند که کند که کند که کند که کند
 یک است که کند که کند که کند که کند که کند که کند که کند که کند که کند
 در بیان آنکه نوبت است و نوبت است است است است است است است است است است
 الحکم المصابین ذمة العتمة المحققین نواجیر المیزان والذوالقین محمد بن الحسن الطوسی
 روح در جنبی که سوال کرده اند از نوبت است از نوبت با جبهه فرود که جیب حدیث بودی

معلوم کرده ایم که فرقه ناجیه فرقه امامیه است که حضرت اسما را هدایت
 و از فرقه است و تنوع این فرقه است و بیست و نه فرقه و احده مناجیه و ارباب
 فی الن کفر و زود است که تنوع نمود است من اجتناب و در فرقه کبیری از آن فرقه
 ناجیه است و دومی در آن است که فرقه **فرقه حضرت اسما** است که در حدیث آمده است
 در حدیثی دیگر که فرقه امامیه است از مخالف موالف بجهت آن حدیثی است
 عموده اند مثل اهل بی که مثل فرقه من ربا کجا و من خلف مشافق یعنی مثل اهل بیت
 بجز مشافقین فرقه است که هر که برکتی فرج که کس نمود بجهت یافت و هر که از کس
 مخالف نمود فرقی گشت و پاک شد و جفا مضمون این دو حدیث است معلوم است
 فرقه ناجیه فرقه امامیه است که حضرت اسما را هدایت کرده است و در حدیثی
 ناجیه است فرقه فرموده در حدیث اول فرموده که فرقه ناجیه فرقه و احده
 و فرقه و احده فرقه امامیه است که در بیان اصول معتقدان این میان است
 در صحیح ذهاب و کفر است که در احوال بعد در حدیثی مذکور فرموده که هر که از امام
 بیست و نه فرقه نماید تا تک باشد و هر که تابع ایشان باشد ناجیه است و امامیه است که
 اهل بیت است رسول الله و است و در حدیثی با و اهل بیت و اهل بیت است
در بیان آنکه در حدیث امامیه است که در حدیثی است که ظاهر
 امامیه است که فرقه ناجیه است و در حدیثی معلوم است که از آن است که
 در حدیثی آمده است که فرقه ناجیه است که همان است که امامیه است
 فرقه ناجیه است که از آن است که امامیه است که در حدیثی است که
 خود را بیست و نه فرقه است و او را آن باشد از حدیثی است که در حدیثی
 معلوم است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که

از آن

از حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که
 و هر یک از ایشان ازین دو راه را یکی پیش گرفته و میر و خدای یکی بر سر
 ایشان و او نیست و او را که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که
 سید اکبر این راه که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که
 با غرض و هر چه بد آن راه که آن شخص و دیگر پیش گرفته و میر و خدای یکی بر سر
 و آن راه است با غرض او در جواب که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که
 بعد از آن آن شخص که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که
 بواجب و سید اکبر آن راه و دیگر که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که
 اگر من نیست آن شخص که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که
در بیان آنکه در حدیث امامیه است که در حدیثی است که در حدیثی است که
 است و در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که
 از سید اکبر یکی از آن که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که
 معتقد است از معتقدان است که فرقه امامیه است که در حدیثی است که در حدیثی است که
 شمار اهل بیت است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که
 شمار خود را در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که
 که از حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که
 ان حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که
 این راه که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که
 کردم باز و گفته معتقد بر این حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که
 جمله حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که

بشدت وضع نمود که با عویبه و سادات که با هم دست که در دست و زینت کتف
 لایقین الفی و التوفیق و ارفع علیهم بی تم و عهد و عهدی بر او خطبه و ذکر و و شل بنیدیل مع
 در وضو و ابتداء غسل بر صلیب با وجود ذکر در قرآن الله تعالی بمقتضا رای که میوه با تمام الی
 آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاعلموا و جومکم و ایدیکم الی الارض و امحو بر سک و ارجکم الی کعبه
 ارجح نموده و طرابتنراغ عمل نموده **روایت کرده** که علی ابن ابراهیم است هم فی بزرگ
 و اولاد حسن بن محبوب و او از علی بن ابراهیم و او را است کرده از حضرت با وی گفتن
 جنون فخر صادق صوات الله علیها و او از ابا ادریس المومنین علیه الصلوة و السلام که
 آیه و ضمیرین نازل شده با ابا الزین آمنه او از قم الی الصلوة فاعلموا و جومکم و ایدیکم الی الارض
 و امحو بر سک و ارجکم الی کعبه پس فرمود که در این جهت است که در حدیث آمده است که در این
 چهار کلمه را آشتن روی در ستم و سر بر آید و تعیین نموده از وضو چهار حد را در حد
 شش است یعنی در دوران غسل است مسح پس سر را با م خفایت نمود از گرد مردم در آن
 بطیلس که الله تعالی فرموده است که در آن کلمات از خدا اکرم او را الله اعلم
 محمد مصطفی ص الله علیه و آله و سلم برین سوره که از این است یعنی آن خود وضو را و خداوند با علی بن
 محمد از ایشان سبب شد و او سلطان خود را از آن جهت که حضرت الله تعالی تعیین فرمود
 حدی را و فرمود که در این کلمه ای امر کرده که نام بر از آن حکم بیرون زد و از آن حدی که در
 نهامت از آنچه الله تعالی امر کرده علی باشد و خارج از حدی و اگر چه این تا پذیرد
 از آن که الله تعیین آن امر کرده چون خودی نیست فرض الله تعالی را بر او نرفته باشد
 از این خدا **و چون** غسل بر صلیب شتر شمس است یعنی از مردم جهت تسبیح
 این است که حضرت سادات فرموده غلوا الاصابع من الیدین و ارجلین من کعبه
 غبار دست روایت کرده اند که فرموده و جل لاهتساب من التراب من النیب و نوبه

در دست خونی

بشدت عاده خود سخته اند که کمتر بر او دست راست کند با دست چپ نگاه
 و ایشان این بر دست پس بفرکن نظر آنها که چسبی که نیز نماند شریف را و دست
 اجمالی را که قرآن و حدیث جغت و شرف جت و غفلت آن و او شده باشد
 و چسبی علی بن اید که مذکور است با است از جهت سانه قوی که جواب باشد بوقت
 اخبار و انار نبوی که با نبی باشد نسبت افعال ایشان که در آن و با توالت ایشان که
 با وجود آنکه چسب با ابتداء نموده باشد و چسب از آن که خود شترت باشد که آنچه میکنند
 به طاعت و نیز شترت باشد که حضرت سادات الله علیه و آله فرموده که حق بدو غفلت
 و کفایت از آن صبر بالانسان یعنی هر جهت که ای است و هر کرای با کشت او بدو نیست
 دست سبک سینه که حضرت سادات فرموده من ارض فی اجنابا پس من خود از او که
 ایشان درون ارض کرده است که در ایشان رو کند وضع غبار که اگر است بپند
 و از شترت شود بر کعبه با او دست کنند و از علی که در خطبه سبک و مذکور
 و بعضی که در جهت آنکه بجز الله تعالی و حق توفیق برین حدیث است که حضرت سادات علی بن
 نشان تعیین است با آن می ارام الی الله صلیب الوجل الله سب الیابن و بر کفایت
 شت و علی بن نهامت او را در اول الله تعالی از امیر المؤمنین علی بن الله تعالی حدیث است که در خطبه
 علی بن علی علیه السلام حضرت علی بن الله تعالی حدیث است که در خطبه سبک الیابن و مذکور است
 این جهت از آن که در وقت شترت و این جهت است که این جهت و سایر بدیع از سایر سادات
 مرتفع نمود و با است معدلت و اولی غفلت علی حضرت سادات علی بن در خطبه در دست که
 کرده و این یعنی بود که مشهور و او فی وضع نموده و جمع سینه شترتند که در زمان حضرت سید
 رخسار حضرت زینب را ایشان می نمود و مذکور است از آن سبب که از صحابه و تابعین آن
 بدست بود و در زمان بنی مروان و در اول غفلت بنی امیاس و مشهور است که از آن

و چون که در حدیث روایت شده است که هر که در نماز و در هر نماز خود را خالص
 این روایت صحیح است که این روایت همانست که در حدیث دیگر روایت
 بان از زینب و بنو امیه بود که حضرت رسالت ابراهیم را یاد و گفتند که
 از زمانه او از حضرت آن غنا شد و حضرت که در ایام خود نماز می کرد و در هر نماز
 الی الکعبین چنانکه در بعضی نوشته شده است که این است عظیم السلام روایت کرده اند
 پس استند تمام در بعضی حدیث آمده که این ما از همین و این استند است
 گفته اند که کعبه بواسطه فضل الهی بنی الساق و القدم من تمام اصل التاق بنی و بنی
 بخواند اصحاب هر یک که در نماز باشد که خدا را قربان برای در فریضه از فرایض عمومی است
 باشد که مشرف نشد باشد آن حدیثی روایت کرده اند که در ایام آن استند
 برای خدای قادر است بینه نماز تمام و اگر چه در تمام و عید نماید و در این
 اگر مشرف عبادت که تا در کتب است و در این روز و در این روز و در این روز
 صحیح است که در این عید نوشته شده و در این روز و در این روز و در این روز
 بنفست باینکه در کتب است که در این روز و در این روز و در این روز
 روایت نماید و در این روز و در این روز و در این روز و در این روز
 آن روایت باینکه در کتب است که در این روز و در این روز و در این روز
 چنانکه در کتب است که در این روز و در این روز و در این روز
 تاریخ در این روز و در این روز و در این روز و در این روز
 باشد که در کتب است که در این روز و در این روز و در این روز
 بزرگ و در این روز و در این روز و در این روز و در این روز
 غایت با این که در کتب است که در این روز و در این روز و در این روز

و

رو حکم پس هر دو روایت ولایت یک است که این روایت صحیح است
 نه سب اما سب است و در این است آنچه روایت کرده اند که حضرت
 و در این استند صحیح خود قدسی خود را و در این استند که در این استند
 علی علیه الصلوٰة و السلام و این حدیث که در این استند که در این استند
 که این حدیث صحیح است و در این حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله
 و گفتند که در این حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله
 امام الطین هموزن هموزن علیا الصلوٰة و السلام یا علی الرضوان بیون علی
 من صلوٰة و استقامت و کفایت و کفایت قال لا یزال الله یحب من یحب الله
 علی علیه الصلوٰة و السلام هم هموزن انزل الوان الی بلخ و بیات ان من الاصل و در
روایات بسیار است که در این استند که این کتاب کتاب است
 ختمی از این که در این استند که در این استند که در این استند
 منسوب غلام عظیم باشد در این حدیث و در این حدیث و در این حدیث
 و اگر چه در این حدیث است باشد و در این حدیث است باشد و در این حدیث
 باشد در این حدیث است باشد و در این حدیث است باشد و در این حدیث
 بعضی حدیث است باشد و در این حدیث است باشد و در این حدیث است باشد
 که در این حدیث است باشد و در این حدیث است باشد و در این حدیث است باشد
 منی است قرارت از حکم بر این ای و در این حدیث است باشد و در این حدیث
 نام بود که در این حدیث است باشد و در این حدیث است باشد و در این حدیث
 او که در این حدیث است باشد و در این حدیث است باشد و در این حدیث است باشد
 بود که در این حدیث است باشد و در این حدیث است باشد و در این حدیث است باشد

از جمله صحیح استقال یکدیگر غایتی نیست و نیز چون در کلام دوم حال باشد مطرف
 سازد با کوا قریب باشد چنانکه در نهب بر یا است جزوما که مان نشانی
 درین سلسله چنانی است چه اگر اصل مطرف دریم بر دو سکم هیچ مان
 نه از روی لغت در نه از روی شمع و آه لغت فعل معتد کای بی باشد
 که عانی مان باشد و مطرف تویم معتد فعل بی مانا که مذکور شد و درین مقام خبر
 جهت با کوی سکوم که در حال فعلی است بل بر دو سکم در حال بر مطرف است **مطرف**
 بقدر استخراجهای که در این ان معتد میکند و بسکون معتد کلام است که در اصل کلام
 و این لغت بر او است از برای قریب و آنرا این سکومند در حال
 بر این معنی است مانند کوا اعراب مجاورت است و لایق کلام
 قناییت که از این بر است انکار کرده از نیا درست و جاعلی که بجز اعراب باشد
 کرده اند و گفته اند که جاز نیست اما بدو شرط **اول** عدم الالتباس بجز
 خوب که هیچ الالتباس نیست که خوب صفت است کفایتی که از این است
 مسوومند و مکن که تصور باشد که کسی که بد که انباشت زایل نمید بجز بد لغت است
 اگر از کلام که در دست لایق و در اصل است که مطرف باشد بر ایدیم که در دست است از
 و احاطت تمام که در اصل است و کلام فصیح و چون چنین باشد جاز باشد بر مجاورت است
 عدم الالتباس **در چه کج** که انباشت از برای اکتدین مقام مناسب لایق است که
 مطرف نشانی مذکور در درجه نیست و در چه کج که انباشت در جمله است که در اصل است
 فاضلا و جویم و ایدیم الی اللزاق ایدی را که در دست مطرف کرده اند و جویم نیز
 مذکور است پس نسبت متعلق است که در جمله نیز که جمله است مطرف است از جمله
 برین معنی در جمله نماند و معانی جمله را نیز باشد **مطرف دوم** اگر

و از طرفین

و از طرف عطف باشد پس شمال که مذکور شد و اجزای طرف عطف است پس اینها
 جایز نیست و در الی مذکور بود و جویم و چون در آیه است تمام الی کلام
 می بگویم که در است بر جویم و در قول می که قایم بود جویم عمل آن اول
 است که انباشت مانا ادریمیم فرموده چنانکه چون آسینا بهم در رضوی که چنین
 و ضوئین است آن آسینا که در اینده ادر فرموده که در این تخمین انصوار کج کج
 و بر رضوی که در این و ضوئین انصوار مانا و آسینا فرموده و می که تخمین که جویم است
 از مانا خاطر که در این و چون با خلاف در این و ضوئین روی و دستا و آسینا
 همین تخمین نیز معنون روی و دستا چنانکه در آیه است چنانکه فرموده فان لم یجدوا
 تخمینا امید اطیب فاموا به جویم و ایدیم که در این و ضوئین است و جویم
 در این تخمین جویم است آن از مانا مذکور اند و چنین چون فرموده در این است
 و ضوئین در دست تخمین است از مانا خاطر که در اینده و اگر فرموده اطیب است
 ایضا الی است علم السلام که هر کس با بهار ارضی با بهر جهت و رضوی او صحیح باشد و عمل
 در این از وضو بدینست چنانکه بیان کرده اند و در این و از جمله معنی است
 معنی مستخرج و مستخرج است که در قرآن دارد شده در بیان هر دو و انباشت در دست
 معنی موقوف است با نوره الی اللی فاما سینه من الهی لیس هر که از اجماع که در کلام
 که در دست کج بر و باشد آنچه است آن نود او را از ایدی و این معنی است اول
 باید که در این است اجماع گرفته باشد بجز در اجماعی حرام که در اول و اولی
 کند میان معنای مذکور و ضمیر که در معنی از سوی باشد و لیس سینه در بعد از آن
 او را آنچه بر او حرام بوده باشد آنچه که در دست است حرام و بدی معنی است
 و عمل او مانا باشد و این روایت است عبد الله بن عباس که در سوره و سوره است

درویش گاه که آن سال که رسول الله بخت روزی بر پشت بنم ذوالقعدة از بنو
 پس رون آمد و بی برادر و چون به طلیفه رسید اجرام گرفت و بیکه کینه بخت
 جرم که با رسول الله علیه و آله رسد بود و بدوی نداشتند و در وقت حج
 قادن و خرد و و جیب بود و بنو زین فتنه نازل شده بود و حضرت رسول الله
 حج قادن کرده بود چون حضرت رسول الله زو بیک رسد بخت نازل شد که
 الحج و القرة لله حضرت رسول الله زو که در حج رفتن و بختی بود و در وقت
 در هم آنگذ و کت استفتت من امری ما استبرست ما سبقت المدی فی حجی کما
 سب ما فم الکرمین ازین و بی دی زانده تا کون حال شدی بکن حال نموی ام
 بکن سبدن و کور که انان از بنو و تا منادی که هر که بر دی زانده با بیک
 شود و حج سهره و شمع که نگاه اجرام حج کرد **انقص** رسول الله بر خدا بی
 اگر که حج نمیکند و در ایام خلافت خود حج کرده از حج منع و کت متان کاتب
 علی بن رسول الله اما آنجا و در وقت طهارت الحج و ستره الشارح و در وقت که در آن
 رسول الله حال بود که آن حج تمام کچم از او برانج خوبت بنام مشوح و ستره
 زنان و آنی که در آورنده است بطیبت ستره آن جنت فاشتمم بر من فاقون
 اجورین فی بیعتی کچم ستره کنه شما بان حسن از این ان بدید مهرای ان را
 سفر ان وقتا گفته اند که او حج ستره است و بی از این ان سکو بند که آید مشوح
 و بی گفته اند که مشوح نیست و حکم است باز آن حالت که بیکو بند مشوح است
 کرده اند یعنی از این گفته اند در بد است اسلام مدینه مدینه حلال بود و بعد از آن
 و بی گفته اند بخت از سر روز حلال بود و بعد از آن اجرام شد و بنو طلف که در آن
 وقت مشوح و بنو هم او و بی گفته اند که در آن سال حرام شد که حضرت رسالت ص

در بی خن

در حین آن که در درین سخن اخباری مختلف مضطرب روایت کرده اند متفق
 اللفظ و المعنی که بعضی مضطرب و چون از این ان سوال کنند که گاهی ناسخ است
 کدام است و بنو نوح و جواس کوبند و ایما گفته اند که آیه مشوح نیست و حکم است
 و اما در سبب سار و او است بخت کجی ستره که دلالت میکند بر آنکه آیه
 مشوح نشود و با همین را اذان ذکر نماید که در کتب ایشان وارد است تا بر این
 بخت باشد و اوضح ترجمه این را با اذکار ان الله و هم المقوم **از جمله روایت کرده**
 ابن ابی نعیم در کتاب طهارت الاطوار و احضرت بنی در مسند خود آورده که عمر ان صحیح
 کتت از لایة الفتنه و کتب الله و فتنه مع الی الله علیه و آله و سلم بنی
 قرآن کجی ستره ما و طم طم بی ستره ما کت ناسخ نازل شد آیه ستره در کتب خود او کجی
 کردیم ما رسول الله علیه و آله و شوح آن نازل شد قرآن که حرام کند او را و حضرت
 از ان نمی گوید از در فضا بدار جاعت فرمود **و ک** روایت کرده جسدی در کتب
 بین الصحیحین از جسد الله و درین جاست قال کما نزلوا مع رسول الله علیه و آله
 و سلم من اننا نضعنا الا نضعه الشا رقتا ما عن ذلك ثم خصنا ان نضع المراته با نوب
 الی اهل نم و اعرس الله با ابا الیزن آمنوا ان نضعوا لیس است اهل الله کیم نم و اعرس
 با رسول الله علیه و آله و سلم و زمان با بنو و بنی کچم با حضرت رسول الله
 علیه و آله و سلم که با استخفرا زانیم زان حضرت رسول الله علیه و آله و سلم
 من بود ما که زانما فر کرد انهم لیس خصت دا و ما که گفته کجی کچم زانرا بی
 مبین بر حسب الله این آیه نوح اند که یا ایها الذین آمنوا ان نضعوا لیس است اهل الله
 لکم یعنی ای کسانی که ایمان آورده اجرام کرده اند طبیعت را که در حال برشمال کرده
و ک روایت کرده زیدی در صحیح خود از ابن عباس است که سال عن عبد الله بن عباس

من ان ان ام من ستمه الفسار قال اي حال فقال ان ابك قد بنى معنا وشيئا رسول الله
 عليه وآله وسلم ترك سنة وتبع قول ابى بنى برسيد از عبد الله مردی از اهل
 شام از ستمه زمان که حالت برسد ام عبد الله گفت حالست پس آن مرد گفت
 که چه تو بنی که از ستمه این عمر در جواب گفت ای ستمه که اگر بد من بنی کرده از ستمه
 رسول الله علیه وآله وسلم که در ستمه را ترک است کم و متابست قول پیغمبر
دیگر روایت کرد عقبی در بفرموده از جیب بن ابی ثابت که او گفت ای ستمه
 عبد الله بن مسعود مصفا قال به از انا علی ابی ان کسب ذی است فی المصنف
 فاستقم به من الی علی بن ابی طالب که عبد الزقان از ابن ابی بسج از اهل کربلا
 ابی رباح که او گفت شنیدم از عبد الله بن عباس که گفت که ما کتبت السنة الاخره ثم
 بما انتم عهدنا علیه وآله وسلم ولولا ان نرى نوحنا ما استجج الی الزنا الا کما تفرقی
 ما است گفت عبد الله بن عباس صحیحی بود و در آن صحف چند دیدم که نوشته
 استقم به من الی علی بن ابی طالب **دیگر** روایت کرد از ابو نعیم که او گفت از عبد الله
 بن مسعود که کتبخ ستمه حدیث است یا در جواب گفت که در روز الفسار منیخو از فاستقم
 منن الی علی بن ابی طالب من الی کفر منیخو ایتم گفت و الله بعد از انما الله نکت در
 و ابو جهم عماری گفت ابی بن کعب ابرسیدم از کتبخ ستمه گفت تجلیل الی ابی حکم
 از خدا نازل شده و آبرو نیست که فاستقم به منن فاستقم به منن اجور من و ایچ ایچ نازل
 شد که ما بنی این آیه باشد و ما در زمان رسول ابن کتبخ که دریم در رسول الله علیه
 وآله وسلم از ارفنا با جماعت فرموده و از ان بنی نمود عبد از ان مردی ای
 خود چینی کی بگفت باقول که قول خدا در رسول الله ترک کنیم و ستمه گفت از کتبخ
 حدیث کتبخ ستمه را او گفت من از حضرت ابراهیم بن علی علیه الصلوه و السلام شنیدم

کوفه

که گفت لولا ان عمر بنی من السنة نزل الی الفسار و در نفس صحیح است که روزی عبد الله
 در مسجد کوفه صحبت کرد عبد الله بن عباس برسد و عبد الله بن عباس در آخر عمر کوفه نشد
 بود و عبد الله بن عباس گفت جانا ای امی الله تعالی المنة و ای زنا الحسن بنی امه کوفی
 که خدا اول دور کرد که ده است حلال ستمه ستمه را و ستمه زنا من است ستمه الله
 چون سخن او را بشنید بنفست و گفت ان الله علی البیضاء و ستمه بسیار کم بود
 فبا جنمای او را بسته و ستمه را ستمه را و الله تعالی نزلت السنة فی کن ستمه و علی
 علی عبد رسول الله و لم یضاه ولم یسجد و رسول کرمها و الی علی ذکرت قول
 ستمه ان کانا علی عبد رسول الله یملکتین انا هر چهار عاقبتیها فبما فبما ستمه و در
 و انکست من سنة فاسل المکتسبن روی خود بچینی کتبخ خدا که نازل شده است در کتبخ
 و عمل کرده شد ستمه در زمان رسول خدا و در ان ستمه از ان بنی کرد و ستمه از در
 دیگر بنا که حرام کند او دلیل برین قول بر است که گفت ستمه ان کانا لا ادر
 که در زمان رسول الله صلوات الله علیه و آله وسلم ستمه ستمه ستمه ستمه ستمه
 او را قبول میسوزد تو از ستمه صلوات الله علیه و آله وسلم ستمه ستمه ستمه ستمه
 نه بر چون کانا نکت از روی غضب با او گفت از جن من بری کتبخ بنی جز در
 از دور بود و ستمه ما درش در جواب گفت ان انک کان من رسول الله و قد ای
 له لعل فقال لعل ستمه برین فاستقم به منی بها فصاحت کتبخ و انک من ستمه یعنی بدتر
 رسول خدا بود مردی جو کتبخ نام دور برید رسول الله و در رسول الله علیه وآله وسلم
 تو او در دست آن دور برید ستمه که در دهن تو استن ستمه تو از ستمه ستمه
 و ستمه ستمه نکت که کتبخ ستمه در زمان حضرت رسول الله علیه وآله وسلم از
 و ایچ فبما ان نازل شده و هر کس که دعوی کند که بر بنویسده است و ایچ بر او ستمه

و چون بپوشد که ولادت کند بر سرش آید که منقح باشد **دیگر پس اصل** چون
 است یا بپوشد تا در توپمی و ابر او منقح است بپوشد و هر جا که بپوشد
اگر کسی که پیدایش است چنانکه در گذشته بود حال از او چون نیست که دست
 یا دلیل باشد چنانکه در اول باشد که اولی نیست سبی و در پس علی که مستند
 و نمی او باشد و اگر اجتهاد باشد لاسلم از برای آنکه اجتهاد می که در مقابل فرغ است بپوشد
 و پس از آنکه استلال انجام بپوشد و هر استلال از آنکه است که بپوشد
 لفظ استماع و اجراء از او چون نیست یا بر حرف حمل کند یا بر حرف اگر بر
 حمل کند لازم آید که هر چه در وی باشد و لذت بر آنند و او باشد چنانکه در بعضی است
 و چون چنین باشد فرق باشد میان کسب و منقح و اگر بر حرف شرح حمل کند یا چنانچه
 ازین کسب موصول باشد که بپوشد و اجراء بر حرف شرح موصوفه باشد در باب است که در آنجا که
 کسب است در هر جا که باشد کسب باشد و هر کجا کسب باشد و لفظ منقح و مستند است
 با و مترون باشد غیر ازین کسب باشد که بپوشد **دیگر آنکه** اگر منقح باشد منقح و قدر حمل کند لازم
 آید که منقح نشود و باشد و مستند و منقح و منقح بوده و در جبر سببی لازم باشد و این
 اجتهاد است چنانکه در او ایتم هر لازم باشد با جماع **دیگر آنکه** اگر در قول کند و منقح نشود
 اجتهاد است طبیعت و خوش نامداد و آن اجتهاد است **دیگر** که بر او هر لازم باشد و این
 است **دیگر آنکه** اجتهاد است مکلفان اصول لفظ را که هر لفظ که در آن
 باشد و خوش باشد بر حرف لغت را و حرف تر از بر حرف شرح منقح باشد نه بر حرف لغت
 مش صوره در کوزه و چنین با از برای آنکه در حرف طارق بر حرف لغت و چنانکه
 او در اولی و در قول لغت است بر لوین مسموات است علی و فتوی او است و قول
 او در درین بپوشد از جهت همین **دیگر آنکه** جماع ایتم مسموین است علیهم السلام

و پس است که پس محمد است و پس محمد است و پس محمد است و پس محمد است و پس محمد است
 و معا و پس بن علی بن ابی طالب و پس سید مرتضی و پس سید محمد باقر و پس سید احمد رضا که این
 باید که اولی از او باشد و هر کجا که باشد این زوج نیست از برای آنکه حکم از اولی است
 در شرح از او چون نیست و هر کجا که باشد و اولی همان کسب است و هر کجا که باشد
 که از اولی در حکام شرح منقح باشد چنانکه در کجا باشد چنانکه در کجا باشد شرح و هر کجا که باشد
 منقح اگر در آنجا که باشد این شرح و بطلانی و نیز اگر در آنجا که باشد شرح از آنکه این
 از او پس است بخیر و بد وجود آنکه در اجتهاد است پس شرح کسب کسب مستند است
 و مخالف قول است **دیگر آنکه** در عجب از آنکه که از او پس است اهل لغت است
 از این جبر سببی که از او پس است و لفظ حدیث است این است از عطا این ابرار که
 فتوی با همین است از صفوان بن علی از پدرش که او گفت سبب آن بود که از
 مستوفان است که در وی از آن بود که شرح منقح شد از او پس است که در آنجا که
 در جایی که گفت کسب مستند است و در آنجا که گفت و او در آنجا که گفت انی حنا حتی ان یکن
 ذکات و خا باین من از آنکه در آن ای میگویم که بر سبب کسب آن فدا می باشد
 سخن که در آنجا که گفت مستند است خود ساخت و در آنجا که از منقح بود پس بپوشد که کسی
 که در عقده است از خود شرح و احوال فساد می شود بپوشد است بر آن حد و منقح
 از آنجا که بر پیمانی و ابطال حج خود شرح و حکام جبه از برای آنکه کسب است
 که در جبه امور است و حکام جبه احوال فساد شود این بود مستند است کسب
 از کسب مستند است کسب کردن او از مستند است **دیگر آنکه** که حدیثی
 کتاب صحیح بن الصیحه در مستند ابو موسی است و از برای این ابوی که او گفت در
 جبه ابو موسی بپوشد سبب بود که از شرح منقح کسب و حال آنکه رسول از پیوسته

و سلم با الله تعالی مردم را بچ تمیز امر فرمود و فرمود که بگفتند که حضرت علی بن ابی
 طالب علیه السلام را در میان اهل بیت بر او کفایت است و در میان اهل بیت علی بن ابی طالب
 بر جوفی و علی بن ابی طالب بر او کفایت است و در میان اهل بیت علی بن ابی طالب
 مشهور و خدا و رسول آن امر فرموده اند و از آن پس که در جوف آن از او پرسیدند
 که بچ سبب نمی کردی از او کفایت کردن چه بود میان آن که در سبب نمی
 کردن و کفایت من نمودن من آن بود که من گفتم که کفایت من آنست که من کفایت با منی
 مشغول بودم و با منی قیام نمیدادم که خدا رحمت داده و مبعود کرده و غافل بودم
 الله تعالی فرموده و کفایت من که گواه آنزل الله تعالی حفظ الله و رسول الله تعالی
 علیه السلام فرموده ان الله یحب العمل بصدق کما یحب العمل بصدق و علی بن ابی طالب
 جمود است ترک قول خدا و رسول کرده و سخن او قبول نمود و ترک متوجه شد
 و عین آن که در دنیا بود و در آخرت کتب خود را در کتب خود مندا و عین آن که در دنیا
 جمع بین الصالحین و سید عبد الله بن عباس من عبد الله بن عباس بود و سید سید الله
 و غیره فرموده است که آنرا که کتب سوره نوره از آن لغوی است که در است بر اوست
 و حقیقت آن بر او کرده زمین نموده اند و مع ذلک اگر کسی بگوید که تو از خدا رسول
 علیه السلام لعنتی می خوانی یا گوید آنچه که گفته است لعنتی تو از خدا رسول است یا لعنتی
 که او استماع نموده او را لعنتی و غیره بلکه کفر بنویسند و با او عداوت کنند و سبب
 قصد قتل او نمایند و از جمله جمعی است که استماع نموده اند آنست که حضرت علی
 زهر اهل صلوات الله علیهم را از ایزد است رسول الله ص که در دنیا آنچه از حضرت علی
 صلوات الله علیه و آله ماند بود از ارباب بین و ارض لغوی که در دنیا و کفر را از لفظ لفظ
 نموده اند و گفتند که کفر ملک رسول الله بود و در حرفه طایفه بر سبب اهل بیت بود و غیره

بلی

بر سبب اهل بیت که با ایشان گفتند و تفرقت حضرت غلام صلوات الله علیهم با او نمودند
 چگونه کسی که در دعوی اسلام کند چیزی که رسول الله در حال بود بر سبب طایفه بر جوفی
 او بعد از وفات رسول الله علیه و آله و سلم از آن استماع نماید و با او کفایت
 کرد که حضرت رسول الله فرموده که هیچ کس را از ائمه را از ائمه و اهل بیت و اهل بیت
 صدقه نمی گوید و سبب بر اینست که از میراث بر نه که از آن نامی از صدقه باشد و هیچ کس را
 از رسول الله علیه و آله و سلم این است که در دعوی او این نام از ائمه است که در دعوی
 و حضرت رسول الله علیه و آله و سلم با اهل بیت و اهل بیت خود بود و با اهل بیت خود بود
 که در دنیا و اهل بیت من از میراث بر نه که از آن نامی از صدقه باشد و هیچ کس را
 رسول الله علیه و آله و سلم با اهل بیت و اهل بیت خود بود و با اهل بیت خود بود
 که از آن میراث بر نه که از آن نامی از صدقه باشد و اهل بیت او بعد از وفات رسول
 بر ایشان که در دعوی بود که در دعوی و میان اهل بیت خود است که در دعوی است که در دعوی
 که صدقه برینی نام است و در دعوی بود که در دعوی که در دعوی که در دعوی که در دعوی
 رسالت کرده باشد نسبت که رسول الله ص فرمود بود بر اهل بیت خود و با اهل بیت
 و اقا سبب و حق خود خصوصا بنفست آیه و آنست که نسبت لاقربین ما لله و حضرت
 رسول الله ص فرموده باشد در او رسالت و علم کرده باشد بر اهل بیت خود که با اهل بیت
 کرده باشد که نسبت با اهل بیت که از آن میراث بر نه که از آن نامی از صدقه باشد
 باشد و بر سبب اهل بیت که در دعوی بود که در دعوی که در دعوی که در دعوی که در دعوی
 شیخ فخر کرده باشد و نیز از حضرت رسول الله ص علیه و آله و سلم با اهل بیت خود
 و با حضرت و اهل بیت خود که در دعوی که در دعوی که در دعوی که در دعوی که در دعوی
 در دعوی که در دعوی که در دعوی که در دعوی که در دعوی که در دعوی که در دعوی که در دعوی

کرده باشد و صیانت الله سبحانه و تعالی بجا نیست آید و اندر نیز یک آفرین و اگر با حضرت
 و اهل بیت گفته باشد و اینان قول کرده باشند دلیل بر صیانت بکار دلیل گفتار ایشان
 و خدا بیست و چهار است ایشان گوایی و او در آیه انما یرید الله لیتذیب عنکم
 الالباب لای و با تفاق علیان ایشان اهل بیت از من بعد از رسول و جان او
 گفت حضرت رسول الله فرموده سخن مسک را لایبیا لایبورت لای و تکلف
 خاطر است سراج مؤذنه گفت که حضرت رسالت ص الله علیه و آله تکلف او در حال
 سخن داده بود و سخن تکلف فرموده بود که از ظاهر بینه طلب نمود و حال آنکه ظاهر صاحب بود
 و او بگوئی نیز سخن تکلف را لایبیا لایبورت لای و بموجب بینه علی الدعی و البس علی
 انکر از صاحب بینه طلب نمودن حضرت خاطر ام امین را طلب نمود جهت آنکه او
 شهادت نماید بر این اقرار نماید که گفتند تکلف بگوئی که اوئی نذ و حال آنکه این
 روایت کرده اند که حضرت رسالت ص الله علیه و آله فرموده که ام امین امره من الالباب
 بر حضرت امیر المؤمنین علی علیه الصلوة و السلام حسب الالباب فاطمه علیها السلام نشاء
 و گوئی او گفته اند هذا ملک بجهه الی غیره فکلمتها در توحین این توبه است بر شرف
 از برای خود میکند تا حکم بگوئی که اوئی او در حال آنکه این با جمیع صحابه روایت میگرد
 که رسول الله ص الله علیه و آله فرموده علی من اللحن و اللحن علی بدور مویزها دار لحن لحنی
 بر دایم الخوض نیز حضرت امام حسن و امام حسین عوالت الله علیهما کوئی و الا چه فرودان
 قبول نمودند و گفتند که گوئی این حکم نیک که جذب نیست از برای خود میکنند
 و حال آنکه آنچه ابو بکر گفت که علی حسن علیهم الصلوة و السلام کوئی از برای جریح نیست
 بر او بگو و او دست جنت آنرا و حاکم است لای بود حدیث سخن مسک را لایبیا
 که وضع نمود جهت بر شرف خود وضع نمود و دلیل بر این که چون بر دست بر او دریا

طهارت

طهارت لای خدمت او مانند بود و حکایت از همه را در هر کس که در هر کس که در هر کس که
 مستحق بود در هر کس که در هر کس که در هر کس که در هر کس که در هر کس که
 آنکه از جهت حال صیانت روزه و از جهت طهارت نمودن و این ما ششم بود که
 از جهت طهارت نمودن بود جهت آنکه حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که
 حضرت رسالت ص الله علیه و آله فرموده که من الالباب لایبورت لایبورت لایبورت لایبورت
 علیه الصلوة و السلام در این حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که
 نمود که اقامت نماید و جهت بر این حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که
 که او با قیامت نماید و از فرموده و فرموده و فرموده و فرموده و فرموده و فرموده و فرموده
 که حضرت رسالت ص الله علیه و آله فرموده که من الالباب لایبورت لایبورت لایبورت لایبورت
 بنو اندر بود که سبب کدام صیانت بر این اقرار در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که
 و نیز حضرت امیر المؤمنین در آن حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که
 عیب بر این حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که
 که سبب این حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که
 بر جماعت گذاردن مجموع فریاد بر او در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که
 اولاد فاطمه علیها السلام در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که
 فرموده و سبب چون فاطمه علیها السلام بفرموده و در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که
 باین سبب میل فرموده باشد که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که
 و امام حسن و امام حسین علیهم السلام در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که
 بود که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که
 میفرموده و جهت بر حضرت امیر المؤمنین را که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که

ابابکر و عمر و جعفر بن ابی طالب و عثمان بن عفان و علی بن ابی طالب
 و حضرت خدیجه و حضرت فاطمه و حضرت زینب و حضرت ریحان و حضرت
 بنیامین و حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل و حضرت یسحاق و حضرت یعقوب
 که خدا بر او و علی بن ابی طالب را از جمله اولاد خود برگزید
 بود که در اسلام آوردن از جمله اولاد خود برگزید و حضرت فاطمه بود و پیغمبر
 که مخالفت حضرت ابوبکر و حضرت عمر با حضرت علی را بداند است حضرت علی
 فرموده فاطمه بنده منی من اذنا فمنا و اذنا فمنا و اذنا فمنا و اذنا فمنا و اذنا فمنا
 و حضرت ابوبکر و حضرت عمر را از جمله اولاد خود برگزید و حضرت فاطمه بود و پیغمبر
 امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و حضرت فاطمه و حضرت زینب و حضرت ریحان و حضرت
 امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و حضرت فاطمه و حضرت زینب و حضرت ریحان و حضرت
 و در وقت کردن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و حضرت فاطمه و حضرت زینب و حضرت ریحان و حضرت
 سخن شنید و از نماز کردن بر جنازه او محروم شد و بعد بنامان کرد و بنامان کرد و بنامان کرد
 او است بر کمال فرخنده فاطمه علیا سلام بر ایشان است علی که بر او درود میخواند
 روایت کرده اند که حضرت علی است و الله علیه و آله و سلم فرموده با فاطمه علیا سلام یا عالم
 ان الله یضرب فی قلبک و یرحمی برئک لعلی فی فاطمه انما غضب منی ما یدر انی برای غضب
 و خشم و خشم از غضب خود می گویم و چون غضب فاطمه علیا سلام بر او است و غضب
 غضب فاطمه را بر ایشان غضب فرموده باشد و روایت کرده اند که غضب فاطمه علیا سلام
 که حضرت رسول الله علیه و آله فرموده فاطمه بنده منی من اذنا فمنا و اذنا فمنا و اذنا فمنا
 اذنی الله فی فاطمه ما یدر انی من هر که ظلم را بر بنی نذر آنجا بنده باشد و هر که
 هر آنجا نذر آنجا بنده باشد و غضب فاطمه را بر بنی نذر آنجا بنده باشد و هر که

۱۱۱

رنج نیست و هر که رسول الله علیه و آله را در آنجا بنده باشد و هر که رسول الله علیه و آله را
 من بود ان الذین یؤذون الله و رسول الله علیه و آله فی الدنیا و الآخرة و الله اعلم
 بما یعملون ان کما که بر بنی نذر آنجا بنده باشد و هر که رسول الله علیه و آله را در آنجا بنده
 و حضرت و آله و در آنجا بنده باشد و هر که رسول الله علیه و آله را در آنجا بنده باشد
 ایسره المؤمنین علی علیه الصلوة و السلام و بنی که بر بنی نذر آنجا بنده باشد و هر که رسول الله علیه و آله را
 در عین خود خود فرستاد با بنی نذر آنجا بنده باشد و هر که رسول الله علیه و آله را در آنجا بنده باشد
 حضرت امیر المؤمنین علی علیه الصلوة و السلام فرموده که ای ابوبکر اگر کسی نذر تو آید بر آنجا بنده
 از ایشان دعوی کنی بر دیگری که منی منی و علی علیه الصلوة و السلام فرموده که ای ابوبکر اگر کسی
 من است و او نیز حق حضرت و حضرت علی را بداند است حضرت علی علیه الصلوة و السلام فرموده که ای ابوبکر
 شود و معلوم کنی که غضب است بر او این از وی است و السلام علی بنی نذر آنجا بنده باشد و هر که رسول الله علیه و آله را
 علیه الصلوة و السلام بر سید که گوید از هر که غضب علی بنی نذر آنجا بنده باشد و هر که رسول الله علیه و آله را
 میگویم که حضرت رسول الله علیه و آله فرموده و الله علیه و آله و سلم علی الدنیا و الآخرة و الله اعلم
 علی نذر آنجا بنده باشد و هر که رسول الله علیه و آله را در آنجا بنده باشد و هر که رسول الله علیه و آله را
 من در رسول الله علیه و آله فرموده و الله علیه و آله و سلم علی الدنیا و الآخرة و الله اعلم
 فاطمه علیا سلام بر او است و الله علیه و آله و سلم فرموده که ای ابوبکر اگر کسی نذر تو آید بر آنجا بنده
 فرموده و بنی نذر آنجا بنده باشد و هر که رسول الله علیه و آله را در آنجا بنده باشد و هر که رسول الله علیه و آله را
 که فاطمه را در هر چه رسول الله علیه و آله فرموده و الله علیه و آله و سلم علی الدنیا و الآخرة و الله اعلم
 باشد تا زمانه که کسی که دعوی کند که رسول الله علیه و آله فرموده که ای ابوبکر اگر کسی نذر تو آید بر آنجا بنده
 ما یدر انی بنده منی من اذنا فمنا و اذنا فمنا و اذنا فمنا و اذنا فمنا و اذنا فمنا و اذنا فمنا و اذنا فمنا
 باید که کسی باشد که در مدت نذر آنجا بنده باشد و صدقه بر او حرام باشد و نذر آنجا بنده باشد

حصص و در آن بی غم اندک صدقه برایشان هر است مستحق بر ما و خدا را افند
 صدقه و سویی بی با ششم مسلمانان صدقه است بکند و از صدقه حصه سیرت
 و معنی نیستند از افندان و اگر کسی که این دعوی میکند از اقامت بجز خبر
 غایت مافی الباب که بجهت کسی که گفتا و حضرت در شان روز رسول الله صلی الله علیه و آله
 باشد بر روز رسول الله صلی الله علیه و آله نبوی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و اسلام
 گفت اگر حاجتی از مسلمانان نزد تو آید و بر خاطر نبوت کوهایی دهند تو با او چیزی بگو
 گفت و انچه از علی علیه السلام بگویند بگو که بر او اقامت دهند نام امیر المؤمنین علی علیه السلام
 و است نام فرمود که او از انچه بگویند درین روز رسول نبوی و الله بر کاه که
 بر خاطر علی است هم اجر حاجتی از من خدا و رسول او بیرون روی ابو بکر گفت بر او ای کاش
 علیه الصلوة و السلام فرمود از جهت آنکه کذب خدا در رسول کرده باشی و صدیق علی علیه السلام
 است تمام بصیرت و علم است فطر خالی است محمد صلی الله علیه و آله و ابی و او را و فرموده انچه
 لیند بهست حکم اجر الی بیت و بطوریکه نظر الله تعالی اقامت نماید و فرموده درین آیه
 بصیرت و عمارت نماز علی السلام بجهت قول الله تعالی مسعرات بگو تا انچه بود
 که مسعرات نماز است کند و بگو تا جاز باشد که مسعرات دعوی باطل کند صدقه بر او است مطلقا
 ابو بکر چون جواب داد است از مجلس بر تو است امیر المؤمنین علی علیه السلام بر خاست و بجا خبر
 نمود و خاطر را بجز این صحبت فرمود و خاطر هر که تا از دنیا رحلت نمود پس علی از دنیا
 بیرون نیست با آنکه خاطر دعوی باطل میگردد و طلب چیزی نبود که بر او و بر اولاد او است
 و هر کس این گفتا کند کذب قول الله تعالی کرده باشد زیرا که الله تعالی بصیرت عطا
 او را است بصیرت محمد صلی الله علیه و آله فرموده و هر که کذب قول الله تعالی کند که فریاد باشد یا که
 خاطر طلب حق بود مسکود و دعوی صادق و محقق بود و نفس که از حق او استروغ

لا یخون

بر او ظلم کرد و سب و بدعت سخن ماست لایبیا را لا نورش مرفوع بود و خبر
 بر رسول الله تعالی است که گفت قول الله تعالی است از برای آنکه الله تعالی در قرآن
 فرموده و بسبب کفر انصافی اولاد کم لیکر کفر خط الانبیس و اول فاطمی باین خطاب
 رسول الله است و علم آیه بصیرت نفس فرموده بلکه حکم حالت و نیز الله تعالی
 است سب فرموده که انبیا را میراث بوده چنانکه فرموده و در است مسلمانان
 و همچنین الله تعالی حکایت فرموده در قرآن که ذکر آیه و عا که و فرزند علی طلب از
 که از او در ازاله خوب میراث بر وجهی که فرموده در کتابی و حسن العظیم در آن
 شبیه با علم آن بجایگ است شیخا و ان خست لوالی من و را و و کت است امره
 عا قران سب لیس بدکت و یا برینی در شستن الی خوب و اجور است در ضیاع
 بوجهی نفس از مسوم شد که انبیا را میراث بوده و خبر سخن ماست لایبیا را لا نور
 و است بر آنکه هیچ یک از انبیا را میراث نبوده و این ترتیب که کذب است قرآن
 میکند و معلوم شود که در این صحبت قرآن نمی تواند که قرآن دانی چیزی بدست
 کزای که قرآن کذب مخالف آن بودی که واضح است که کذب بودی رسول الله فرمود
 را میراث نباشد و بجز این است با نه صدقه باشد و این حکم را منسوب بخبر نیست
 و با شخص میگردد و انچه حدیث که از فرموده و این عبارت است می بود انان من بین الانبیا
 لا وراثه و ما ترک یون حدیث علی السلام کذب و لطلان شهادت قرآن معلوم نیست
 و حضرت الله تعالی است و است بینگان دل واضح این خبر را که در انچه تا خدا فرموده
 مسوخت را کذب و لطلان انچه که ای الله تعالی و جمعی از رجال الی عبدالعزیز خیر خیر
 مسلمان از او و علم نبوت میراث برده اند مال و حصص و عمارت و در را از خدا فرزند علی
 که از وی علم و نبوت میراث برده اند این سخن و لالت بر قلت علم و عقل و کثرت سخن از انبیا

که بر او ام قحط گفتند و چون فرمودی حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام با یکی
 گفت این مرد غیر حق است می خست عفت است که قحط است شد و نه که عفت بود
 بر او ام قحط می با کرد مصلحت است که تو را نزد او بری و برین دعوی کنی میراث
 رسول الله را و تا بر او ام قحط نما چون ایشان نزد او بر قحط آمد و عباس علی
 دعوی کرد ابو قحط ای عباس کی با دعوی کرد بدایت اسلام رسول الله علیه و آله
 ضیائی کرد و بر آن از او طلب طلب نمود و در آن مجلس گفت ازین است که درین
 سعادت من نماید و نیز در او ارشاد و می بر او فرمود من با شد و سوسنت این
 سخن که از فرمود و بگو ایست که الاله علی دهر نوبت که رسول الله علیه و آله این سخن
 علی علیه السلام میخواست و میگفت اما از آنکه با رسول الله علی هذا الامر نوبت میوم که
 رسول الله گفت من یکی الی هذا الامر بود از علی علیه السلام یکی این دعوی و در آن وقت
 من بعدی با یکی چو حساب گفت با حضرت امیرالمؤمنین ع و گفت اما از آنکه
 علی علیه السلام رسول الله حضرت رسول الله علیه و آله فرمود این است ای و می از
 در آن وقت یکی من بعدی بعدی گفت ای ابو قحط تو بیاداری گفت آری من یاد دارم و می
 گفت پس بر او نظر کردی وزارت و صحبت و عفت و درایت و اجتهاد و تقی
 و تو عجبی و ظلم ابو قحط گفت نه حاجتی این را از من دور کند یا من ضلع کردن
 بعد از آن گفت تو نمی که رسول الله میراث بنده فرمود آنچه از من با نصدقه یا نصدقه
 سبب ذلت از نظر با برتی چون رسول الله علیه و آله را میراث بود چرا اکنون
 میراث رسول الله حکم نمودی ابو قحط می شد و جواب گفت **عبد الله بن قحط** روی
 بنام ابو قحط نام من **عبد الله بن قحط** بوده بود و با صاحب گفته بود که کی را که از آن
 که بخانه خود رود و الاله را رسول اذن از ایشان بعد از اعلام وصول اذن از آن

ابو قحط

که بر او باشد و برین تقدیر بر جیب ایشان و عیب بوده باشد که با و میار و گفتند
 رسول الله علیه و آله که بر او ام قحط بود است مانند عیور و فرمود سنانند زیرا که رسول
 علیه و آله فرموده که این سبب دینی فاش شود و هر که می گفت خدا و رسول کند و اگر ایشان
 سزا کرده باشد علال الله تیر وین نموده باشد از این هر من رفیق بنده
 نمود با من ذلت چون ایشان قتل کردند و بان رفیق شد سختی از خود
 بستند و رضایت آن بان علم بکلمه است از آن ایشان باشد **و اگر گویند که**
رسول الله علیه و آله آنچه امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام معرفت شد از عفت است او که گفتند
 فرموده بود در ایام خود **و در بیان** که امیرالمؤمنین بودی بعدی غیر منقذ فر دین با سبب
 بودی چون درین با سبب کسی حدیثی نقل کرده بودم که رسول الله علیه و آله فرمود
 شده در ایام خود **و گفت** حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده بود و باریست
 رسیده بود و سبب با جمل **و در بیان** که امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام در این بود
 بر او دعوی کرد و گفت من تم رسول الله و علی ابن ابی طالب است میراث از من
 و علی علیه السلام میراث رسول الله را معرفت شده از در عمامه و نظار و غیره و ابو قحط
 حکم کرد بدین سبب با میراث پس حکم کردن از متخولات میراث و حکم کردن از
 بعد است تقیض و ضایعی بگوید باشد **نقل کرده** از امیرالمؤمنین ع و گفت علی ام
 جنه صادق علیه السلام پرسیدم که چون امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام و عباس بر این
 ابو قحط خستند و حکم او را می شد باید که حکم عدل بوده باشد امام علیه السلام فرمودی
 جیل امیرالمؤمنین الی کی که عباس را در میراث رسول الله علیه و آله است و ایست
 نمودی و نیز عباس سبب است که او را در آن حق نیست و بر علی علیه الصلوة والسلام
 دعوی نداشت اما سبب تقیض ایشان بر این است ابو قحط آن بود که خود است کرده

بند بر امام و صلوات از ان ایستادند این شکر را در نیمه و بیستم و بیستم کبری در ابراهیم صلوات
 خوش بخار و در دو مرتبه پودینه و معشای بدست گرفته سلام کرد و گفت من
 از جگر حج در جزایم زنده است که بدو از او دارم تا عالم بقا صلوات کرد و
 ایام خود خویشتن با او بود و در وقت ادعای او ایضا بود و الی شکر از غایت
 و از او گشتن انعمه با من گشت چون بعد از برسی حال طلوعی من باقیه زمان
 ابو بکر گفت کارگاه لغا و العاقب بر گفت ای عظیمه رسول الله بفرست تا انظم
 عارفان یاد و بگفته ای خود رسانند به بازگشت گفت من انظم من انظم بفرست
 ابو بکر گفت در دوه و راه باز کردید ادوار باز کردید سخی از عقبت بفرست
 و بکن تا نمانت از تو اسپرسید که این مرد از کدام جانب آمد و بگو ای
 رفت گفت بکن تا نمانت از تو اسپرسید که این مرد از کدام جانب آمد و بگو ای
 دست بر گفت الذی اصابتا ذی الی علم من هذا ان شیطان المذنب
 و الحاکم لیسوا و غیرتند که با طعنی او از داد **ش** یا من تکلی بهم لایق بر
 اعدل عموال بین المیاسه اجمل المیزان لیس العدمه است یکب الذا سب من بین
 المشیخ من الثوره و قد دل علی فداک جنت الرسول ان مقوما انسد علیکم اللها
 حتمم لاق حتم و لاق العیدنا و قد شمدت اخایتم و صیدت المادای القوام بالذیانی
 لاقضن اخایتم اجسسن ما حضا لند من بن الصبا حسن الی هی ایوم فارقه با علم و طعم
 و الدنیا ابو بکر پس چون این ابراست شیند و کی را ندیدند غیر سبند و
 مرزوک شیند و انکه گفت چون چونتم گفتی الفال رسول امیر المومنین علی الصلو
 رسید و برگشت صاحب آن کتب میدادند به آن گفت چون برخواست ابو بکر
 التماس نام کرد که بعدی دینبندی با کسی گوید چون ز حضرت امیر المومنین

اد

رقم بیستم ز تو و جانا که نوا اید او را هر شد و گفت این هم آن شکر از حضرت
 شیندی با دو کفرین با کفر که آه و بیست علی علیه الصلو و السلام صلوات بر
 و گفت بر او هم خیر ایضا آمد و کلمات که میان او و ابو بکر و عمر گذرند بود با من گشت
 هایستی احدی صاحب کاتبی ابو بکر بر ما عادی احد قوما استند من سعادت بر اول
 الرسول ابو بکر در هر عصر محبت دوست میدارم که کز خواجه بودی اول
 میدارم که گفت که از خاطر آنرا که بودی دوست میدارم که از دست
 تقاضا بنموده بودی و دوست میدارم که خالدمین و لیس در لقیال لیکین بودی
 قوم ابو بکر و بنو امیه بودی **مقدّمه** که درین سخن گفتی که آن او با ملک برین بود
 و قوم او چنان بود که چون اسب از و خات رسول الله علیه و آله را با او میسوخت
 که نمانند و سب کوه کار با مطیع و رضا داد و در او ای اوسته مذکور کرد و شمس در کتب
 چنانکه قبل از این بجز مت رسالت بنمودند که بجهت شکر بجز بر سر نماند و مسافر
 الایام کتیب که چون ابو بکر فوت شد و اول ایشان از کوه طلب نمود استقامت و گفتند رسول
 او را انحضرت سب زنده و کشفه که مذکور است **عین** باین حق انشراح ابو بکر
 بگو فرموده که کتیبه و وحی و علی ان ابغالب علیکم غایم بجز بسیار است از سخی
 رده رحمت و حکم که دیارند او ایشان و خدا درین ولید را بکشد که یکک ایشان
 و خدا در جزت بیا ایشان بخاکم رود و در دست مراد ایشان بخت و زمان و فرزند
 ایشان را پس نموده و نامهای ایشان را فرست که در خدا بدین ولید عالمک بن فرزند اول
 آن قوم بود و بخت سب راه او در میان انشقاقا در زبرد یک و بخت دور
 شب بازن او را که بخت کسیان ملک بن فرزند و خدا بدین ولید در جبار سب
 بود **و در باب** که در آن غایب است که چون کسر خالدمین و آن قوم بگفت مشول شد

خدا بر خودن با کس نماند گفت آن قوم ترک قتل کردند و نماز مشغول شدند و بجز از
 لشکر خدا نکند که در بند و خاک گشتند که باین قتل قلم نیکنم که ایشان قتل
 تو حیدر اند و نازیدند و کینه بدیدند که گویند قتل ایدیم و چون کینه بدیدند
 آن کینه بود که کینه بدیدیم که حضرت رسول الله فرموده که بودیم در قتل ایشان
 که ایشان کسی نماند که با ما نماند و ایشان توان کرد چون در کشتن خون ایشان
 توان گفت خدا گفت میفرماید از قتل کشتن ایشان فرموده و گفت که کشتن
 کردند و ایشان سنه زنده زنده بود و خاک جسد ابراهیم را در آن عالم کافر است که
 بود و زمان و زمان ایشان را بگویند و حال ایشان این جور است که از آنجا
 انکار کردند و از ایشان انکار کردند و خراب بود اما از زمان و زمان و احوال
 آنچه با او بود و بقیه نمود یکی در آن قرنی که بود و حال خود فرموده که اینست
 و در این خلافت خود آنچه زنده بود باز در دست ما و حق بصاحب حق رسانید و نیز با
 عالم فرستاد و آنجا فرمود و هر جا از زمان و زمان و احوال آن طایفه چیزی ماند
 بود باز رسانید و بصاحبان ایشان یاد آورند که باقی ماند بود و زنده باز و در این
 که ماند و بدید که کس بن نوره بگشت و با زن او زنا کرد چون او حکایت قتل ملک
 و زنا کردن خالد بن ابوسفیان زنده بود که حضرت و ابوبکر را حالت بسیار کج گشت
 این خلافت قتل خود رسول بود که از تو سزا در شد که خالد و لیدر را بگریز و قتل ملک
 بن نوره و قوم او دستهای جهنت گزینان قتل ملک تو حیدر بود و در مسلمانان
 فرموده است ان قاتل الناس حتی یقوله ان لا اله الا الله و اني رسول الله فاذا قالوا
لما هم و ما هم الا نوح الاسلام و صابهم علی الله فابو کنت و مستور و حکم خدا
 کا کافر و حیوان الاول الله تعالی علی الیک ذابو بند شتر از جمله آنچه رسول الله

که کرم بن نوره بود و بدید که کرم بن نوره را در زمانه خود فرستاد ایشان را

میدادند که کس ندیدیم خود نیست بایشان قتل بود که از آن مکرر با او کشت
 بر خالد و لیدر کس را در حدی که زنا کرده باند و کشتن نوره ابو کنت گفت
 خالد بر جن المسلمین با ناله و غم و در جمله را حدی بر خالد کرد و انکار فضل شیخ او و توبه
 حضرت که او را پس از قتل که از ابو کنت در شد یعنی بود شیخ و ظلمی بود علی کرم
 میار بود او را با قومی که آنچه با مرادند اما از حقوق شیخ بر سر رسول الله میدادند و
 با مرادند تا با مسافرت بر سر سینه و بدیدند جهت که او را امام و مسخر حق القاتل
 شد قتل کند و خون و مال این را مسیح دادند و زمان و زمان ایشان را
 برده که در خود چو شمشیر در آن حال از خود و در بر آن نیست با آنچه که در کتب خود
 کرده از برای خود اگر کسی که در کتب خود در سواد و در سواد است که کتبت
 دلیل بر بدید از زمان کفایت در این باب نماند باشد حدی شیخ عبد متقی فیروز
 رسول الله و اگر گویند این شیخ و این علم شیخ برای خود گویم هر کس که برای خود مسلمان
 کند و خون و مال ایشان را مسیح و زمان و زمان ایشان را برده و بدید که در آنجا
 باشد و در آنجا از این اسلام فرستید تمام علی الصلاة و السلام و شیخ حنفی بن خطیبت
 حضرت ملک عام و بدید که بنیز از آنکه که با کفایت از وقت نموده بودند و در آنجا
 اگر در خود بگشت که مان بودند و در آنجا است که فاضل بیاد و خدا که بدیدند کفایت او را
 عسره و کس بن نوره حدیقت عسرت قیدی بود در آنکه کتب او را در حدیقت
 بود و از حدیقت خالد از تو کفایت خالیند و کثرتی بود چون بر خطبه شد افسا کذا
 در این از آنجا حدیقت در را بدید گفت خالد است قاتل ملک بن نوره و در آنجا
 و بسیار است که کشتند که کس بن نوره در زمان کشته شدند و زن او و یکی کشته شدند
 و فرزندان او خالده برسد و گفت که چه کس بن نوره را کشتند حدیقت در آنجا کشته شدند و

سعد بن جباده در نیک از عداوتی که میان نهاد او و هر چون این چنین نشد از کشتن علی
 بگذشت و با میان بر وجهش او را بر سید و کشت باغی که داشت
 و بیست سال از او در بدین وقت میان تمام شهر شد و بس عداوت میان
 عمر و سعد بن جباده آن بود که سعد بن جباده هر چه بود در وقت انقضای
 روز و در وقت بود چون حضرت رسالت الهی علیه و آله از دنیا می رفت
 شد بر او انقضای بخشید که بر سید کشته شد و او را بقتل کرد و سید سید
 کز چون بر او کشته شد که در وقت سید را کتف نزد او بود که کشته شد که میان
 کار حق علی است و انقضای بخشید که بر سید کشته شد و من خود استم که حق حق
 علی الصلوة و السلام را غیب نمیم و حق خداست و حق خود پس از برای خاطر شما که
 در حق است مبارکم چون بر شما نیست ایم و بیایم تا میل کنم و هر چند علی کز
 سعد را بود که کشته شد و او را سید بر او کشته شد و چون او بود که بر او کشته شد
 منصف خلافت شد و از سعد الهی که در او کشته شد که سید قبول کرد و هر قدر
 عداوت که بر او کشته شد و در هر وقت از او کشته شد که سید قبول کرد و هر قدر
 او فرستاد بر سعد و زنی بس و انقضای او کشته شد و انقضای سید می کند و مصدق
 شما و انقضای کشته شد من قبول کند که کشته شد که انقضای کشته شد که سعد را و انقضای
 کشته شد او بر سید کتف نماید و امری که بر شما قرار یافت بر خود فاسد کرد و انقضای
 کشته شد که سید سید با و نموده که بر شما نیست که سید و تا او زنده باشد که کشته شد که از حق
 بر شما نیست که سید و تا او زنده باشد که کشته شد که سید و تا او زنده باشد که کشته شد
 تا من و سید از اهل بیت او زنده باشد که کشته شد که سید و تا او زنده باشد که کشته شد
 که یکس از جمله خراج باقی باشد که کشته شد که سید و تا او زنده باشد که کشته شد

در صوته باشد و کشتن کشتن کشتن کشتن کشتن کشتن کشتن کشتن کشتن کشتن کشتن
 انقضای این زیاد از او کشته شد که سید و تا او زنده باشد که کشته شد که از حق
 بیست کردن کتف نمود اما از او بر سید و با او عداوت داشت و انقضای
 کشته شد انقضای سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
 و مردم قرای شام بر کشته شد و سید از وی بدی بر نهد و انقضای او کشته شد که سید
 انقضای سید سید از وی بدی بر نهد و انقضای او کشته شد که سید سید سید سید
 و خالد که بر سید می مروت بود و او را عداوتی بود که او کشته شد که سید سید سید
 مشهور بود و خالد عداوتی که داشت کشته شد و در میان مردم و انقضای او کشته شد
 کشته شد و سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
 کشته شد در این سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
 سید بن جباده و سید بسین هم بخط فواده و شهرت دادند که سید بن جباده کشته شد
 کشته شد و از خوف قتل او و بچسب از انقضای کشته شد که سید سید سید سید سید
 زنی که بر سید کشته شد که سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
 کلمه سید بن جباده را در کان بسیم و پند و خفت مالک بن نویره نسبت او را
 لا در کان جینی و سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
 بن نویره کتف می کردم زن او را برای عداوتی که میان من او بود و چون **مغفقت**
 که در سید با او احوال اهل با مد که سید مالک بن نویره بود و سید سید
 از او در سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
 از انقضای سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
 انقضای سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید

کردن باینسان دسترفاق اولاد و اول اموال این دو را که بجز ابو بکر و عمر است
 و در آن طایفه بجز عمر کردن زکوة از ابو بکر و عمر است و چون مال این سنان
 مبلغ شد فضل عمر خلاصه شده باشد جایز نبوده باشد و اگر کتبش که نام زمان این
 ایشان بجز بکم خدا و رسول میان ما زمان تقیم نموده و دارای دین که در این
 استرقاق فرموده و اگر دوست اند از مالکان بلا سلب و اظهار نیست
 است سنان نماید و یکی رساله که سخن آن نباشد پس علی ای حال جمع این سنان
 از ایشان علی ای حال گردند و اموال هر یک تصرف شد و متداول نمودند و همانست که
 در رسول گردند و سینه عیسان او خدا و رسول گردند که کثرت نمودند از پیش اسام
 و این سنان بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در آخر عمر اسام بن زید را طلب فرمود
 و ابو بکر و عمر و جمع کثرت از مهاجر و انصار را بر گردیدند و او فرمود که ایشان
 و تابع اسام باشند و اسام بر ایشان و الا باشد و نیز از او نه جدا و شام نبری
 که کسی است بدارم از تقیم فطین و اسام از زمین بر دین و دست در بر بود
 در سینه نیز زود و نشت باشد که جمع نمودند و جوارش که تمام بر دین زدند و سینه
 شومیکه در زمین است حضرت رسالت صلی الله علیه و آله عرض شد بر او
 مرض از در قیام طایفه حضرت فرمود و چون رسول الله صلی الله علیه و آله بیمار شد ابو
 و عمر سر زود که حضرت فرستند بهم عیادت حضرت فرمود در شهر اکتفا بودم
 که در تحت رسالت اسام باشد یک گفت چون تم عرض شدی طاعتت نیارم
 که از تو خاتمت که حضرت رسول الله فرمود بر زبانه ازین وقت منهاد
 قرار اسام بجای از یکدیگر کن او را بر شما میسر کرد اینده نام و اسام فرستاد
 ایشان را طلب نمود و همچنین اسام رسول الله صلی الله علیه و آله نموده و حضرت

عمر را

و حضرت رسالت بر او زکوة است و در آنست که فرمود که بعد از این اسام و عمر
 اسام و ایشان نیز فرستند و فرمودند که حضرت رسالت فرمودند و این سنان
 خلافت نمودند و از جهت آن از زمین کثرت و نفا علی بن ابی طالب که بر سر آمد
 که رسول الله و خاست نماید و این غایب باشند و خاست از دست ایشان
 برود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله باین را طلب نمود و فرمود که زاده این
 نفا علی بن ابی طالب و با اسام فرموده بود که حضرت رسالت و بعد از آن
 اسام و عمر گفت که این سنان کثرت من چش اسام و چون حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله از طاعت فرمود و مردم را بگوید که دست اسام است رساله این سنان
 ابوبکر گفت رساله اسام گفت بر او و اسام را اعلام کن که مردم را کثرت قبول
 و با دست من از منی شده و برین است گردند و من جمیع عمر اسام را کثرت
 حضرت می که این سنان زمین باشند و تو سوزنوی چون رسول اسام در تحت
 و حضرت اسام در اسام که در اسام گفت اسام گفت با زکوة و با ابو بکر
 اسام که بگوید عیب تمام بود رسالت که تو حضرت منی چون اسام در اسام
 اجازت من امیرند می و طایفه منی و عیسان او خدا در رسول کردی و دیگر را کرد
 رعیت من کرد اینده و فرمود که در تحت رسالت من باشد طلب کنی که با تو
 اگر خدا و رسول ایمان در برید و بجز بجزی که رسول اسام فرموده میسرند در تحت رسالت
 باشند تا چنانچه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بودیم چون رساله
 اسام بن زکوة بکار است و این اسام اعلام نموده بود با ابو بکر گفت ابو بکر گفت
 کثرت اسام بر سر تو خست نمود و این زکوة است می کرد و اجابت نمودند
 جهت که کثرت است که این را بجزی که رسول الله فرموده بود خود بجز در آن

میفودا آنکه ابو بکر و عمر زودتر دست بردارند از خلافت و عدالت در ثبوت آن
 داعی گردند آنچه تا بعد از اسلام باشد متوجه شد و اینان بخلاف امر رسول
 باز ایستادند و از پیش اسلام خلافت نمودند و هیجان زبان رسول الله کرد
 قال الله تبارک و تعالی ان الله قد صدق رسول الله و صدق الله و صدق رسول الله
 و صدق من اتبع الهدی ان الله قد صدق رسول الله و صدق الله و صدق رسول الله
 او موجب گنایان و انبساط لب و دلش در حق طاهر و بر ما واضح گویان
 رعیت بودند تا امام خلفه و چون امام و خلیفه بودند و بگفتند او خدا و رسول خدا
 منسوب خلافت شد تا امام داعی باشند و نشین ایشان بر مندر خلافت مسیحتی
 مطیع باشد و از خبر صحیحی که از ایشان می رسد و در بیع که ابتدا ع نمودند و در ای کفر
 گردانان بود که چون ابو بکر بر است ایستادند و مردم طوعا و کرها او را اطاعت
 و ایضا نمودند از جهت خود از جهت ائمه اهل بیت و در روز مسیحتی
 از جهت اهل بیت می نمود و در یک از ابواب بیت المال حق می است
 شیع و در بزرگان حق می است در اصل بیت المال حق می است از بی غیر بود
 حق و زکوة و حسبه و دعای و میراث من لا وارث له اگر حق است حق می است
 نه حق ابو بکر و عمر و از زکوة حق نیست منصف است و ابو بکر و عمر از جمله اصناف نبی
 سیند بودند و اگر ختم کو بد حال بودند دروغ باشد جهت آنکه اگر حالی او نباشد نبود
 بطمان خلافت او باشد و او را که حال بود با کشته خلیفه وقت باشد و از بی
 کی توان بود و اگر جزیر است ابو بکر حق آن بود و بر و جرم بود زیرا که در بی خلف
 آنست که جزیر حق می است و بر بزرگان حرام است و مذموم است که
 حق اهل کاست و اینان حق است نسبت آنکه در بیعت است که از تجارت بود

مسیحتی

بجای اهل بیت

تجارت و معاشرت با ایشان که منظر بود و در الله تبارک و تعالی که از دشمنان که
 مسیحتی بود و مسلمانان را از او که که خداوند که مشرکان بگردانید و چون
 آنکه این که از تجارت کردن با مشرکان مصلحت باشد الله تبارک و تعالی
 ایشان معافانه بود و این را با خدا حسبه می گردانید چنانچه زود با ایشان
 امنوا تا آنکه کون بین فلان و بوالسجد لولم بعد صدمه بدوا ان نعم علیک و نعم
 یغنیکم الله من غله ان الله یم حکم تا قوله الذین لا یؤمنون بائس ذللاً الیوم الکره
 بحسب من یهدم الله و رسول الله یهدون و بن الحی من الذین اولوا کفلاً بحسب
 یطو الجسد بر من بدو هم صفت و در کفر خایم است الی بیت با جامع طراز
 احسن از حق حق با بدان و معافان است و در بیعت می گردانید معافان که از غیر
 از غنیمت ترفند نه بدیش از نعمت و ابو بکر از جمله معافان و مشرکان بود و تو
 عن سر کردن نداشت چو نه عمل کرده و حق او جز است که در او کرم است
 لاست حق فراوسا کین و عالم است چو نه جایز باشد که خلیفه مال درون مسلمانان
 با اجارت ایشان ترفند کند و اهل بیت و هر یکی از ایشان در انحصار عالم ترفند
 و حجت باشد که گویند چون خلیفه زمان بود سالی در کار دین بر جای بود
 باشد او را حق السی و اجرت از بیت المال اخذ نماید در جواب گویم حق
 نیست آنکه بیصفت که دلالت کند بر آنکه باید که خلیفه است با خلیفه باشد و نیز
 از اجرت از اهل مسلمانان اخذ نماید پس اجرت باشد ایشان تمام و خلیفه و چون
 از جهت خلیفه موجب ثروت نبوی درین اسلام اجرت معین نیست و ابو بکر
 اجرت معین ساخت بدین استماع کرده باشد و مستحق بی وضع نموده باشد
 رسول الله زود من من فی الاسلام سینه بغیر از من علی ابوالبر و العقی

من خست و ان نفس العال ما ساس من جزوه با جرس و کتبت سلاطین و بقره
 بجزوه از مال سده تا پیش من تفرقه نموده اند و بخوابیدند و نمودند
 قیامت و در تطبیق آن در کردن اوست و درین جمعی که از وی
 بیست تیس و وی درین اسلام بهر حال استماع کرده اند چون آنچه
 درین است و او جمعی که مذاهب باطل و مشرک نموده اند همه آنچه باشند و آنچه هر که
 بس از ایشان پیشان است تا نماید و برین معنی آن عمل کند تا درین
 همه در کردن مستطاع باشد با کلام از آنم همان وقت ایان چیزی
 شود و سالیست که از بسط باطله ایشان جایز نیست و نه سب ما میر و البتة
 باشد جهت که در حدت ما میر و بخت بر حق است و ایضا این قول است
 بخار از مفضل رضی الله عنه که در حدیثش می گوید در حدیث ما میر و
 در جهان که در حدیث ما میر و سب لایح است اگر طایفه ای از ما میر کرده اند
 نیز بسب خود را از حدیث ما میر و سب لایح است که در حدیث ما میر و سب لایح است
 و تعوی و در حدیث ما میر و سب لایح است که در حدیث ما میر و سب لایح است
 طایفه است آنچه از ایشان در حکم حق است که هر چه از مال الموده فی القربان بیعت
 ایشان بر دم هم که در مسلمانان واجب است و لازم است و از حدیث ما میر و سب لایح است
 انما یرد الله به سب حکم الجمل البت و لفظ کم تطبیق است و قرآن از آیه
 بیست است اول این حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام است
 که ماضی و کل و اهل و اهل و از حدیث ما میر و سب لایح است که در حدیث ما میر و سب لایح است
 آنچه علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام است که در حدیث ما میر و سب لایح است
 بنا محمد ص ۱۲ تطبیق و از فرموده که در حدیث ما میر و سب لایح است که در حدیث ما میر و سب لایح است

کتابخانه

کتابت که در حدیث ما میر و سب لایح است که در حدیث ما میر و سب لایح است
 نبوت شدی و تقوا و نمودندی که بر شدیدی از کتابت و تقوا و آن بر
 که فیضی از فضایل او یاد کند که ای که زبان کرده باشد بیامرزند و هیت بلکه
 از جهت او استغفار کند و هر کس که فیضی از فضایل او بخواهد کند که بگوید
 کرده باشد یا در حدیث ما میر و سب لایح است که در حدیث ما میر و سب لایح است
 و هر کس که از حدیث ما میر و سب لایح است که در حدیث ما میر و سب لایح است
 باشد الله تعالی با هر چه از آن من بود و نظر کردن در روی علی ابن ابی طالب
 جبار است و ضایق ایان بیخنده قبول کند که بخواهد کردن و بهتر اعتماد از
 او **و هم روایت کرده** است و از حدیث ما میر و سب لایح است که در حدیث ما میر و سب لایح است
 ایس المؤمن علی الصلوة و السلام استغفار کردن او را گفت که بر سبیدی
 از مردی که او را سب از حدیث ما میر و سب لایح است که در حدیث ما میر و سب لایح است
 بری از از حدیث ما میر و سب لایح است که در حدیث ما میر و سب لایح است
 حدای که جان بس جیاس است قدرت او است که اگر در مای دنیا عدا بودی و در دنیا
 قلم و این دنیا هر نویسد بود و ندی در حدیث ما میر و سب لایح است که در حدیث ما میر و سب لایح است
 نوشته ای از از حدیث ما میر و سب لایح است که در حدیث ما میر و سب لایح است
 از فضایل که ضایق ایان باور او توان شدی نوشت **روایت کرده** است که از حدیث ما میر و سب لایح است
 که گفت روزی نزد ما دون را رسیدم و شنای و محمد ابن حق و محمد بن یوسف و محمد
 بن سید بودند و در آن روزند با شای گشتای بسرم از فضایل ما میر و سب لایح است که در حدیث ما میر و سب لایح است
 علی الصلوة و السلام چندین بار از او استغفار نمودم و رسیدم که از او استغفار نمودم
 گفت چهار صد مرتبه است و از ما دون را رسیدم که گفت کوی و سب استغفار نمودم

و جوارش چشما به ان ر سگت پیش باین دوزبان کجا بد و لب بجا بست بچون من
 خواسته باین شقی با داون از شکفتن این مست جو نامی تا اورا از پیش
 سبب نکره با چن بنیم که زوده شد که با حقوبی دیگر بسد با داون بنوموگرا و
 باز در خانه که گذر دست اولای علم نشدم چون بدنه علمت بر نام خانقا
 بود و خانه و سگت او بنه بود و قدی گفتن من داون از اندر اکتم با بد که این بنه
 بست در از اندر بر سن و دگر سادست و طیارا کنش با داون گفتن من کجاست میکا
 از قتل طیاران و جمع نمودم و تو بر گروم و چرا است بسیار و روزی که عداست بی نشا
 از حضرت بر لرزیدن علی علیه الصلو و السلام صا در شده بر تیر که کیمی یعنی از ان من بد که اند
 نسبت الهوت بخت است زوده اند و من نمی گفته **نظم** کوان لیلانی ابدی صا صا
 کنفی فی فضل لانا علی و تو کانت خیر الله و تو زندان حضرت آدم من و ان
 از بد و علم و فضل خلق بود و نه بعد از جبرائیل بن و من متواتر و اراد شده از حضرت
 با مست این برود به است باقی اینا می شسته چنانکه زوده در جی که حضرت
 جین علیه السلام نزد حضرت سول الله صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود این بی بنا
 امام ابن امام رخ امام ابوبکر ستم قائم اسمی و بنیست که علی الارض تقاطع
 که هیست جورا و خلفا و حضرت سادات الله علیه و آله من زوده چون روز قیامت
 بشت عرش را بیا آید همه زینها بعد از ان دوسمب بند از نور از باقی
 حسن و او چن علیا الصلو و السلام کی از جاست و کی از جاست بچون
 هر یک از ان دو بنیست با شد و بعد از ان عرش را چن چن فرین کرد خند
بن کب گفت روزی نزد سول الله صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودم امام حسن
 سین آمد و بر سدم کرد بعد از ان رو سلام من بود در جیا کجا با زینتی گوش
 یق

بکجا با زینت الهوت

بکجا با زینت الهوت و او در کجاست که گفتن من که رسول الله کی خیر از تو آید این گوش
 است من در این انرا می ای بی کن آن صدای که را بر بنی می بوش که را بند که در
 صلوات الله علیه و آله و سلم بر خفت و در گوش نوشته اند که من چن معراج بی
 از حضرت بخت اند و بعد جوامان این بخت اند و حضرت امام جواد
 زوده که چون محفت که بران در بخت جوان خوانند و در بخت بران خود اند
 حضرت صا آمده فرموده که من چن علیا الصلو و السلام سید جوانان این
 پس اینان بیدار بخت اند از اولین و **روایت** که رسول الله صلی
 علیه و آله و سلم دست حسن و حسین را گرفت و فرمود که هر که دوست دارد حسن
 و جواد را دست از او بر قیامت با من باشد در جبه من و او هر روز روایت
 که حضرت سادات الله علیه و آله و سلم نظر کرد علی و فضل و حسن و حسین علیهم السلام
 گفت اما هر بس ظاهر مسلم سلیم سالم یعنی کجایم با هر که با اینان کجاست با صلوات
 که با اینان صلوات باشد و این شتاب مسنم و خود را است از حضرت رسالت
 علیه و آله و سلم فرمود که من چن علیا السلام دو کوشا در عرش اند و در ان جل حضرت
 عزت از نبشت فرید با خطاب که که تو مکن خفرا و مسکن خودی خودی نبشت
 گفت با ربلم جعلتی مسکن الغرار و المسکن یعنی ای پروردگار من چه ای که مسکن
 سفلی و منسفل درویشان کردا بندی خطاب آمد که با زینتی که را کان تو
 که دانم چن چن بخت بدون با است مژده گفت نبشت خورشید و چشم
 در خستند که از ان غم است که شوار با شین چن است که از ان نبشت بر این است
 فرین چن چن است **در کفر القاب** مطهر است که او را از حضرت است است
 دو کله و سلم او گفت یا رسول الله ای کجاست که اوام و بدید که حضرت است او را امام است

تول فرمود و نگاه حضرت امیر مومنان علیه السلام از در مسجد درآمد رسول الله صلی الله علیه و آله
 با در و حضرت امیر مومنان از آنجا که بر درون امیر مومنان علیه السلام بدید گفتند ای خیر از آن
 آنچه که از آنجا آوردی گفتند ای امیر مومنان علیه السلام چه خبر گفت گفتند ای امیر مومنان
 بر او سلام دادند و او جواب داد که ای امیر مومنان علیه السلام از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 آمداری نمود و رفت نمود و از برای تو هم پس است و او آمدند تا که ما را از آنجا که از آنجا که
 آمد و بجز آنکه داشتند و با او بیرون آمدند و از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 در میان صحبت گفتند رسول الله صلی الله علیه و آله چه داشتیم که می راضی در گفت و دیدم که شما
 بوی این ما را از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 نزد است و از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 با رسول الله صلی الله علیه و آله در بیرون آمدند و از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 مشرف گشتند و چشم آن کمال جهان آفرین تو را از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 علیه السلام آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
و از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 که این حضرت است از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 این است از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 هر یک از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 این است از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 و گفتند ای امیر مومنان علیه السلام از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 پیوسته است از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که

رسول

رسول الله صلی الله علیه و آله از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 و دیدیم که حضرت امیر مومنان علیه السلام از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 یک گفتند ای امیر مومنان علیه السلام از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 ایشان را در آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 و از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 بگویند و گفتند ای امیر مومنان علیه السلام از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 با رسول الله صلی الله علیه و آله از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 منت غمخوار بود که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 چنین چنین از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 ایشان را نگاه منت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 گفتند ای امیر مومنان علیه السلام از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 زینب بنت علی از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 گفتند ای امیر مومنان علیه السلام از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 ام ما از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 آن یکی از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 شش حج رفتی از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 آسمان جهان از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 روزی امیر مومنان علیه السلام از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 چپش بندید و از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که

درین چند روز وفات کند و الله تعالی ترا بفرماند که بجز این که در اختیار زنی
 باقی مانده پس اگر بخواهی حواست ابراهیم را حست سارهای تا جین و هیبت ابراهیم را
 بخواست حسین اختیار زنی در ابراهیم مانده در نماز عظمی قیامت غایب از چشم است
 ابراهیم بس تو در خدای خیزت اما حسین علیه السلام نمود و دوست ابراهیم بود
 ام حسین علیه السلام از خدا زود و بعد از آن بر کاه که نام حسین علیه السلام زود خیزت
 روی مبارکت او را می بوسید و میزود و او را در حجابین فدیه با بی ابراهیم
علی بن ابی طالب علیه السلام و اسام بر امام حسین علیه السلام بعد از پدر خود از پدر علم اسلام
 بود و او قاتل شریف خود را در حجابین و جسدش بر سر خود در روز وفاتش
 و شب ببارت تمام نمود و در بر سرش زود سوازی ذابین و فواظیل بودیم از کتبت
 نماز میگذارد و بعد از فراغ نماز بر سر زارت آن اشغال نمود و میگفت فخر
 زاری نمود و حضرت اساتید علیه السلام او را سید العابدین خوانده و با
 نفس زود و در کتبت از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث آمده و السلام که زود
 بعد از شما دست حضرت امام حسین علیه السلام زود امام علی بن حسین زین العابدین علیه السلام
 و السلام رفت گفت ای علی ازین سخن مسلم را که من امام بر تو حضرت امام زین
 العابدین زود نمودی تم که تو ای مسلم را که من زنی و خلافت کردی اما من نمی
 پریم و پریم دی برادر و پدرش و بعد از آن امام علیه السلام و السلام و خیزت
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اطاعت من بر تو و بر جلد اهل اسلام و حجت است
 با یکدیگر خلافت کند بعد از آن علی بن حسین علیه السلام و السلام گفت ای محمد رضا سیدی
 که حجب الا سود میان من و تو حاکم باشد خیزت گفت سبحان الله رب العالمین و حجت
 یکی که کن تو امام بودی و من که بعد از آن که در وقت حجت الا سود بود و حجت

حاضر شو و او را در چشم و زبان و دلباشد و گوی و در بیوفای کسی که من کرد
 بشد و اسلام نموده باشد او را اگر رضا واری سب تا جین و تو زود حجب الا سود
 اویم و در حاکم و از خدای تعالی بخواهم تا آن سنگ در زمین آرد تا گوی بودند
 برای او جان کند که گداه بکشد از امام زین و حجت خدایت بر علیا
 خیزت گفت اگر الا سود و خیزت بر آید و با دست تو گوی و در من زود حجت
 کنم و امامت زین و تویم و اگر قبول کنم از جلد کفان نام خیزت امام علیا
 العابدین و خیزت بر تو و بر خیزت در مقام ابراهیم تا زود زود یک مرتبه حجب الا سود
 رفتند و امام علیه السلام گفت ای تم اول تو پیش من رود و در حاکم
 الا سود از برای تو گوی و در پس حجب الا سود رفت و گفت ای جز از تو نمی خیزت
 خدای در اول او و در سوسنان که رسیدند که من امام زین و حجت خدایم بر علیا
 که سخن بگویی گوی دی از برای من از جبر است او از می نماند و جو اما من زین
 حجب الا سود امام گفت که من تو پیش رو و در حاکم تا حجب الا سود از برای تو گوی
 و در پس امام علیه السلام من حجب الا سود رفت بخشی بنام گفت که منم است که گفت
 از تو نخواهم حجب خدا در اول او و ابراهیم و حجت خدایت بر علیا
 علمم که رسید که من امام زین حجت خدایم بر تویم و بر حاکم آن که سخن بگویی و در
 برای تو گوی دی حجب الا سود گفت زین حجب الا سود که ای محمد ابن علی خیزت
 علی بن حسین امام زین و حجت خدایت بر تو و بر حاکم آن که منم است که گفت
 و اطاعت او کن خیزت گفت قبول کردم که اطاعت او نمیم و او را امام دانستم و منم
 شدم **بخش پنجم** روایت کرد که در مجلس از اجداد زود امام علیه السلام
 علیه السلام و السلام که امام علی بن حسین علیه السلام حجب الا سود رفتند و امام

علی بن حسین علیه الصلوٰۃ والسلام با حضرت گفت ای مرد جان که از حضرت گفت
 تمام است نه ای تاجر از برای تو بگویم در آرد تا از برای تو گوای و در بر ما است تو
 پس دعا کرد و شمع نمود و چو را بگویم و در سجده چو از پیشند بعد از آن بگویم
 گفت ای پسر برادر من تو دعا کن تا از برای تو حاجت برآید یعنی در ایام پس از آن
 دعا کرد و دعا کرد و گفت بعد از آن گفت ای کاتب الهی حق را بگو
 در میان
 ای پسر رویش قیام و صیانت با حقین تا چنین زمانه بر من من الوسی و الله
 بعد از آن ای پسر چون حضرت امام این کلام تمام کرد سینه که بچندین کوزه
 زد و یک بود که از جای چینی بر سر خود نهاد گفت بوی روشن آورد یعنی
 آورد که گفت بوی که همیشه و انانت بعد از حسین بن علی این ظاهر است
 حق علی بن حسین بن علی است پس بچندین کوزه بوی امامت کرد و در سجده
 نمود و توبه علی بن حسین علیه السلام کرد
 حمار با علی از ایام حضرت علیه السلام
 که گفت چون حسین بن علی علیه الصلوٰۃ والسلام را شنید که در مدینه حیره زد و علی بن حسین
 رفت گفت ترا چه نصبت از من جز است امام زمو که خدا او است که
 پدرم مرا وی تو کرد و با ما است من نفس زمو و حیره گفت تو از آن است
 بنامی کردی ای پسر علیه الصلوٰۃ والسلام گفت در خانه امام علیه السلام نبی بود امام گفت ای
 این من را یعنی آور تا بر ما است من گوای و در حال حال من در آن وقت ای پسر
 برآمد و گفت حسین بن علی و امام بعد از او علی بن حسین است بعد از آن گفت ای علی بن
 حسین بدین که خدا از تمام علم و حکمت بود و بویست بود او از تو منجو اتم که سوخته خا
 بویی نامر الف و حیره حضرت چون این کلام از پیش شنید بیخشا و در پیشند
 چون بویست با آن گفت ای پسر برادر من وای امام زمان او را در یاسبنا

۱۸۱

امام علی بن زین العابدین است بگفت شما دو گفت است دعا و بویست
 و خوارق عادت است که از امام زین العابدین علیه الصلوٰۃ والسلام صادر شده زیاد
 از آنست که بچندین حصه آورده بعد از آن حضرت زین العابدین علیه الصلوٰۃ والسلام از جهالت
 خود بود و حضرت رسالت است و تقدیر داله و حکم او را است بگفت که در دنیا
 چنانکه رواست که ده مذکر بار زود آنحضرت رفت در چینی که آنحضرت در پیشند
 و گفت ای پسر رویش آنچه تو رسول الله تا امام میرساند امام فرمود حق چیزی از چهار
 برسد که بگویم و آنحضرت رسالت او را امام میرساند چنانکه گفت که گشت
 عند رسول الله علیه الصلوٰۃ والسلام و سلم الخیر فی غیره فقال یا ایها رب ولله مولود اسمی
 کان یوم البیضاء مندی من کلمه سید العابدین بنیوم ولد ثم ولد مولود اسم محمد ابی القاسم
 بتوفی ذی الحجه فانه فی الامم من رسول الله علیه و آله و سلم فبیت
 و حسین علیه السلام و کان رسول الله فبیت و حضرت رسالت تاب با من گفت ای پسر
 زود و پیش که حسین علیه السلام را زود مندی تو و کنام او علی باشد چون قیامت قیامت
 منادی ندا کند او را که بیاید که حضرت رسید با بدان بعد از منادی پسر او بچندین کوزه
 من زودی شود که نام محمد با تو باشد و گشت در علم در کتبی پس تو چون او را در یاسبنا
 از من امام برسان او را در این صورت را بچندین کوزه رو است کرده با من او را در
 عین را بچندین کوزه رو است کرده اند
 شیخ صدوق از ابو جعفر فی یاسبنا
 از محمد بن مسلم از ابی جعفر که در دی نزد امام محمد باقر علیه السلام آمد و گفت من بروی امام از آن
 شام از همان شیامی رسید و متعجبان نمود بوسیله آنکه مرا مو دست شما و بغض نمی آید بود
 درست مردم امام توبه بر من حکم کرده اند بسیار داشت و از من جهان میگردد و هر که از
 مال توفیقی طلب من بیداد و کون من نیست کرده غیر از من او را او را نمانده اما

از آنکه امام حسین علیه السلام را در مدینه حیره زد و علی بن حسین
 رفت گفت ترا چه نصبت از من جز است امام زمو که خدا او است که
 پدرم مرا وی تو کرد و با ما است من نفس زمو و حیره گفت تو از آن است
 بنامی کردی ای پسر علیه الصلوٰۃ والسلام گفت در خانه امام علیه السلام نبی بود امام گفت ای
 این من را یعنی آور تا بر ما است من گوای و در حال حال من در آن وقت ای پسر
 برآمد و گفت حسین بن علی و امام بعد از او علی بن حسین است بعد از آن گفت ای علی بن
 حسین بدین که خدا از تمام علم و حکمت بود و بویست بود او از تو منجو اتم که سوخته خا
 بویی نامر الف و حیره حضرت چون این کلام از پیش شنید بیخشا و در پیشند
 چون بویست با آن گفت ای پسر برادر من وای امام زمان او را در یاسبنا

حق

خود را بنام آن که در این وقت حجت طلب کردم بنا بر آنکه حال آنکه فرموده است که اینست
رسیده و اینست شهادت امام محمد باقر علیه الصلوٰه و السلام فرموده که چون بخوانی این کلام
سازم بر منی و از او سوال کنی که دل در گرو دارد و ترا نشان دهد که با حق است بی امام
پس حضرت امام علیه السلام فرمود بنویشت و این برزیت خود تو شیخ و شرف کردی
و با او در وقت این فقره را نگاه دار و چون بنویسد بر شیخ خود چون میان این شیخ و حق
کن یا در جان با او جان کردی ز تو آید فقره را با دستم کن و بگویند علی بن حسین
این فقره ز تو نوشته شده است و مطلوب من این است که هر دو فقره را در وقت این کلام
دور بگردانم از غایت صحت کلام خود بخانه امام محمد باقر علیه السلام تا حال آنکه معلوم کنم که
بجز خود چون در خانه امام علیه السلام رسیدم دیدم آن روز را که گشت بود و از خانه امام علیه السلام
میروید تا بخانه خود رود و بلازم است شرف محبت امام شرف خود و من نیز از آن مقام
آن روز در وقت آنکه بنویسم و سلام کردم و بعد از آن هر دو شیخ گفتند ای بر رسول خدا در دنیا
بر شیخ فرمودند که اگر در دنیا بودیم در وقت این کلام در جان خود بر حجت امام علیه السلام
فقره را با خود در وقت خود بخوان علی بن حسین علیه الصلوٰه و السلام و از خود نوشت و در میان
عالم کنی و این فقره را گشت در جیب رسول امام الزمان علیه الصلوٰه و السلام در وقت خود خواند
گفت بخوانی که قدرت را بر منی گفتم گفتم ای شیخ بنام من در از خود تو امام که گفتم
پرشت و بعد از آن با زانو در روی سینه او بود و بگری سینه او را در پیش او ای شیخ
در میان از پیش بر چون آمد و بود با من گفتم ای شیخ پر تو اما زبانه الفش و دو چشم
چشم خودم و خدا بایم ز کس او را بگری کرده و کحل او را بیدار کرده و او را گفتم تو
بدین گفت ای شیخ بجز سب ز کس تو بگری و کحل تو بیدار کن گفتم گفتم گفتم گفتم گفتم
ایضا دوست میداشتم و بر اهل بیت رسول خدا این را خفیل میکردم و بر تو حجت است که گویا

بایستد

این کلام را هر روز بخوانی
تو را از هر بیماری و آزاری
مکرم و بر تو مبارک است

بایست رسول الله صلی الله علیه و آله را در حق میخوانی و در آن زمان خود فرمود که در این وقت و کلام
پس با نام و ما که در وقت خود گوییم که مخصوص من از این وقت که با حق است در حق که امام
و این کلام و بخانه هزار بار است برو و از او برادر و بخواه هزار بار در میان خود
کن که گویا مردم که آن بخواه هزار بار را با امام علیه السلام که زمانه بازگشت و بخانه هزار
دینا به است حضرت امام علیه السلام با خود و امام علی بن ابی طالب بار بار است حق
و بعضی بجز این است که در وقت صحت و در زمان آن مرد و حاکم بجز این نیست
کرده اند که چون از آن شیخ از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نزد کسی که در این وقت
دور در این وقت صحت نمود و در این وقت که در وقت آن خود را که از امام
نماید که بجز این زمانه او نگردد که بعد از آن وقت نزد امام علیه السلام که در وقت
و امام را بخواست و او را هم فرمود که در وقت آن که گفتم که او حاضر شوی که ما را در وقت
که در آن وقت آن کلام را بخوانی و از آن کلام امام علیه السلام فرموده است که هر روز این کلام
بر سر بگردانم که در وقت آن که گفتم که این کلام را بخوانی که در وقت آن که امام علیه السلام
و در وقت آن که در وقت آن که در وقت آن که در وقت آن که در وقت آن که در وقت آن که
فرموده است که در وقت آن که در وقت آن که در وقت آن که در وقت آن که در وقت آن که
علیه السلام را در وقت آن که در وقت آن که در وقت آن که در وقت آن که در وقت آن که
بودند بر سر سینه او بایستد بود چون بخوانی که در وقت آن که در وقت آن که در وقت آن که
که در وقت آن که در وقت آن که در وقت آن که در وقت آن که در وقت آن که در وقت آن که
او را نشانی او در وقت آن که در وقت آن که در وقت آن که در وقت آن که در وقت آن که
فرموده است که در وقت آن که در وقت آن که در وقت آن که در وقت آن که در وقت آن که
که در آن وقت آن که در وقت آن که در وقت آن که در وقت آن که در وقت آن که در وقت آن که

علی علیه السلام از ما است نمود که او از زنده کردیم پس روح من بسند بر
 و من زنده شدم و مثل این بقرات از امام قده علیه السلام و اتمام و از بسرا و
 جنود الصادق علیه السلام بسید زین العابدین و بعد از امام قده علیه السلام و بعد از
الصلوة و اتمام بود افضل و عجم و از بزرگان خود بود و آتش زنده امانیت و شفا
 حقیقه و عطا بی غنیه که حضرت فرموده و از من است اینها می شود روایت کرد
 شیخ محمد بن علی ابن شاذان با سند از سعد بن ابی کثیر گفت روزی نزد حضرت
 جنود الصادق علیه السلام بودم شیخ آمد تا روایت نمود و از حضرت پرسید که اینها
 اینها زنده بود که در آنجا قدیست بود امام علیه السلام از ایشان فرمودند که روزی
 فرمود این قدر بر سر و بجان ده که مذکی و غریب است آن شخص گفت من این را
 مسلمان فرمودم و او گفت مذک و غریب است پس امام علیه السلام فرمود تا آن قدر را
 در ایشان که زنده می گفت که من فرمودم و ندانستم اما از آن ایام آن آواز شنیدم
 که خارج شد که هر هم کردم که میگفت آنچه در میان بود طمعت جریب که با امامت
 یا ابراهیم رسول الله را و او که بسید و ایام هر سال نماز کند که طریح و قدیست
 با آن که گفت بر شمشیر یا ما روایت شدیم از قدیمی که درین ایام است او را
 که شکر او را و او را نیز خود ندانم من غریب شدم پس حضرت امام فرمود ای کاروان داد
 مردمان ندانند و الله تعالی ما را بصحای قیامه و انشاء و اقیاف و مطلع گرداننده و چیزی
 پوشیده و جهان نیست بعد از آن اعلان مردان قدید با انجان برداشت و از خانه
 برداشت و پیش رسک بخت و هم شیخ محمد بن علی روایت کرده با سناد از جناب
 زید که او گفت ای عبد الله بن جنود بن محمد الصادق را گفته مرا اینها می شناسد حضرت
 در قرآن اخبار فرمود که حضرت ابراهیم علیه السلام دعا کرد و گفت رب انزل کلمتی

بیت

یعنی ای پرو که من را بنامی که در روز بگویم زنده می کنی خدا می آید با او خطاب فرمود که
 تو من یعنی ابا و زنده ای که من قادم بر آنم و در آن زنده کنم ابراهیم گفت علی و علی
 قبیله است و انصافاً با ابراهیم گفت خذ از من الطیب من غیر من الیک شیخ علی
 علی کل جن من جزا نعمان یا شکست سیمایچه چهارم که بر او این نازد خود او را
 و با برده کرد آن و هر باره از آن آید از آن آید از آن آید از آن آید از آن آید از آن آید
 تا من این نشان زنده کردم و ایشان بر پیش فریاد می و شتاب با هر چه تمام تمام
 میوه ای که مثل آن بود با هم گفت علی پس امام فرمود با اینها خواست باطلاس با صاف
 المطال این چهارم که پیش حضرت امام علیه السلام حاضر شدند بیدار بود و گرفت و هر چه
 فرج فرموده از آن باره که در آن دیده و هم بر پشت و چهارم از آن آید و هر روزی
 بر موی نهادند و با ایشان زاری بر دست گرفت بعد از آن گفت با اینها خواست باطلاس
 با حاتم بن ویدم که آن از آن آید که سبک که شکست که بودند از موی بر موی بر دست و سبک
 متصل شد تا تمام علم شده و زنده شد پس شتاب هر چه تمام فرمود امام آمد
 امام بر موی بدن او باز نهادند و سبک او سبک او متصل شد و بر او از دست
 امام بر موی بدن او باز نهادند و سبک او سبک او متصل شد و بر او از دست
 و انصاف علیم و هم روایت کرده با سناد از عبد الله بن سنان که گفت حضرت امام
 محمد صادق علیه السلام را بر سیدم از عرضی که گفت خورشید طلوع آن بعد از انصاف
 خوابی که از آن تو تمام علم با امام خود ابراهیم که گفت فریاد می که من آنرا تمام تمام
 امام علیه السلام دست چرا گرفت و در این روز بر او از آن آید با بر زمین روایت
 نگاه کن چون نگاه کردم دیدم چیزی که نگاه آن سیدان بود و فریاد می که جاری بود
 از یک جانب او سیدتر از طرف و از جانب دیگر فریاد می که سیدتر از طرف و سیدتر از طرف

در میان آب و شیر خوری که رنگ او بهتر از رنگ یا قوت سبغ بود و او را
 و که علی صافی بود چون از ایشان بدید نمودم گفتند یا امام این چه نه راست نرسود این را
 به راست است که خدای تعالی در آن عظمت آن بیان کرده فیما بین ما بین
 آن و انما من لم یغیب طوره و انما من غیره لکنا ربین و انما من لم یغیب
 و بروکنه آن سینه در تمام دیدم و در آنجا کینت یک چند و غلابی چسبیدم
 که من در کجای آن سینه بودم که زبان از قوت و صف ایشان عاجز
 و قاهر است و در دست ایشان انما اولی و کما سبب بود از جنس انما
 و کما سبب و دنیا یعنی از قوت بعضی از اهل طبعی از هر که هر که طبعی انما
 چسبیدی تصور کرده ام حضرت امام علیه السلام بدست راست که در کجای آن
 کینت کان و باشارت از او آب طلب نمود او صبی از آن آب برداشت
 و بر دست حضرت امام علیه السلام داد و امام علیه السلام بدست من داد و باشارت میدم
 هر که شرب این تصور کرده ام بدست و زنی و پوی آن و چون در تمام کرم
 نوع طبعی در آن جام بودن با حضرت امام علیه السلام من هرگز بدست و پوی این
 تمام طبعی و کسلی تصور کرده ام و در اطلاق بود که چنان فصل شود و نوزاد کمان
 کترین جسمی است که خدای تعالی از برای شیعه ما آماده و مینا فرموده
 معدوم میگرداند و چون روح از بدن مومن مفارقت نماید منزلت
 و عمل او ایجا باشد و هر چنانچه بر او ارجحیت باشد و شش با چون سبب در
 بودی بر هوست افعال غیر و از قوم آن سنا و لایه و لا یهمیم آن است که
 بعد از الیم گرفتار باشد و **همه پنج ابو الفضل** محمد بن علی قزوینی روایت کرده
 بسنا و از ابراهیم بن عبید که گفت نزد امام محمد بن عیسی علیه الصلوٰه و السلام

100

بودم دیدم که ای بریان کرده بخش او آورده نام دست مبارک خود را بر
 پشت آن ای لیدی الخالی آن های زنده شده بر حق در آید پس امام علیه السلام
 دست بر زمین زد و دو دو فرات را در زیر قدم او دیدیم و مای خود را در
 آب انداختند بعد از آن در با ما نمود و شسته ما دیدیم که در دریا با پروی
 آب جاری بود آنکه مظلوم و غریب آفتاب ما نمود و این همه عزت و شرف
 عادات در خلف سانی بلکه از آن حضرت صادر شده و فضایل و معجزات او
 و امام موسی کاظم علیه السلام زبده از آنست که در خبر توفیر یا در خطبه کتبر بر کعبه
و بعد از آن همه الصداق امام موسی کاظم علیه السلام نام زمان و وحی بر پیش امام جعفر صادق
 بود افضل و بعد از آن علی مرتضی بود و قائم علیه السلام الهما بود و وحی من و موی
 فضایل و من قبله و توفیر کرده اند و از او معجزات و حوادث عادات و استوار است
 نموده اند از جمله روایت کرده اند این جزوی که از من است که در است از
 بیخی و نیز روایت کرده اند نام این تمام هم از پیش تمام از من است که گفت در سینه
 تسخ و در زمین و مایه و زکیت تسخ از دم چون بقا و سبب نزول نمودم جو الی و در
 الی و کرم کون با سبب از هوش پندیده و بیخی را ای مایه بر خود گرفت یعنی در
 داشت و از مردم دور ترست و نشانسته با خود و نعم این جوان از هوش پندیده
 میخواهد که بار خود بر مردم سبب بخدای کند از او مردم داد و او را سبب ز نشن کم چون
 نزد یک و دیدیم و بخش بر من افتاد گفت تحقیق اجتناب از آن است الحسن العقیلی
 الحسن العقیلی آنتم نمی اجتناب نماید و دور باشد از نظر بدستی که یعنی من کن است این
 کجاست و رفت پس آن خود کلمه این بنده است مصلحت آنکه در دل من بود گفت
 و از چشم رفت چون بر او تصدیق نمودم او را دیدیم که نماز میکرد و حضرت

اومی ازید و اشک بر او پیش بر رفت و مغلوب بود چون او را بدیدم گفتم سزاوار
 ردم و از او و التماس نایم تا مرا اصلاح کند از آنچه نسبت بود در دل من گذشت
 پس هرگز دم تا نماز تمام کرد چون سلام باز داد مستوجب او شدم چون نزد یک او رسیدم
 گفت یا یقین خدای قهار فرموده و الی الخ و الی الخ تا بدمین و عمل صالحی نم آید
 یعنی من امروز بدیدم آنجی را که تو برگرد و ایمان آورد و عمل صالح کرد این صحبت بر
 من با خود گفتم این جوان از ابدال است و تو نسبت با من گفت آنچه در دل من بود
 چون بزباله رسیدیم او را دیدیم که بر سر سجده ایستاده و رگه در دست داشت
 و چون است که آب بر او در رگه آید و شش در چاه افتاد پس یک شب آسمان
 گشاده کرد و گفت است خیر الی الخ و الی الخ تا بدمین و عمل صالحی نم آید
 علی سوا اینی توبی شراب من چون شنیدم توبی تو من چون علی عظیم
 رگه و عیب از آن ندادم سخن گفت بخدا سوگند که در چاه گناه کردم دیدم که پیش
 بر بالا آمد و او رگه را از روی آب برداشت و از آب بر کرد و وضو بست
 و چهار رکعت نماز کرد و در بالای پشته ایستاد و گفت که آنجا بود و رگه را
 برداشت و بر کوه میرفت تا زمانی که پشته رسیدی آنجا رسید پس آن
 متوجه شدم نزدیک او رفتم و با او سلام کردم و گفتم خرامم ده از فضل آنچه
 خدای قهار بر تو ان کرده است ای یقین همیشه نسبت است تقا بر ما فیض و فضل
 ظاهر است و با طهارت تو کجا نیست که بر پروردگار خود نگاه رگه بمن داد
 و از آن آب میان ما دیدم تویی خدای که بر آنچه می آید از آن شیرین تر و خوشتر
 و لذیذتر نیست میبدهم و کجا نیست ده ام که ششتر یعنی بهر ششتری
 آن در دنیا موجود شده باشد خوشتر بودی از هر چه در دنیا است و ششتر

انز

اؤز چون آنرا میباشیدم سر شدم و سر ایستادم و دست چپم در زلفم و ضرب
 شش چپم که بعد از آن او را ندیدم تا یک رسیدم پس از آنکه شش او را دیدم در باطنی
 العزاسب هرگز نشد نماز بکند و کتف و ناله کرد و لبین و چنان نماز کرد که فریاد
 مشغول بود تا وقت طلوع صبح چون صبح طلوع کرد در مسکن نشست و خدا را بر لبش
 گفت بعد از آن بر خاست و نماز صبح کرد و بعد از آن بهت نسبت نماز کرد و بعد از آن
 کرد و چنان است بر طرف که در راه است بهر نموده بودم دیدم که او را ندیدم و موالی را بچ
 و مردم نزد او فرستند و بر او سلام کردند و استقبال نمودند از او و سال از او
 می پرسیدند آن در سخن رسیدم که این کیست گفت در آن می شناسی نعمت کفایت این
 کیست که معرفت و محبت او بر همه مومنان واجب است است نام این از آن است و
 خداست بر هلیان این نوی این چه است گفت من توبت کردم که گناهان
 بخوارم و اوست از کس جدا و نه و الا از جنی رسیدی **و همین دعوت کرد**
 شیخ الافضل محمد ابن علی بن شاهان التوتومی با سواد از علمای این شهر و گفت معرفت
 او هم می بود چون که علم علیه الصلوة و السلام در منی بر زانو گذاشت که آن زن میگفت
 و او را اطفا ل بود و اطفا ل او نیز میگفتند و نزدیک این راه که او می فرود
 بود علیه السلام با آن گفت چرا میگری گفت است اطفا ل هم دارم و ماده که او می
 که میشت من اطفا ل من از او بود و آن که در دهن با اطفا ل بزرگ با غیرم دار
 هیچ جز در دهن صافی ندارد و چاره میباید بچمان فرموده و اگر خواهی من و ما کتم تا صافی غایب
 آن که در از ندهد و اندر آن گفت با من استرا می کنی در صحن حرام که است پس از آن
 السلام در رکعت نماز کرد و دست برداشت و دعا می کرد که منم نشد بعد از آن
 مبارک نمود ابراهان کا دوزک و زنده شد و برخواست چون زن کا در از ندهد و

فریاد بر آورد و بگفت ای پسر من ز زوال فرود و این سیاهی است امام عباس در
 وقت زود و گذشت تا کسی او را نشاند **بسم الله**
 از علی بن ابی طالب که گفت تا در آن از شدت نومید و کز حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
 در روز زنده انچه با او پس کرد و در حال حیات من در مدینه بود و در غلامان من است
 ایشان بود و حجت تا احوال ایشان معلوم نگردد ششم که بر چهره نوال بگذرد و امام علیه السلام
 بر آنست که آنچه در دل من بود بگفت ای علی بن ابی طالب حیات من با تو که گفتم
 تو تا هست تا هفتاد ساله حیات که در مدینه اند و چون من را هست و ششم که در مدینه
 گفتم آنکست در روز که از حجت که آمدند ششم که در مدینه اند و در دهامست که از حجت
 عقب هجرت گفتم ای امام پس هر گفتم مثل کن و بیای تا با اتفاق در وقت غایب
 من مثل کردم و بلا زست حضرت امام علیه السلام آدم و انا برخواست و در وقت نماز گذار
 و من شرف در وقت نماز گذاردم بعد از آن گفتم دست در این دو بهم و خدا را شکر
 بگوئی و پیش ما را بر هم من بگویم زوده امام چشم بر هم نهادم و بر سر الله برسان
 کرده ایم و دست حضرت امام علیه السلام را در دامن خود نمودم که موازین برآید
 بعد از آن با من گفتم چشم بگشایی چشم بخودم خود او را که در روز و در مقام قاری
 شرف حضرت امام علیه السلام و امام و مردم پس با من گفتم از دست فرجیدم من
 ز یاد است کردم و در وقت نماز گذاردم بعد از آن دست من بر گفتم و گفتم چشم زدم
 بر هم نهادم باز گفتم چشم بگشایی چشم بخودم خود او را در روز و در مقام قاری
 المؤمنین و مردم گفتم از دست فرجیدم امیر المؤمنین علیه السلام و اسلام ز یاد است کردم
 و در وقت نماز گذاردم بر هم پس است را بگفتم و گفتم چشم بر هم ز چشم بر هم نهادم
 باز گفتم چشم بگشایی چشم بخودم خود او را در مدینه در روز و در مقام قاری

صد الله علی و سلم و بعد از آنست که مردم بعد از آن با من گفتم برو بجای خود
 خود را بر بین و با زاری من بجا نه فرموده و لا دستعلقان خود را بویدم و احوال ایشان ز یاد است
 و باز از حضرت امام علیه السلام و اسلام رفتم دست مرا گرفت چشم بر هم نهادم
 دیگر باز گفتم چشم بگشایی چشم بخودم خود او را بر سر گوی بزم و دیدم که از روز
 است سال بر آن که ز کشته بشند پس آن آب و منور است و من شرف خود را
 بعد از آن امام علیه السلام با من گفتم نماز گفتم که در سجده ای که مردم که آمدند و برآید
 علیه السلام سلام کرد و بعد از آن سلام امام پیش است و در دعوت نمود و ایشان در
 نماز که در نماز بعد از آن با من گفتم ای علی بن ابی طالب که گفتم و ایشان ای ای
 و اینها اند از خدا سلامت نموده بودند که ما ایشان را رساند و خداوند قادر و اینها را
 اجابت نمود و در ایشان را رسید پس قوم در آن روز دست مرا گرفتند
 چشم را بر هم نهادم باز گفتم چشم بگشایی چشم بخودم خود او را در روز و در مقام
 دیدم و این که گفتم بر کرده شد نظره است از کجا بخواست و خوار شد و آن که
 حضرت هاشمی شده **و اما بعد از امام علی رضی الله علیه و آله و سلم** امام بود
 بعد از پدرش از پدر و اعم و افاض از آن خود و در پیش بود چنانکه حضرت
 شامی گفتم که در آن پس که امام موسی کاظم علیه السلام از او فضا با علم من گفتم
 من در مسجد را دیدم که در پیش از آن که رحلت فرماید بعد از آنست که حضرت زین العابدین
 فرود از او را فضا با علم من گفتم خواهم نمود و در روز حضرت رسالت الله علیه و آله و سلم
 و عقب و سلام او و بر چه از بر اش پسر زانو اما من باشد ششم من نمود و چشم
 مرا در وقت نماز گفتم که کن و آنچه بخواه برده ام بجز سب بر سر و سلم بر هم نهادم
 کن که او وحی گفتم امام زمان و صاحب الامر است و بعد از من پس چون امام را

کرد و بجزب دینت او متوجه دینت شدیم و در اینجا که کتب تسلیم فرموده بودیم
 علی بن موسی الرضا علیه الصلوٰة و السلام را رسانیدیم و کتب من جمله سوره خوانیم فرستاد
 بدو آنکه در میان مردم اختلاف بسیار واقع شده و در تمام بلاد جنبش برپا شده است
 شده و بجزبش مردم میگردند که کوفین امام زمان و وحی بدست امام موسی علیه الصلوٰة
 و السلام است و بلاشک امام زمان و بر این دو دلیل است خواهی بود بر سر
 و عین برادران از امام زمان و علامات و اسرار که در کتب من کتب امام علی بن
 موسی الرضا فرموده است در شان من از پدرم استماع نموده با ایشان بگوی و امام
 ایشان را که مردم در حق ایشان اذیت نمودند و در وعده و وعده حضرت رسول الله
 ص الله علیه و آله و سلم را و آنچه نزد بزرگواران من فرستاد و ایشان را فرستاد
 کن که من نزد ایشان خوانم که سید محمد از من امام را و او را کتب فرموده بر سر کتب
 رسیدم و از امام زمان پرسیدند که من از امام موسی بن جعفر علیه السلام صلوات الله
 و آله بر سر کتب از او بنا بر علت کند چنانکه روزی از من فرستاد و اوقات فرستاد
 بر دو وعده و صلوات حضرت رسول الله و غیره را در این راه از امامان باشد که ایشان
 و وحی چند است بستم کتب من خوانم که چون هر وقت کتب من با او وقت بجزبش
 و در این بر سر امام علی بن موسی الرضا است که او وحی فرستاد امام و صاحب الکرامت
 بعد از من بر سر بجزب و صلوات امام علیه السلام بدست فرستاد و در این راه امام علی بن موسی
 و او وعده فرمود که تا سه روز و یک روز شما آید تا هر چه خواهد بود از بر سر من چون
 سه روز گذشت حضرت امام علیه السلام فرموده و گفت که محمد بن حسن فرموده که
 حسن من است با او جهت او کار کرد و در پیش کفرت بکرمت با ستاد و با هر پیش فرستاد
 بنمود پس محمد بن حسن فرستاد تمام قوم را از شد و متزلزل و بر بر وجهین رضای در این

امام موسی الرضا علیه السلام را رسانیدیم و کتب من جمله سوره خوانیم فرستاد بدو آنکه در میان مردم اختلاف بسیار واقع شده و در تمام بلاد جنبش برپا شده است شده و بجزبش مردم میگردند که کوفین امام زمان و وحی بدست امام موسی علیه الصلوٰة و السلام است و بلاشک امام زمان و بر این دو دلیل است خواهی بود بر سر و عین برادران از امام زمان و علامات و اسرار که در کتب من کتب امام علی بن موسی الرضا فرموده است در شان من از پدرم استماع نموده با ایشان بگوی و امام ایشان را که مردم در حق ایشان اذیت نمودند و در وعده و وعده حضرت رسول الله ص الله علیه و آله و سلم را و آنچه نزد بزرگواران من فرستاد و ایشان را فرستاد کن که من نزد ایشان خوانم که سید محمد از من امام را و او را کتب فرموده بر سر کتب رسیدم و از امام زمان پرسیدند که من از امام موسی بن جعفر علیه السلام صلوات الله و آله بر سر کتب از او بنا بر علت کند چنانکه روزی از من فرستاد و اوقات فرستاد بر دو وعده و صلوات حضرت رسول الله و غیره را در این راه از امامان باشد که ایشان و وحی چند است بستم کتب من خوانم که چون هر وقت کتب من با او وقت بجزبش و در این بر سر امام علی بن موسی الرضا است که او وحی فرستاد امام و صاحب الکرامت بعد از من بر سر بجزب و صلوات امام علیه السلام بدست فرستاد و در این راه امام علی بن موسی و او وعده فرمود که تا سه روز و یک روز شما آید تا هر چه خواهد بود از بر سر من چون سه روز گذشت حضرت امام علیه السلام فرموده و گفت که محمد بن حسن فرموده که حسن من است با او جهت او کار کرد و در پیش کفرت بکرمت با ستاد و با هر پیش فرستاد بنمود پس محمد بن حسن فرستاد تمام قوم را از شد و متزلزل و بر بر وجهین رضای در این

انظر

کرد و ایشان را نیکو داشتند که محمد بن حسن ایشان را از برای بر طلب نمود و در این
 جهت امام علیه السلام سبب او اندوادم با مدد حضرت امام علیه السلام و در حقیقت
 پس بران و مسافر فرستاد و فرموده است که هر که از ابتدا اعلام کردم بر شکستند
 از من بودند مطمئن باشند که شکستند و کتب من که از برای بر تو رحمت کند گفت که
 موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن جعفر بن علی بن ابی طالب علیه السلام صلوات الله
 و آله بر سر ای او در نماز در مسجد در مسجد رسول خدای که از مردم و در این
 نزد من بود و کتبی که ایشان را نوشته بود بر من خواند و گفت که کتب من که
 کتب است در حضور تو بوسه زدن و در هر کده ام که کن از نماز حضرت رسول الله
 در آید و جو اسب کتات در حضور من بوسه زدن و در هر کده ام که کرده ام در
 بدین وقت است چنانکه در وقت غیبت نماز هر نماز با شکر انون هر چه خواهد
 از من بر سر سبب از شکایت و مصداق که در این بر طلب سبب از من بران و در این
 امامت را که خدا باین رسول امتداین دلیل بران غیبت است که تو سبب که من غیبت
 از من بر سر با چنانکه آمد و ما از اصوات سیدان ما را بر تانی و در لیس و دیگر نمی بماند
 و همه قوم برخواستند که با زکرند من از خود فرمود که تو گفت که من بخار است
 آن صحیح کردام که بر سر سبب از من آنچه خواهد از آثار نبوت که خداوند کسی از احوال
 مست نبوت و اما من هم بر سر من بدست گفت که محمد بن فضل با نخی از تو چیست
 فضل کرد که دلها از ان قبول کند امام فرمود که آن چیست که او از من فضل کرده گفت که
 ما را که تو نیست ما هر که با کتبی که فرموده است و فرستاد است و فرستاد از رسول الله
 فرمود که راست گفت محمد بن فضل و من در این اعلام نموده ام از هر کتا با هر کتبی که
 بر سر سبب گفت اول آن همان کتب نماز بنامها و نیتها من در اینجا روی و سندی و هفتک

انظر

موسی بن جعفر امام زمان و حجت خداست بر عالمیان **روایت کرد محمد**
بن قتیب از محمد بن یحیی که معلم حضرت امام محمد تقی بود و در حدیثی که حضرت امام
 ابن موسی الرضا را زهر دادند در حدیثی که در سنن بود و در حدیثی
 من آورده است آن تعلیم نمودم روزی در کتب نزد من نشسته بود و لوح در کف نهاده
 و میخواند که کالی که دست بیند اجرت از جای برخواست گفت انما لله وانا الیه
 الرجوع بعد از آن گفت سخن خدا یکی که بودم از در افتاد با علم تعالی است نمودم از یکی که
 من بودی گفت از کفر درین ساعت قرآن و تفسیر و تالی آن و سایر علوم بر من
 شده و بیست سال علم منم حضرت ده تا یکجا نروم و باز آیم و از قرآن و تفسیر و تالی
 آن و سایر علوم هر چه خواهی از من بوال کن تا بواسطه کرم پس در خانه نشسته بودم از
 عقب او رفتم و او را ندیدم پرسیدم که کجای هستی گفت از آنجا که بودی که در کتب
 درین خانه نشسته بودی گفت بکلی را حضرت دیدم که درین خانه در آید تا ما را که من بر روی
 آیم بعد از سستی بروم آمد و رنگ بسیارش شکر نشسته بود و گفت انما لله وانا الیه
 الرجوع بعد از آن که بودم از در افتاد با علم تعالی است نمودم از یکی که
 کردم و باز آمد بعد از آن با من گفت هر چه خواهی از قرآن و تفسیر آن از من بپرست تا کلام
 و تفسیر کرم کرم سوره اعراف را بخوان حضرت امام محمد تقی علیه الصلوة و السلام گفتند
 فرمود بخوان بسم الله الرحمن الرحیم و او گفت ای کس تو هم که تا ظهر و ظهر اندوخته بودی
 گفت اقل بودی است او گفت تا اول سوره این آیه است که من تا وقت نمودم که
 تا حضرت و آن مویخ و این گفت و آن شتاب و این مایل است و آن عام و جاهل
 و نویسنده که آن نظر کرده اند و بخدمت من میسر کرده است و الله و ان الله اعلم
 و معارف جان فرمود که من جیسر آن شدم و مسایل بسیار که بر من میسر بود از حضرت

الصفحة



است خدا نمودم و بعد از او است و معصیت است بر او تمام نموده و بعد از آن
 من آن تاریخ را نوشتم و حفظ نمودم بعد از آن تاریخ شهادت حضرت امام
 ابن موسی الرضا علیه الصلوة و السلام رسیدن از خبر رسیدم که حضرت امام علی بن
 الرضا علیه الصلوة و السلام در خبر تاریخ از در افتاد با علم تعالی است نمودم از یکی که
 از تاریخ رحلت حضرت امام محمد تقی که نوشته بودم مشا به نمودم موافق بود و این
 بخشب از جزوات و خوارق عادات که از حضرت امام تقی صادر شده و جزوات
 خواهد داشت که از حضرت پیر او امام علی علیه الصلوة و السلام نقل کرده اند زیاد
 از آنست که کعبه و احصاء در آید **در حدیث حضرت امام محمد جواد علی نقی علیه الصلوة و السلام**
در حدیث دوم پدرش بود امام زمان فرمود است که در تاریخ ابو جعفر تقی هسته است از
 حسب الواصلین که گفتند که از امام تقی علیه الصلوة و السلام که فرمود امام زمان
 پس علم است که او از حضرت قبول و قول است و طاعت او طاعت است و امام
 بعد از پس از آنست که او بر پدر است و طاعت او طاعت است بعد از آن
 غایتش شد من با بن رسول استقامت بعد از آنست که حضرت امام محمد جواد علیه
 السلام فرمود که امام بعد از من پس از آنست که حضرت امام محمد جواد علیه السلام فرمود
 که حضرت از برای آنکه او را غیبی باشد که آن بسیار باشد و نفسان منظر خروج او باشد
 و سخنان آن کفار آن کنند و جایدان بزرگ او است و تا نماند و قایلان دروغ نماند
در حدیث کرده اند محمد بن محمدان از ابراهیم بن عیون از پدرش که گفت روزی من
 در مجلسی که در حضور بودم کسی آمدند و از حضرت امام محمد جواد علیه السلام فرمودند که آن
 غلامان را من است و فرمود که آنان را تربیت نماید بعد از آن که در آن تاریخ از
 تربیت کرده بودم روزی در مجلسی که بودم که امام علی نقی در آمد و فرمود که من تربیت

اسم نه حضرت امیرالمؤمنین رفت حضرت تیری وی رسول الله علیه و آله گفت ای اسم
 این سنگ را با خود داشته باش که تو می توانی از این سنگ را هر که حضرت
 امیرالمؤمنین هر جا که بخورد از این سنگ نماند و سنگ را با زبانه اسم داد و گفت
 و اسم بعد از من کیست که مثل این فعل از او صادر شود پس نزد حضرت امام حسن رفت
 گفت تویی جوی برادر است فرمود آری و سنگ را از او طلبت و هر نمود و گفت
 من کیست که مثل این ملک کند و چنین هر کس از او داد و زیست من که مثل این فعل از او
 شود او امام باشد و اسم هم زیست نه که امام حسن علیه السلام را در کجا شنید که در کعبه
 نزد علی بن حسین علیه السلام و اسم رفت حضرت تویی جوی برادر است فرمود جی و سنگ را
 و هر که در کعبه از آن اسم از او رفت با هم جفا عت نمود و این سنگ در دست او
 او ماند و هر یک از آنها را از آن نام زده اند و خود برودند و این سنگ را هر که
 و از او در این رسیده و زن زاده ام زمان خود که حضرت امام حسن است آورد و در کعبه
 مشایخ نمود و در کعبه نوشتند و گفته شد خطه است از بی جزوات و حواشی
 و در لای است و شواهد و صاحبیت زاده امام محمود که از او رفت با هم گفت فرموده شد
این حضرت امام محمد بن الحنفی امام زمان است و او جی است و قائم و جی
 و جی بر شش امام حسن است و او است کرده این جوی است و خود از این هر که
 حضرت رسالت است و از او اسم فرمود و جی است فی آخر از آن بیل من و ولی است
 و کیفیت کنی بلا اذن خطا و عدل است جورا و عدل فذلک الهی یعنی خروج نماید
 آنرا از آن مردی از او و آن که امام اسم من باشد و کیست او کیست من زمین را
 کرده اند و جی که برشته است از جود و ظهور او بعدی است و او است کرده اند با سنگ
 بر زمین ماردن که کسی از او که در شایع بود که شنیدند از ابو یوسف خاندن را

الفرق

گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت علی با حق است و حق با او است و او امام
 و خطه است بعد از من بر او است و آن قاتل کذب است بر تن بیل و قاتل کذب
 و در پس سرش حج حسین و در طایر است و او است که بر آن تمام کرده باشد و
 کوفه باشد و در این ان بهتر است از ایشان و او امام بعد از من حسین نه باشد
 صاحب حسین و از ایشان باشد آن قاتل کذب است از آن تمام کنند و صحنه است
 کش و در آنجا بود که گفت کفر یا رسول خدا یا رسول الله تو جید امام باشد گفت و در
 کفر نام ایشان چه باشد گفت چون مرا باشد که در دنیا با حق عرض کند و در دوزخ
 نوشته است و بعد از آن نام خود او در نوشته نام او علی و بعد از آن زاده نام و
 و در نوشته حسن حسین علی بن حسین و محمد بن علی بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن
 و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجت العالی محمد بن الحسن کفر الهی و استیفا
 یکشنبه که این را که کرده و نام ایشان را نام خود است برین که در نوشته غایب است
 محمد بن ان اوصیا و امامت بعد از تو است حال کسی که این را از او است و او ای یکی
 و حسن ایشان باشد پس در این دو از او امام را که در نوشته فضایل و کمالات
 که قبل شرح و تم برین و این خصوصاً که در نوشته و در هر دو و این
 اول است تا آخر بود و شنیدم من چند است و رسول مفران است آن و اما در حقا
 و صاحبان شرف است و او بان است و او بان است و او بان است حضرت رسالت هر که است
 ایشان که در از است حجیم و عذاب علیم و کجاست یافت و نام قال الله
 او شنیدم آن تیری لشکر خیمها ایستادند از حجیم علی الله نقل قول الله فی کتبنا
 و احمد و النعمان من کتبنا و النعمان و ما لیسنا و ما لیسنا و ما لیسنا و ما لیسنا
 و است الحسن **مبع اول** در او که دست بر است حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

یصنع

بعد از حضرت میل سلیمان الله علیه و آله و سلم بر آنکه او را نامت حضرت امیر المومنین علی
 علیه السلام زیاد از آنست که قدر او توان نمود و محروم و اجساد در یاد آن امیر فخر لغی الزمان
 درین کتاب سبب شرح بیان نماید **باب دوم** در اول عقیده آن شیخ دلیل است
شیخ اول آنکه در جهت است یعنی سبب است و این جهت است اندر تمام است
 امام معصوم باشد جهت که آن شیخ با طاعت است اما آن نثار که منزه است از آن جهت
 بود که آن شیخ است با کمال بوسه و مسکن و معینه بود و مکن **دلیل اول** که
 بدان جهت است با اعداد و احاطت و مساعده یعنی نوعی است که از نمودن جهت است
 باعث میشود و آنکه با کمال خور و تقوی و علم از معینه است و اینها در بیان سبب است
 و مرج و آثار و تقوی و کثرت با و مکن باشد پس چهار است از امام معصوم که جایز نباشد
 بر او عصیان و خطا و سوء و نسیان که در آن باشد از نظر تقدیری و در اول طوم از فایده باشد
 و حق تعالی سبب آنکه امام معصوم نباشد و جایز باشد که عصیان و خطا و سوء و نسیان
 از او صادر شود و محلی باشد با امامی و بگویند که علت است این سبب امام معصوم است
 صدر بر جهت است اما آن وقوع خطا است از استدان امام و بگویند که معصوم نباشد یعنی
 با امامی دیگر و تسلیم امام بر امامی نباشد و امام معصوم و چون نباشد و بگویند که این
 گفت که بعد از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله امام حضرت امیر المومنین علی است علیه السلام
 و السلام جهت است که تنقیح علی هر محقق است که او بگویند و عثمان معصوم بودند **دلیل**
 آنکه در جهت است که امام معصوم علی بوده باشد جهت آنکه امامت انجمن و بگویند و اختیار
 امامت ثابت نمیشود و اول آنکه این شیخ بیان کرده شده امامی باید که معصوم باشد جهت
 از او بر طاعت است که نیز از اندای تعالی و بگویند و از چند حال بیرون نیست از آن که
 معصوم یکی از چند وجه حاصل توان نمود با بجز در صورت حاصل توان نمود و این محال است که

بجز

که حق صحت بجز در صورت آن است با قبول می شود و این جهت است زیرا که گفت
 که شیخ معصوم برای ارجح بود دعوی صحت کند با نظر ظاهر حال شخص توان
 و مکن که باطن او بخفاضا هر باشد و باطن کی نیست از عظام الغیبه و سبب است
 نیست پس خدا که حضرت الله تعالی که بر باطن و ظاهر است از نیکان و
 و مطیع است اینها را بدین فرض کرده که حق صحت کدام است و معصوم است و در آن جهت
 و امامت سبب نماید پس هر که از این سبب با بر باطن مخصوص منسوب شد آن شخص معصوم
 او باشد زیرا که در رسول منبند است امام معصوم و او اگر سبب معصوم را نصیب شد
 و معنی نباشد جهت که در حق نبی است معصوم را نصیب نمیشود و نظر با چو
 خطا بگویند از روی اولی باشد پس است از قبیل است معصوم باشد اگر
 است با نسیان که در روزی ده که در نصیب کنند و اول نباشد جهت آنکه
 نصیب کردن امام مکن که امری است بدینستند از منسوب که لایق مشقت است
 نباشد و چون سبب از او عمل نماند و نیز مکن که قوی نباشد را نصیب کنند
 و قوی و در این نباشد و غیر آن شخص را منسوب سازند و جهت سازند
 این سبب وقوع تنازع است بر نوسان ایشان پس بودی خود نصیب امام عظیم
 انوار و فرمان است پس ایشان نمودن و نصیب کردن جایز است امام را بر باطن
 و وجوب باشد که علم انبیا که در جهت است و اینها در باطن و ظاهر است
 جهت سازند که معصوم باشد و امامت و طاعت او پس فرمایند چون امام معصوم
 علیه السلام باشد انجمن از اعمال و طاعت است که نباشد که امر او قبول بد چون نیست
 شد که در جهت است که امام معصوم علی باشد امامت امیر المومنین است و طاعت امام است
 و معصوم یکی از چند وجه حاصل توان نمود با بجز در صورت حاصل توان نمود و این محال است که

دلیل

علم اهل زمان خود فخر حضرت باشد از برای آنکه سبب بوست نبی مفضل شده
 و کتاب دست از انصاف الحکم برینیکه که روز قیامت نقل بشود و کتاب
 بر لب است از برای آنکه منصف باشد مصوم باشد از خطای او و از این بعد
 یا رسوا ترک بعضی از احکام فخر نیست نماید و در این حسنه می نیز نماید و غیر از حضرت
 علی اذ لا اولاد و علی الصلوة و السلام بعد از بنی هاشم و اولاد علی بن ابی طالب که در حدیث
 بنویسند امام بعد از بنی آنحضرت باشد و بعد از اولاد او و اولاد اجداد او **دلیل چهارم**
 آنکه آنکه آنقا که درست بر امام مصوم غضب فرماید و چنانچه بیان کرده اند است حضرت
 بر امام مصوم موجود است مصوم بر حسب صلح علی است و سبب نشاء ایشان بر حسب
 غضب او و سبب باشد بر آنکه بنی هاشم است و این است که آنقا که
 غضب فرماید امام مصوم را آنکه آنکه آنقا که درست بر غضب امام مصوم می بر است و آن
 حاجت علیان امام مصوم نیست بر است چنانکه بیان کرده شد و آنکه آنرا وجود
 مصوم بر حسب نشاء علیان نیست نیز بر است و آنجا که وجوب غضب بر امام مصوم است
 نزد نبوت قدرت و اقبال علیان و اشعارش و دو عدم صرافیت حضرت علی
 اجتهت که حضرت امیر المؤمنین علی الصلوة و السلام مصوم تعیین شد که امام بعد از بنی هاشم
 علی بود **دلیل پنجم** آنکه آنجا که امام مفضل باشد از جهت حضرت امیر المؤمنین
 علی افضل اهل زمان خود بود چنانکه بیان کرده خواهد شد پس امام بعد از حضرت امیر
 صلوات الله علیه و آله آنحضرت باشد از برای آنکه هیچ است تقدیم منقول بر نقل عقلا و عقلا
 الله تعالی برود ماقبل بعدی الی الخ یعنی آن تسبیح امیر بعدی الا ان بعدی نمی تواند که
شیخ دوم در اولی صحت بود که بر این نقلی بر آن و این شیخ شکیست بر آن
دلیل اول آنکه اولی نقلی است که آنکه در خلافت امامت بعد از رسول الله

بعضی گفته اند

بعضی گفته اند امامت بعد از رسول الله علیه و آله و سلم ایوب است و بعضی گفته اند
 حق حضرت امیر المؤمنین علی است چون استتفا کرده ایم و کتاب اهل اسلام مطالعه
 نمودیم و دیدیم که کتب معتاد و معتبرند بجهت جوهر انصاف علی من است حضرت امیر
 المؤمنین علی علیه الصلوة و السلام و اهل بیت آنحضرت بود و غلبه و علما و و فقها و و علماء
 ایشان بعد مدراج حضرت امیر المؤمنین علی علیه الصلوة و السلام و شما گوی خاندان نبوت
 و جبرئیل داشتند که آنحضرت امام بود اگر چه که فرموده باشد و در امامت حضرت امیر
 علی بن ابی طالب نبوده و بعد از سبب اهل سنت و جماعت است که حضرت امیر المؤمنین
 تا روز محکم امام و فقیه بود پس حکم منزل شد و شما نمی گوید که امام و فقیه بود تا روزی که
 در دنیا با علم اتفاق نمود و حسن و حسین بعد از او امام و فقیه بود و نه و بشعه که بعد از آن
 اتفاق گردید با امامت آنحضرت بعد از رسول الله صلا و سلم و اهل بیت آنحضرت
 خلافت و شایسته است و عاقل آنکه گفته است بقیه که در اولی است از آنکه آنجا که
 نمودن **دلیل دوم** از این جهت سوال کردم که تعیین بر سبب سبب سبب است
 شد چنانکه سبب ایسان و جهت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است
 نمود که ایشان چند ساد بود و آنکه آن در نزد حضرت رسول الله اختیار نمودند
 گفتند ایوب که چون شش ساد بود و عمری و جهت از جهت سوال الله اختیار نمود
 بشرف ایسان بشرف شد بعد از آن تعیین کردم که حضرت امیر المؤمنین علی علیه الصلوة
 و السلام چند ساد بود که جهت رسول الله اختیار نمود و گفتند از او ان ظنوا است با
 رضمت تا روز وفات حضرت رسول الله در جهت آنحضرت بود که رسول الله صلی
 پیش از او است حضرت امیر المؤمنین علی علیه الصلوة و السلام در خانه بود و بعد آنحضرت
 بود قبل از نبوت چون رسول الله میبوست شد آنحضرت معاصی رسول الله شده و از او

نمودند و در وقت کفر غلبه که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده بود با رسول الله
 ایشان و تربیت داشت حضرت رسول است و بعد از رسول الله خدا را
 و متقی خوانند و ایشان را حضرت متقی این را غلبه کشنده با وجود آنکه
 عمل است بوجه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و تثنی از قرآن نازل شد
 در شان او پس آنحضرت که محبت او با رسول الله علیه و آله فرموده بود این مردم
 آنحضرت بوده و کتب موصوفت بوجه و شانه آنحضرت اولی باشد با امت الهی
 بنصدم و خلافت از دیگران **و این نیز هم** اهل اسلام را چنانست که اتفاق کرده بود
 بعد از صلوات صحیح است علم فرموده حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و استقامت
 قابل بود بصیرت او بدلائل عقیده و بر این عقیده اتفاق حاصل بود و بعد از حضرت امیرالمؤمنین
 چنان و شش سال بزرگ بود پس از آن مسلمان شد و خلافت کرد در عدالت و احسان
 که مطلقا عدالت و صلاحیت نداشت و بی حدت که عدالت و صلاحیت داشت بلکه
 اسلام و چون حضرت رسول الله در میان آن بود که قاطع ماده اختلاف باشد از حق
 العدالة و الخیر و الذی یوالی و یوالی و الصلوات کردن اولی و حق باشد از آنکه
 یکی از آن که در عدالت است هزار نفرند و شد و اگر انصاف بر نهند و حیرت سبب عقیده بود
 معتمد از سبب و چون عدالت همصابت او هرگز انصاف نتواند که در ظاهر
 قطع که چو میس می است بر انبیا و کوه با بر است که حق قضا ایمان از سینه باز ستانند
 حرکت و کار و کار و در او و بعد از نبی شد این علم باشد و با بر نباشد که الله قاطع کند تا
 آن ملائکه که فی صحیح است او که در اول این است که سبب که بزرگوار و اهل است
 در حق بودی علی الصلوة و السلام که حق است و منصوص بودن عند الله در سوره
 معصوم تقدم کردی و فکر که رسول الله بر خاطر داده بود و غلبه نمودی و بر خاطر بود

۱۰۹

اجسری نمودی و بیست گوید آن ملک بن نور ذر که در وجود تامل مسلمان بود
 خنده حبت که زکوة با و ستم نموده اند و اسکا که معتقد است و بنود مذکور
 و زمان و سنه از آن مسلمان بی نمودی **و این هم** که طایفه نبی گفتند که
 امامت و خلافت بعد از رسول الله صلوات الله علیه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
 طایفه دیگر گفتند حق او بر و برین سبب منازعه و من جز به سبب نمودند و در
 درت آن نظر کردیم و دیدیم که الله تعالی خطاب فرموده به حضرت رسول الله
 که خوار بکنید و چون آنکه کلمه که نبی خیر بنام حضرت رسول الله صلوات الله علیه و آله
 است بود و هر یک که با بر یک است با بر یک است چون نامل نمودم در آنم که با بر یک است
 بود زیرا که چون قیام آثار و جنبه و در واقع علم اسلاف که در میان با هم که هیچ رسوا
 از دنیا خلافت نمودند الا که محققان در ذریه انجمن من لعین ذریت و قرابت
 حبت خود را و حق و قیام تمام خود را که است چنانکه آدم صلوات الله علیه خود
 شیت حبت است و حق خود را دیدند و او پس خود را انوش داد و پس خود را انسان
 و چنان تا بعد از آن خود را با او برین تا بمشغله تا فرج علی السلام رسید و فرج نیز بر خود را
 سام و حق خود را دیدند و برین ساق است و خلافت و وصایت را پدر بر
 میسید تا با برهم و از ابراهیم با اسحاق از ابراهیم با اسحاق با یعقوب و از یعقوب
 و برین ساق است و حق و غلبه موسی در اصل جوده او با مومن بود که در او با ایزد
 این علم او پیش بن خون و هم برین حق خلافت از تربیت اجرت میرسد تا با او
 سلیمان و جبرئیل و از جبرئیل بن محمد و عثمان بن عفان رسید و چنان که از اوست
 حبیبی بود و جبرئیل و جبرئیل هر دو برین خاله که بود و در جمیع اینها خلافت نبی
 الهام داشت با خود و حق تعالی نمودند چنانکه مذکور شد و این سنی است از خدا تعالی

و استیما را انداخته خطاب حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرموده شد من قدر کلمتا
 قبلک من سنا ولا تجلسنا کتوبا و ازین آیه فرض شد که تو نیز بر سر استیما
 سابق برو و با تعلق سنت انبیا سابق برین شریعت نیست که شریعت نیست
 ایشان منوخ شده پس با برادر تو حیدر عدل و امامت خواهد بود تا آیه از قیامه
 نبشست در سینه انداخته فرموده تا بنحوا امرا ابراهیم خلیفه و غلبه ابراهیم در سینه
 بود پس با یقینش را و ادول الامام حضرت اول بعضی خلیفه بنحوا سینه زدوی الاله
 و انت بار او بنشد و از به زودی الامام رسول الله که متجددین امر و حق این
 کار بود حضرت امیر المؤمنین علی علیه الصلوه و السلام بود و بعد از او داود **اگر کسی گوید**
کوی سینه را از فرزند زوی الامام رسول الله بود پس باید که متقی امامت باشد در جبهه
کوی سینه که الله تعالی فرموده الذین آمنوا و عملوا الصالحات و اما کم من اولادهم من شیء یفتنون
 و عباس و محمدر بنو جکرا طهارت بر بود پس حق امامت نباشد و ولایت حق نباشد
 باین آیه اما صحابرا که مسلم بر ابراهیم که موسی و حمزه بود و فرزند زوی الامام بنو عبدمنظف
 حدیث لا تقبیلن الا کتبت علی اذان او ممنون بود و نه امیر المؤمنین هم مؤمن
 بود و هم محمدر بنو محمد بنو محمد و زوی هم رسول الله و حضرت ابو بکر از اول
 از حضرت خنیز بود و حقین صاحب المؤمنین اولی تقدم باشد از صاحب تبره و عدلان
 الا اول قطع و انما لا سلطان فداقی رضا سطل ان **و پس بجم** اگر با تعلق سینه
 ما خصم رو شد است ابو برحق نیست با حدیث حکم که قابل است امامت او و حق
 که ابو بکر سینه بخشور هم از و انصار گفت اقبولنی و لست بخیر کم و علی حکم و چون خصم
 امامت و خلافت او بود و نظیر بود است اگر بر خصم و علی علی حضرت شریعت
 سینه بر بود که از خلق بودی که ولایت کردی امامت ابو بکر انصار گفتند ای کونیا

عالم

و ستمک امیر و موجب و انضالیب امامت باید که بر منانه کوفندی و من یکله
 خصم این دعوی کرد پس حق نماید خصم از آن که امامت او بر سبت و انضالیب
 بود و موجب از آنکه همی بر او را حجت است و نمودند و بر او سبت کردند و اقا سبت نمودند
 خود را از خلافت عزل کرده و اعلام نمودند که بعد از آن که اقا سبت نمودند خود را
 از خلافت عزل کرده و بر او را اعلام نمودند که بعد از آن که اقا سبت نمودند خود را
 و از کلام او معلوم شود که امامت و خلافت او بر سبت است و اختیار امامت بر قبول
 و تصدیق صاحب شریعت و موجب آیه که برید و در یک سخن مایشا رو بخندار ما کان لهم
 الملیف امامت را اختیار می نیست و نیز او گفت من از شما سبت شرفم و این سخن
 با صاحب و انصار بود و لفظ کم که از برای سبت علی علیه السلام است من و شما را
 حسب همی راست از صاحب و انصار و موجب قول او باید که هر یک از شما بارز
 هست بر باشد و چون چنین باشد او مقبول شد و هر فرد از آن رهبر را از او سبت نمود
 باشد بر امامت و تقدم او بر ما بر باطن باشد تصدیق که او گفت و علی حکم سخن علی علیه السلام
 امامت است و انما اول خلافت و از در میان است و در میان شما است پس قول بر جمل
 او و شریعت امامت حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوه و السلام است **و پس** آنکه توت
 و علم از جمله صفات کمال است چون بنی اسرائیل اختلاف کردند در خلافت طهارت
 الله تعالی اثبات خلافت او بر سبت علم و توت ستم نمود و هفتاد و امامت او را معلوم
 ساختند اول علم دوم محبم چنان که فرموده ان الله اصطفی بکم و از او سبت نمود علم
 و لبسم و جانشین حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوه و السلام علم بود از ابو بکر و سایر
 صحابه و دست بر او چینی رسول الله صلب است من العلم فافقه لا من کنی باللسان
 و چنانکه فرموده رسول خدا و من العلم فافقه لا من کنی باللسان

صاحب و عالمی با این کلمات تکذیب کرده و بر او رخنه و باطل است حضرت ائمه
 در شان آن حضرت زود که انصاف کم و قضا محتاج بکلیه علوم و حجت بر ائمه است
 حضرت رسالت و اوست کرده و او بگویم و اگر قضا با آن حضرت محتاج
 بودند و سبب از سوال نمودند آن حضرت هر که از ایشان حجتی بر سر ایشان
 بگویم ایشان بخود رسد و نبوت گفته لولا علی اسلمت و او بگویم و علم ایشان
 در قول است قضا و حکمت و آیا و هر یک از ایشان گفته اند الهی است که عرضا
 الاسبغوا و غف و غافله بجز با کوی که او بگویم عرضی آیه اندانند و هر یک از ایشان
 گفتند ای ساهلی و ای ارض اعلیٰ از اوقات بی کلام الله برای ما گفته اند غوغا
 و آیات آن حضرت و ائمه و ایشان در کتب آنست که چون کمال است ایشان
 بر سبب بود که بگویم و حال شده اند و کلام الله برای خود قیام کرده بود که
 و حال آنکه این ولایت بر دست ایشان بگردد بگویم که در مجلس ایشان
 که عارفان و فقیهان و اکر برای خود غلطی خواهند گفت و بر آن و آنست که
 غلط و جعل ایشان و تحریف خواهد نمود و موجب نصیحت خواهد بود و از آنست که
 مشرفند به جواب دیگر آنکه بگویم که این از جهت نموده و نمود در آن خلایق بوده
 چنانکه سوتی در دکان او بزم حرم علی نماید بجا بشتن با زردا نه تا مردم بر او
 نمایند بیدار و زود بعد از آن عرض است که خواهد کند و نور خود خواست که
 البته یاد کرد و دست و زنده و او را وقت تمام ایشان نیز عذر خیر قوت است
 علی علیه الصلوٰه و السلام نبوت است که در کتب مشهور است که کرده اند و مورد
 گفته اند نبوت علی السلام کرده اند بگویم که در کتب مشهور است که کرده اند و مورد
 در مدارک است را بگویم که از این بود و چنانکه مشهور است که از حد و حجت بر او

و در این

دقت شجاعت ابرو لویین بود و نبوت او در مدارک حرم است قوت بود و در بیان
 کفار از آنست که از ایشان است و محتاج به بیان نبوت است که انصاف قضا
 حضرت طاقت کرده در ابرو لویین علیه الصلوٰه و السلام میجو بود در نفس مستحق
 بعد از آن حکم و اوست بر سر **قول** که از این حکم شی است از انصاف قضا متعاقب و گفته
 است که بگویم با آن حکم و حجت باشد **دوم** بوجهی چون رسول الله
 علیه و آله و سلم که این نبی که این نبی سبب است از انصاف قضا و انصاف **سیم** آنکه در مجلس
 فتح و غیر نبوت و نیز چون سموت ایشان محتاج بعلوم علیه الصلوٰه و السلام بودند و علی
 ایشان است که خود پس علیه الصلوٰه و السلام قیام بر او و انصاف و علی علیه الصلوٰه و السلام
 محتاج و علی علیه الصلوٰه و السلام در بیان اسباب چون ثابت شد که علم نبوت ثابت شد
 او و اطلاق شایع است که با تمام با کلام باشد از جهت خود و هر چه از جهت
 محتاج باشد و از آنکه در محتاج باشد با تمام بگویم که تسلسل شود و تسلسل حاصل
 تصدیق حال بر عالم است قضا و انصاف قضا و تسلسل و تسلسل از این جهت و از این جهت
 و بوجهی که من سبب است از انصاف قضا و تسلسل از این جهت و از این جهت
 الصلوٰه و السلام این و ترویج اول **دلیل** حضرت **دلیل** آنست که از انصاف قضا و انصاف قضا
 انصاف علی علیه الصلوٰه و السلام و از این جهت و از این جهت و از این جهت
 امیر المؤمنین علیه السلام و در آنست حضرت رسول الله علیه و آله و سلم
 و علم است و مورد لعنت علی بوم الخندق افضل من عباده النبیین یعنی البته بکسر قرینه علی علیه
 و از انصاف بهتر از همه است و این است که در کتب مشهور است که کرده اند و مورد
 است که در کتب مشهور است که کرده اند و مورد و از این جهت و از این جهت
 با هر چه بگویم و در آنست حضرت رسول الله علیه و آله و سلم است که در کتب مشهور است که کرده اند و مورد

نقل

فصیحت کس که بر این سر از اولیون شود و خود را بر او تازی قیامت بر آنند اینست که
 اولیت از فضل بود چنانکه چنان کرده شد بعد بر مفعول بر مفعول نسبت مفعول و مفعول
 آنکه اندک تا لیست برده و لا طیب الا بالحق فی کتب سبقت بنا برین معلوم شد که در آن
 بود که بر اوست بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است که در آنست که در آنست که
 کسند و امام در آنست بعد از آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
 و اینها را رسول اولی الامر مکه و با جهات طاعت و فرمان برداری خدا و رسول الله صلی
 و آیت است بلکه در مکه علی بن ابی طالب که مکه طاعت و فرمان برداری او را
 و آیت است بر سید و مکه علی بن ابی طالب که مکه طاعت و آیت است بر سید
 بود و نسبت به نسبت که رسول الله فرموده است طاعت طاعت فی سبیل الله و چون اعتقاد
 میکنی ز امر به طاعت و فرمان برداری خدا و رسول اولی الامر بر سر که در آنست که در آنست
 برداری خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و فرمان برداری او را و آیت است
 و اگر مکه معلوم نباشد هر که در مکه است با طاعت او و با طاعت او و با طاعت او
 علی علیه الصلوٰه و السلام و اولی الامر از اولی الامر است بر سید طاعت و آیت است
 کردن و آیت است بر سید طاعت و آیت است بر سید طاعت و آیت است بر سید طاعت
 در آیت است بر سید طاعت و آیت است بر سید طاعت و آیت است بر سید طاعت
 و نسبت با و چون آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
 مسکول است چون با آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
 و تو این نمودیم و از مکه طاعت و آیت است بر سید طاعت و آیت است بر سید طاعت
 از اولی الامر تا آخر طاعت و آیت است بر سید طاعت و آیت است بر سید طاعت
 در هیچ زمانه امام وقت و خلیفه رسول هرگز یک طاعت خداست تمام نموده باشد و یک طاعت

لایق

کانت نشد با شکر تو بود و حکم قیامت که است بعد از آنست که در آنست که
 در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
 در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
 شد و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
 برست بر سید طاعت و آیت است بر سید طاعت و آیت است بر سید طاعت
 تا سید باشد در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
 و اینها را رسول اولی الامر مکه و با جهات طاعت و فرمان برداری خدا و رسول الله صلی
 که عادل و خلیفه و مسموم باشد چون عدالت و محبت است از صفات امام است
 بود و نسبت با و چون آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
 او را که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
 و نسبت با و چون آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
 اخبار فرموده که ابراهیم که است با طاعت او و با طاعت او و با طاعت او
 منبر بود که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
 او را در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
 و حضرت رسالت است و اولی الامر مکه و با جهات طاعت و فرمان برداری خدا و رسول الله صلی
 رسول الله است با و چون آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
 مبطط عام او نیست بر آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
 بالبر و مشور و انصاف و لا تنک معلوم است که آنست که در آنست که در آنست که
 شد میان است بر آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که

و امامت الهی است از امور بتی و مخصوص سلفین کجی هم از امور دینی اوست که برانتمنا
 در رسول او تعلق دارد اگر صلوات بودی و در رسول او غلبه نمودی ما الله تقدر
 نفس خست بودی چون بر نفس خود افتاد با امامت کسی نفس تو نمود و رسول کجی را مستحب
 نگردد اینست با امامت خود شد که امامت کجی را مستحب نگردد که اگر محتاج ایستادی خدا را بطلب
 نصیبش بودی پس از آنکه امام لازم باشد بگویم فاسق است اما سگ است از جهت خست
 است تسلیج باشد گوی که چون بود عارضه ای بر لویین علی الصلوة و السلام مستحب بود و اما
 من عند الله در مورد آن حضرت از می بر سبست انداخته نمود در جواب میگویم که در امام
 خلافت علی بن ابی طالب و اسلام بعد سبست شد بود و چنان گشته بود که در دم
 پنداشته که امامت کجی گشته بود و الا بپست و آن حضرت را واجب بود که برین
 که خدا در حال انصاف و انبیا و انبیا بود و در قیام و اقدام نماید و سبب میسر شد که
 باین امر قیام نماید الا بپست نیز حضرت رسول الله با وجود آنکه نبوت او ثابت شده بود و با وجود آنکه
 در در حدیث از می بر سبست گشته که از آن حضرت هرگز ندو با عدا او متوجه قرار نگیرد
 بدین بزرگوارند و در حدیثی که در حدیث از آن حضرت است که امامت علی بن ابی طالب
 سینه نبوت شده بود و بر نفس خود نصیب رسول است از می بر سبست گشته که از آن حضرت است
 تمام است و در این سخن بزرگوارند و مختصا الطیحا الله و الطیحا رسول الله اولی الامر مسلمة
 بر داری او نباشد **و علی بن ابی طالب** بود که توفیق است بجز دیگر توفیقی از امامت و همان است
 که در حدیثی که در حدیث از آن حضرت است که رسول الله نیز با امامت کسی نیست مگر در واقع
 نصیب شده از آن زمان که در حدیث از آن حضرت است که رسول الله نیز با امامت کسی نیست مگر در واقع
 و اگر در حدیثی بود که در حدیث از آن حضرت است که رسول الله نیز با امامت کسی نیست مگر در واقع
 می با بزرگواران همان ایشان مخالفت ظاهر شده بود که خداوند است بجز خداوند

توفیق

و ائمه ابوحنیفه ائمه است به ابو بکر و عثمان پس هر سه با این نسبت که مخالف رسول است
 کردند و سید ابی طالب علی الصلوة و السلام بر حق باشد و این دلیل بر اینست که همان
 نسبت است که از آن حضرت در بسیاری از مساجد باقی بود و لکن تجلی مخالفت از آن
 شایع است ابوحنیفه و لکن و علی مخالفت دارد و هیچ قول بر یک از ایشان مرجح است
 و بگویند بر سبب بر باطل باشد و در سبب شد بر حق باشد نسبت است که در او دو امام
 که امیر شده اند در هیچ مسئله با یکدیگر اختلاف ندارند و در هیچ مسئله با یکدیگر اختلاف ندارند
 باشد و از نزد او باشد در او مخالفتی نباشد و هر چه از او خدا نباشد در او اختلاف نیست
 چنانکه الله تعالی فرموده افلا تعبدون العزائم ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیها کفرا
 و السلام علی من اتبع الهدی **نکته** در او دو نمونه از احکام رسالت است که در حدیث
 امامت حضرت ابی طالب است و این پنج شصت است برینها **و علی بن ابی طالب**
 در رسول و الیزین امنوا الذین یؤمنون بالصلوة و یؤتوا الزکوة و هم را کون ابوحنیفه و دیگر
 و محمد الله جسد و ابوراخ نولای رسول الله و عمار با سر حضرت ایشان از حدیث و از حدیث
 مجا بر سدی و محمد جرگه اند که این است در حدیث از آن حضرت است که علی بن ابی طالب
 نسبت است که از آن حضرت است که در حدیث از آن حضرت است که در حدیث از آن حضرت است
 روایت میگردم تا که در حدیث از آن حضرت است که در حدیث از آن حضرت است
 روایت میگردم تا که در حدیث از آن حضرت است که در حدیث از آن حضرت است
 توفیقی کرد و گفت که من غنی نمیشوم و من غنی نمیشوم تا که در حدیث از آن حضرت است
 انصاری حضرت رسول الله با حق و الا نعمت و الا نعمت و الا نعمت و الا نعمت و الا نعمت
 و قال انما هو من نصیب من نصیب و قد دل من خلد لعلی هر که را باشد و هر که نمی باشد

حسین بن علی و جواد جردی ام شنیده ام از حضرت رسول خدا این دو کوشش که زمین است
 که میسکویم هر دو کوشش کرد و در دیده او را بر چشم خود و اگر زمین باشد بر او چشم
 با دو کوشش که یکی پیش بر او بر او قتل نما است هر دو از قبل خدا مضمون و ذل بقدر
 بعد از آن گفت اما ای مسیحی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بر ما صوفی الطرف را می بیند
 قم خطب الله شش ماهی روزی در سال صلی الله علیه و آله وسلم بر ما صوفی الطرف را می بیند
 و بچشم او چشمی نافرمانی است ای سال بره ای الهام و قال اللهم اهدنا لی سبیلتی المستقیمه
 صلی الله علیه و آله وسلم علی انفسنا و کان علی السلام را کسی فادایه خیره الهی و کان تخم بجان
 سبیل دست برداشت و گفت با خدا با کوا با بن رفیق رسول تو من سوال کردم و بچشم
 حسینی نافرمانی صلی الله علیه و آله وسلم نماز سیکر و در کعبه بود این است دست کرد بخت
 خفرو دست است بجان سبیل بخت برداشت تا سبیل اکثری از بخت میا که بخت
 آورد تا سبیل سبیل یعنی افتد اما تم خیره و ذلک همین است صلی الله علیه و آله وسلم سبیل
 کرد و تو جواد جواد حسینی حضرت امیر المؤمنین را که اکثرین از بخت سبیلک او هر دو آورد
 صلی الله علیه و آله وسلم و خرافی علی بن الصلو ترخ رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و قال اللهم ان
 موجی است قال است شنیدنی حسینی و بر او ای ذلک صلی الله علیه و آله وسلم سبیل سبیل
 در پیمان این را درون یعنی شده به از روی دست کرده ای نزلت صلی الله علیه و آله وسلم
 گفت که با سبیل یعنی چون علی بن الصلو ترخ رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم سبیل سبیل
 آسمان گفت با خدا با جردی که بر او زمین صلی الله علیه و آله وسلم سبیل سبیل
 من رویش کردان دل را که بر او زمین آسمان کن و چند از زبان من بر او درم مردم
 بر بخت در او از روی بدین از اهل من با دون بر او دست بخت من با قوی حکم کن
 و او را کار من این است یک بن فرزند تو ای در باره او قرآن نافع و فرمودند

عزرا

با سبیل و او با جابت رسیدی اللهم و انما عزیزک و حبیبک اللهم و انما
 صدی و سبیل امی و جواد جردی ام شنیده ام از حضرت رسول خدا این دو کوشش که زمین است
 و بر کعبه قوی با خدا با جردی ام شنیده ام از حضرت رسول خدا این دو کوشش که زمین است
 و بر زمین کردان بخت بر او قوی و حکم کن قال ابو ذر قال است رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 حتی نزل علیه سبیل من عند الله و قال عثمان بن عفان است رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 در رسول و الذین آمنوا الذین یحییون الصلوة و یؤتوا الزکوة و هم را کون گفت ابو ذر که تو خیره
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم این دعا تمام کرده بود که جردی سبیل است آمد و گفت با خدا
 بجان حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم فرمود چه بجان خیر سبیل گفت اما و حکم الله در رسول و الذین آمنوا
 ای و از جابرب صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده اند که او گفت روزی حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله وسلم را در مسجد نماز پیش کردار و بخت بجان سبیل کرد ای ابراهیم را که
 خواست که از خیره فاخته از زمین او واضح و بر او بود و گفت سبیل سبیل
 یکی برده و قدر است امیر المؤمنین و است بختان و کم سبیل او قدر است فاخته
 اخلا فی صلی و قدیمی صری و قوی فاخته و سبیل ما بجز و بکلی او الفی الایک صری
 و این نزلت فی الای الی الی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که او را جردی در
 ضامن او در بخت جردی نزدیک جردی من و او بر فضل ایکن الفات کرد و با جردی
 نژاد امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله وسلم در زاویه مسجد نماز می کرد و در کعبه بود بخت برد
 شده من بود ای ابراهیم اکثری از بخت مبارک او هر دو آورد و کجا در کعبه
 کعبه من بود چون بدیدند او خرم شد و گفت اللهم ایامولی لالیس ایامی
 اقامه الذی هم خسته و الا نام کلمه لایم فی الای میامی فی الای سبیل امیر المؤمنین
 او را و او و حکم الله در رسول چون سبیل سبیل است رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حضرت رسول

تواند حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم توبه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کند گویند
 مبارک با و برای علی بن ابی طالب در زینت که نزد کت بر برین و در کجا بر این علی علیه السلام
 چون عباد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم استقام نمودند هر کس از ایشان که
 انگشتری داشت آن را در او انداختند تا به کجا رسید انگشتری به او دادند و او را اینها
 شد و داشت که آن همه از بکت است حضرت امیر المؤمنین است این است آنکه
شعر انما مولی الله نزلت فیهم سورۃ الماعن و الا لا تا فاذا عرفوا الجزاء الواسع لیسوا بالاولیاء
 انما مولی الله و عدو الله کفب حسان بن ثابت عامر بود و این بیتا آیت است از آن که
 علی بن ابی طالب و افضل علی علی کرم الله وجهه و اول من ادا الی الله و اول من اوجبت علی کل
 ذلک فاما انما مجال کلمه الی الله علی کل ذلک علی فکس الی الله و اول من اوجبت علی کل
 الی الله و انما فی شریک علی علیه السلام انما کتبها الی الله فی ذلک صیبا و هم حسان بن ابی
 ان که در آنجا با حسن بن علی کسب می بود و کل علی فی سب ای مسلم ای بابی علی بن ابی
 ضحاک و ابی الوهب فی حب الی الله فاست الذی اظلمت ذلک را که ذلک نفس الی الله
 را که فازل فیک الله عز و جل و فیها فی حکماست التزییح و این آیت است و این است
 و حکایت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در این است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 آن است و است خود در رسول خود و امیر المؤمنین علیه السلام کلمه ای که در جهت حضرت است
 او انباشتنی یعنی مهمی است یعنی متصرف در شماست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 و آن مومنان که در این کلمه در نماز صدقه سابل دادند پس هر چه خدا و رسول و اولاد ایشان
 شود امیر المؤمنین را ناست باشد جهت آنکه آن را بدلیل هر چه است که توفیق
 در شماست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در رسول امیر المؤمنین نیز ایشان در این توفیق
 در شما و رسول امیر المؤمنین علیه السلام و اسلام مقرر شده باشد جهت آنکه هر که

الان

از آت است و او است حضرت چون مومنانند که بر لفظ اولی در لفظ سب است یعنی
 نیا ماست یعنی متصرف که این او است متصرف جبار است از آنست که چون اولی علی بن ابی
 طالب یعنی نام و درین آیه نیز آمده بود که اولی یعنی سب و نام باشد جهت سب حضرت
 از برای آنکه کسی را چنین باشد که سب نامش نیست الا خدا و رسول و در لفظ نیز
 ایشان بر سب است و لغت مومنان درین سب و وجه مقرر شده باشد که اولی که جهت
 مومنان در این سب حضرت که عام است در حق جمیع مومنان یعنی توان چنانکه الله تعالی
 فرموده و المومنان و المومنات یعنی هم اولیا و هم جمیع مومنان سب و هر کس که در دنیا
 اولی درین آیه یعنی متصرف اولی توفیق باشد که در مومنان متصرف باشد باید که
 ادم و قائم مقام سب اما در عیال و اولاد باشد در عیال او **تفسیر** در توفیق
 گفته که اولی درین آیه یعنی نام است که اگر چنین باشد این آیه دلالت کند بر اولی
 ادم و او را متصرف در مومنان خود رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم است
 ایرو او است حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را و اولاد
 خود اهل بیتین و اهل ذریه علیهم السلام و ادم من اللی الله الله و اولی اناس اناس
 گفته چنانکه ظاهر است در کتب حدیث اولاد آورده است که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 گفت با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و اولاد و اولاد علیهم السلام و اهل بیتین **حکایت**
 کفایت الطالبه لادرفضاری اولیست که او گفت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 فرمود در حق علی بن ابی طالب علیه السلام و اهل ذریه علیهم السلام و اهل بیتین انما قوم اصحابه فیسب
 و وجه هم بر علی علم و راست یعنی که ادم مومنان و ادم مومنان است بجان سب
 از جوی که توفیق در مومنان است و دست او بر کرم فی الال انما سب سفید کردی و
 رویهای صاحب دستان او چون سب سب باشد سفید را غمگین کند و در سب

سینه در مجلس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابوالموین را امام الزوایر و الخلیفین جعل کرد
 که حضرت امام حسن با شکر کجانی و دوستی با ایشان در روز قیامت سینه و سینه بنام
 بنود و وفود و خطب اللطیف ابوالموین خواری در سینه بنام خود را است کرده که حضرت سینه
 صلی الله علیه و آله فرمود که حضرت سینه قاضی در سینه موافق با من خطاب فرمود یا محمد صلی
 الله علیه و آله امام من الملتحق من حبس خدیجه و من الغنم فهد الغنم یعنی ای محمد صلی
 الصلوة و است در است بر است است امام من الملتحق است که طاعت من کرده هر که او را
 داشت پس بری که در او است داشته و هر که او را شن داشته پس بری که در او است
 داشته است و عطف ابوالموین علیه السلام را طلب از ابوالموین کرده است که در گفت رسول الله
 صلی الله علیه و آله صلی الله علیه و آله صلی الله علیه و آله صلی الله علیه و آله صلی الله علیه و آله
 ان هذا ربه العبدی و امام الاول و وزیر الملتحق و هو الكفة التي الازمنة المتفق من ان
 و من الغنم الغنم یعنی بری که نمای قاضی بنام خدی فرمود و حق علی بن کرم با رساله
 من بنان کن حضرت الله قاضی فرمود استی تا کفر استی بنام خودم الله قاضی فرمود بری که
 الصلوة و السلام است و هم جایست است و امام و بنو ای اولیا و اولیا که مطهر است
 مراد است که حضرت الله که بر توفیق لازم و واجب کرده اند هر که او را دوست داشته و هر که
 او را دشمن داشته و دشمن داشته و بر توفیق لازم است صلی الله علیه و آله و سلم ابوالموین علیه السلام
 و السلام را اولی با توفیق خداوند که بعد ازین در حبس است اولی با توفیق و غیر
 محقق خواهد شد و قاضی خدیج درین آیه شریفه ذکر ایراد کرده و گفته دلیلی باین معنی اولی با توفیق
 نیست و بواسطه آنکه اولی درین آیه یعنی اولیا معروف باشد آن آیه را با توفیق و با توفیق است
 باشد نسبت که اولی با توفیق است که با ایما الذین آمنوا الخ است اليهود و المسلمین
 اولیا و منهم اولیا یعنی بنی ای که کما بان آورده اند است که بر توفیق و با توفیق است

نور اولی

نور دوست که این در دست نه می کند و با توفیق است که درین توفیق
 و رسول و الذین آمنوا الخ است که در دست خدا و رسول هر که
 باشد و در سینه و لشکر خدا باشد و کذا غلبه خواهد بود در جواب سینه که فرمود
 و معین است که است قرآن متفوق نازل شده و کما غلبه و محنت بود و خدیج بنک
 و محنت و بعضی از صحابه را برین لقب کرده اند که توفیق داده اند و آیه و کما غلبه
 به توفیق نازل شده بلکه بنام نازل شده و میان است یا ایما الذین آمنوا الخ
 اليهود و النصارى اولیا و آیه انما و کما غلبه در رسول چهار پنج آیه و کما غلبه بر توفیق
 که اولی را در است و انما و کما غلبه نام هر کس که در کما غلبه و توفیق
 لازم آمد چنانکه ذکر شد و حال آنکه توفیق لغت مومن در خدا و رسول است
 علی علیه السلام حضرت سینه که طاعت میان مومن است سینه می گویم که میان آیه انما
 و کما غلبه و توفیق را در سینه است و توفیق است که اولی را انما و کما غلبه
 معنی متصرف باشد یعنی بر این باشد که متصرف در شایسته الله الله و محمد صلی الله
 که نسبت و توفیق خدا و محمد صلی الله علیه و آله و سلم است که او را توفیق
 و حسن او ندی و قول او طاعت است انما و کما غلبه و توفیق است که او را توفیق
 و حسن او ندی و توفیق خدیج باشد میان است و درین آیه قاضی خدیج بنک
 آورده و گفته که الذین آمنوا است حضرت ابوالموین علیه السلام و التوفیق فرمودی و هم
 و کما غلبه بر توفیق و توفیق است هر جواب می گویم که اگر الذین آمنوا است
 الزکوة و هم را کون تمام صبیحه همه مکرر شده و حضرت ابوالموین علیه السلام و کما
 نسبت که آیه کما غلبه در شان حضرت نازل شده و با توفیق است و حاصل توفیق
 نسبت به توفیق است و مثل این در قرآن در کلام عرب بسیار است و نیز توفیق

که هر دو امیر المؤمنین باشند و اولاد او از این مصوبین اگر چه اولاد آنحضرت است اما صالحی است
 که در کوفه نماز استحقاق فرمایند اما نسبت به ما برادران منسوب فرزندان ایشان
 نه اند و تقاضای آنکه بجا آورده و خلاف بود و عطا فرموده بود و عذر زندان ایشان آنقدر
 و اولاد ایشان خطاب فرمود که ای کسانی که ایمان آورده اید و کفر نمی آید ای ائمه علیکم
 و آله السلام علیکم و آله و عیالکم و سلم و ای اهل بیت من و ای اهل بیت من و ای اهل بیت من
 مناسبت دلایم میسر بود و اینها کم من آل فزون بود و کرم سوره العنکبوت
 بگویند ای اهل بیت من که در حق تو کلمه بلا من ربکم عظیم و از فرشتگان بگویند
 و اینست قبایل فزون و انتم شرفون و اینست ایشان را از هر منزه و بسبب زلال و معانی
 که پدران و اجداد ایشان کرد و در حدود از کوسال برستی و مایه کفرین در روز شنبه و غیر آن
 چنانکه فرمود و او داد حد موسی ازین بسند تم اخذ تم الجسد من بعد و انتم طالمون و کرم
 قاضی عسکری گفته که چنانچه در شان علی علیه السلام نازل شده باشد نزول آیه
 شان و منافی شمول نیست بجز در اولاد ازین شمولی است و منشا او اینست
 در جواب میگویم بجهت حدیث که ابوذر روایت نموده مذکور شد و بر احوال است و
 مشغول نیست و اندو که شال بر آنحضرت بوده باشد بر تقدیمی که مسلم داریم که در آن
 شال باشد میگویم که چون آیه در شان آنحضرت نازل شده اولویت و اولویت
 او را بلاصالت باشد و غیر او بر جمعیت و فرجیت باشد و مقتضای افضل است و مقتضای
 برفیع و واقع و محقق و بعد از ظاهر و برین و بعد است بل اظهر من الشمس است **و این**
 آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم یفعل فاعلمت رسالت و الله یضرب
 الناس بکفری ای پیغمبر رسول رسان مردم آنچه بجاست تو نازل شده از پروردگار تو و از
 علی و اگر این کار کنی چنان باشد که تبلیغ رسالت کرده باشی و ضایق آنرا از تو بگویند

۱۶۹

و که از مردم نگاه میدارند و از بداندیشی ایشان منعم و محفوظ و مرسوس میگردند
 بن حارث و جابر بن عبد الله انصاری و ابوذر غفاری و سلمان فارسی و عمار بن
 و ضعیف برین بیان و غیر ایشان گفته اند و عطا فرمود که اولی و ثانی
 شریف تر و آرد که این آیه در روز غدیر در شان حضرت امیر نازل شد و چنان بود
 که چون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الوداع کرد و از کعبه بیرون آمد و متوجه مدینه شد
 که مسافت بخبر رسیده و آن مسافت که به جهت آن آیه نازل شده است که قوال
 شد و آیه نازل شد تا زمانه که محلیت که قوال شد در آن موضع از یکدیگر جدا شوند
 و راهس را ایشان بجا متوقف و برنگشته بود چون آنجا رسیدند هر که قوال شد
 شوند در آن موضع حبیب علی علیه السلام آمد و در تمام نازل رسول الله گفت و گفت
 میسرت با یکدیگر از وادی و قبل از آنکه این قوال متوقف شوند و هر قوال را
 نمایند تبیین رسالتی که انتم رسالت است و این آیه است بحضرت رسول الله
 علیه و آله و سلم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الوداع حضرت الله فرمود که من گفتم
 کند تا جمله قوالی است و در این بعضی از قوالی که از پیش فرستاده اند از عصب ایشان فرستاد
 و بر گردانید و بر فرمود تا جمعی که در عصب نماند و نرسیدند و فرود آمدند و فرمودند
 شتر حج کرده و بر همه نهادند و بگفتند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ای آن
 رفیقان من و ای اهل بیت من و ای اهل بیت من و ای اهل بیت من من علمکم خبر که من
 و وقت رفتن من از میان شما نزدیک شد و مرا خوانده اند و نزدیک است که ایست
 و از غلبه بیکم انقلین و ان منکم من یصلک کتاب الله و غیره از این حدیث و ان اللطیف
 است در این احوال و غیره قوالی که در اهل بیت و برین کرده میان شما و جز را بگویند
 که اگر اینها با من شک نمایند که انوشیروان کتاب خدا و حضرت و اولی است من و برین

والله اعلم بالصواب...
 واما حكمه قالوا بل في غيبه على الصلوة والسلام وقال المولى من ان مولاه با
 وعاد من عاداه قال فليت بعد ذلك ثم قال لعنه الله وادخله النار
 ومولاه كل مومن من مومنه بل حضرت سوال الله وادخله النار ما هي كفت
 كردن در مومنان اولي نيم از ايشان كفت بلي فرموده بايستيم اولي معرفت كه
 از متش اولي كفت بلي فرموده بايستيم زمان من ما در ان نشانه كفت بلي پس حسرت
 و اسلام گرفت كفتش ان كس بلي هي در نفع ما مولاي و خداوند ان كس است كه من
 و محمد از ان و عاقد از براي آن حضرت بلي ما است كه انهم والى من و لاه و عا
 بعد از ان عطف ب كفت و ايمده و نبوت كفت اورا بدين حدت كه بلي و الله
 بلطال صحبت مولاي مولاي كل مومن و مومنه بلي كه اراده با در اى پس با
 خدا و من و خداوند هر مومن و مومنه شدى در مومنه عا
 كه چون سوال الله وادخله النار وادخله النار وادخله النار وادخله النار
 غضب فرمود و كفت من كفت مولاي بلي مولاه و انده است در بيان قبايل عيبه
 فاش كفت عايش بن ابي بكر كفت مولاي كس كفت مولاي كس كفت مولاي كس كفت مولاي كس
 و انده است در وقت كفت با محمد امر كرى كلى سب و شتمت بلكه
 ميگفت بلي و بگويم انهدان لا اله الا الله انهدان محمد رسول الله و ان تو قبول نمودم ما
 امر كرى و ان تو قبول نمودم ما را بلكه و ان امر كرى و ان تو قبول نمودم ما را بركه و ان
 و ان تو قبول نمودم ما را بلكه و ان امر كرى و ان تو قبول نمودم ما را بركه و ان
 نمودم بلي بلي ان امر كرى شدى و بس بلي نمودم ما را بلكه و ان امر كرى و ان تو قبول نمودم ما
 و اورا بره اميس و عاقل و اخص من وى كلى من كفت مولاه خفى مولاه يا خداى
 كه اورا بره اميس و عاقل كردم يا توان كار را بر اى خود كرى حضرت خداست الله عا

انعام

والله اعلم بالصواب...
 واما حكمه قالوا بل في غيبه على الصلوة والسلام وقال المولى من ان مولاه با
 وعاد من عاداه قال فليت بعد ذلك ثم قال لعنه الله وادخله النار
 ومولاه كل مومن من مومنه بل حضرت سوال الله وادخله النار ما هي كفت
 كردن در مومنان اولي نيم از ايشان كفت بلي فرموده بايستيم اولي معرفت كه
 از متش اولي كفت بلي فرموده بايستيم زمان من ما در ان نشانه كفت بلي پس حسرت
 و اسلام گرفت كفتش ان كس بلي هي در نفع ما مولاي و خداوند ان كس است كه من
 و محمد از ان و عاقد از براي آن حضرت بلي ما است كه انهم والى من و لاه و عا
 بعد از ان عطف ب كفت و ايمده و نبوت كفت اورا بدين حدت كه بلي و الله
 بلطال صحبت مولاي مولاي كل مومن و مومنه بلي كه اراده با در اى پس با
 خدا و من و خداوند هر مومن و مومنه شدى در مومنه عا
 كه چون سوال الله وادخله النار وادخله النار وادخله النار وادخله النار
 غضب فرمود و كفت من كفت مولاي بلي مولاه و انده است در بيان قبايل عيبه
 فاش كفت عايش بن ابي بكر كفت مولاي كس كفت مولاي كس كفت مولاي كس كفت مولاي كس
 و انده است در وقت كفت با محمد امر كرى كلى سب و شتمت بلكه
 ميگفت بلي و بگويم انهدان لا اله الا الله انهدان محمد رسول الله و ان تو قبول نمودم ما
 امر كرى و ان تو قبول نمودم ما را بلكه و ان امر كرى و ان تو قبول نمودم ما را بركه و ان
 و ان تو قبول نمودم ما را بلكه و ان امر كرى و ان تو قبول نمودم ما را بركه و ان
 نمودم بلي بلي ان امر كرى شدى و بس بلي نمودم ما را بلكه و ان امر كرى و ان تو قبول نمودم ما
 و اورا بره اميس و عاقل و اخص من وى كلى من كفت مولاه خفى مولاه يا خداى
 كه اورا بره اميس و عاقل كردم يا توان كار را بر اى خود كرى حضرت خداست الله عا

که داعی و مدعی یک گن باشد **دوم** آنکه لازم است بر نفس او **سوم** آنکه لازم است پیش
 بین الهی و انفسه جایی بجزت منابر است است آنکه عفت داشت بدین است **چهارم**
 آنکه عفت لازم است که پیش خود و خود را بدو متعلق است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 در میان بلایست از امیرالمؤمنین علی بن حسین علیهما السلام باشند و در او از آنرا فاطمه باشند
 در رسول الله و انورند که از خود زمان که داشت کسی را با خود بسیار بسیار که از آنست
 است و آنست اینست که از خود بودی اینست را با خود بسیار و این است بر آنکه از آنست
 آنست که خود بود و در او از آنست حضرت امیرالمؤمنین با آنست و در آنست که از آنست حضرت علی
 که فرموده یا امیرالمؤمنین علی السلام یا علی گفتگویی در مکلفی و مکلفی چنین است
 که حضرت رسالت هیچ یک از شما را با خود نبرد بسیار بلکه در این است بر آنکه در میان
 بهنگام خود که از آنست از امیرالمؤمنین علی بن حسین علیهما السلام است و این است که از آنست
 کسی بودی که سادی یکی از ایشان بودی یا فضل از ایشان بودی البته رسول الله صلی الله علیه و آله
 با خود بسیار است که از آنست موضع حاجت و دعا بود و چون تحقق است که از آنست
 حضرت امیرالمؤمنین علی الصلوة والسلام است و آنجا که نیست پس هر دو مساوی است
 با حضرت رسالت و حضرت طهارت و حکومت و علم و کفایت و ولایت همه در آن است و
 که آن خلافت است و امامت با وجود نفس رسول الله صلی الله علیه و آله که تقدم نماید بر آنست
 مسبب امامت شود و این وسیله است بر امامت امیرالمؤمنین علی الصلوة والسلام قاضی است
 در واقع گفته که او با آنست در آنست که شما علی الصلوة والسلام نیست بلکه حج از با و خود
 بمنزه است و اینست که از آنست در جوی بسیار که بسیار است و غیر او از آنست
 گفته اند که در او از آنست حج حسین اندو از آنست را فاطمه و از آنست علی الصلوة والسلام است که
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را از آنست کسی دیگر با خود نبرد و این را مخصوص کرده اند

کردن

کردن **دوم** مستقیم از عاقلین بعد از ابوقحس و ولایت او گفت که از آنست
 و عاقل رسول الله صلی الله علیه و آله و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و اولاد آنست
 تخصیص ایشان کرده باشد که دیگر در اول نباشند تم تبیین فاضل است علی الصلوة والسلام
 که نمی توانی در آنست که از آنست فاطمه و حسن و حسین از آنست که با آنست که از آنست
 است خدا بر روح نبوی باشد از آنست است با آنست که با آنست است اینست
 رسالت اینست است در آنست جماعت نفرینان خوانند و فرموده چون سخن من قول میکنند بسیار
 که بسیار که از آنست است از آنست است از آنست است از آنست است و با آنست که از آنست
 است گفتگویی که از آنست است با آنست است و از آنست است و از آنست است و از آنست است
 و اگر با آنست است که از آنست است با آنست است که از آنست است که از آنست است
 در جوی باشد که از آنست است از آنست است که از آنست است که از آنست است
 بسیار که از آنست است رسول الله صلی الله علیه و آله که از آنست است که از آنست است
 و مخصوصان و از آنست است که از آنست است که از آنست است که از آنست است
 نماید بر آنست است که از آنست است که از آنست است که از آنست است
 هر آنچه خود را از آنست است از آنست است که از آنست است که از آنست است
 که از آنست است از آنست است که از آنست است که از آنست است که از آنست است
 بسیار است از آنست است که از آنست است که از آنست است که از آنست است
 چون نفرینان ایشان را بدید برسدند که ایشان با آنست است که از آنست است
 فاطمه و حسن است و آن را در آنست است که از آنست است که از آنست است
 و حسن آنست است با آنست است که از آنست است که از آنست است که از آنست است
 خود را بسیار که از آنست است که از آنست است که از آنست است که از آنست است

زایل کرد و انداخته تا اجابت فرموده و در آن زمان رو کند و اگر زخوف از حق تعالی بود
 مسلمان بخشد و در ساجد است ایمن و در سجده است که با او سب که کند الله پاک شود و در سجده است
 که با او سب که کند حق تعالی پاک شود از کجاست معصیت است بخا و فریاد کند بعد از آن استغفار
 کند حضرت رسالت سادات و پیغمبران را با یکدیگر و کس اینها طاعت یعنی ما با تو سبایم
 و کس میسایم که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را با ایشان بر آنکه هر سال و هر وقت از ایشان
 اوقات که در حقیقت هر یک از اینها را در هر یک از اینها در هر یک از اینها در هر یک از اینها
 در هر یک از اینها در هر یک از اینها در هر یک از اینها در هر یک از اینها در هر یک از اینها
 الا که مستصل شد و با کس که نشد و از ایشان هیچ باقی نماند و من از فرقی که سب است
 معلوم کردم که هر کس از اینها را در هر یک از اینها در هر یک از اینها در هر یک از اینها
فصل پنجم و آنچه از او سب است معصیت و گناه و او را نام و خطبه و تقویم مقام است
 الله تعالی قسم یا در سجده است یا در هر یک از اینها در هر یک از اینها در هر یک از اینها
 شایع هر که در هر یک از اینها در هر یک از اینها در هر یک از اینها در هر یک از اینها
 که بر زبان او جاری شود **روایت کرده** علی بن معاذ از شافعی از ابن عباس که گفت که
 جاساس خانیست من نشان فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله من الغنص هذا الخیم فرزند
 فتووی و خلیف من بعدی فتا موات و نظروا قد انقض فی منزل علی ابن ابیطالب فتا و
 قد ظلمت فی حقیقت علی فرزند و آنچه از او سب شده بودم با طاعت از جوانها
 فرزند ز و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که تا کجا دستاره جزو افتاد پس حضرت
 رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که هر کس این ستاره در منزل و افتاده باشد آن کس
 و خطبه است بعد از من پس آنجا هست برخواستند و نظر کردند که تا در منزل که افتاد
 دیدند در منزل علی ابن ابیطالب علیه الصلوة والسلام افتاد پس گفتند بسبب محبت علی

منه

شد حضرت صدقاً از دست او سخن ایشان این آیه فرستاد که با تو ای ابا موسی بن حکم
 و ما غوی الیه **و این ششم** آنچه بر او سب شده است حکم از جناب ابی البخت و عظیم بن حکم
 اتفاق کرده اند حضرت ابن عباس است در شان حضرت ابی طالب و حسن بن علی
 علیه الصلوة و آت نام نه و سب زوال بر آن بود که از وی حضرت رسول الله
 صلی الله علیه و آله را در خانه نام سب رفت و جواب بر او علیه کرده بود در اینجا نیز فرمود
 و جواب آنحضرت را در هر یک از اینها در هر یک از اینها در هر یک از اینها در هر یک از اینها
 حضرت رسالت که فرستادند حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را در هر یک از اینها
 جواب میدادند و جابستند از آنکه خود خواند و جابستی از آنکه خود خواند
 نماز بود و در هر یک از اینها در هر یک از اینها در هر یک از اینها در هر یک از اینها
 ان کل شیء من الیه است بولای الیه فی ذلک منکم انما یظنهم انهم انما یظنهم انهم انما یظنهم انهم
 فی الخلال این است تا زلال تمام سولت با رسول الله صلی الله علیه و آله است این است
 صلی الله علیه و آله و از خود و اولاد او را هیچ دو کتیب و بسبب المشرکین من غیر المشرکین
 کرده از غیران هیچ که او گفت جانش گفت چون رسول الله صلی الله علیه و آله را در هر یک از اینها
 عظیم الصلوة و السلام را بر عبا پوشانند و گفت اللهم بولای الیه فی ذلک منکم انما یظنهم انهم
 و عظیم بن حکم را سب نام فرموده از او رسول الله صلی الله علیه و آله را در هر یک از اینها
 است من الیه است بولای الیه فی ذلک منکم انما یظنهم انهم انما یظنهم انهم انما یظنهم انهم
 حیرندی و در او گفته بود حضرت علی بن ابی طالب که در آن روز گفت
 که در کجای من باشی و در جوابی که در جوابی که در جوابی که در جوابی که در جوابی که در جوابی که
 فقال علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام انما یظنهم انهم انما یظنهم انهم انما یظنهم انهم
 سب در هر یک از اینها در هر یک از اینها در هر یک از اینها در هر یک از اینها در هر یک از اینها

اسکی کہ گفتند زار رسول الله فی پوست از آن آمدن ترغ و ترغ کرنا اسم بیج که نبی است
 و الاصل الامر خاتم بل فقال ای پوست لا ینا رقام الیه ابو بکر فقال یا رسول الله
 منا و انشالی بیست علی و فانه فقال الله نعم من انما یلی رسول الله صلی الله علیه و آله
 این بیست خود ایس برخواست گفت ای پوست بده نمی کدام غناست این ای
 شد حضرت فرمود که غنا ما را نبیا بل ابو بکر خواست و گفت یا رسول الله
 خاندان غناست و اسارت که بخا ز می و فاطمه چون در علم السلام حضرت رسالت
 فرمود بی ازین اقل غناست و چون الله قضا و صرف کرده را که در آن غنا
 پویشی کرده است میخیزد راضیت ایشان بر سایر بر می حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
 که غنا علی الصلوة و السلام از اقل آن غناست پس ابو بکر علی افضل باشد از سایر
 و چون افضل باشد امام آن حضرت باشد و اگر تقدیم مقبول بر افضل لازم آید **دلیل**
هشتم و من الناس من یسیری من غیر انبیا و رضات استبرجی از مردم کی
 که میزدند جان خود را راه الله تعالی برای طلب عینا الله تعالی یعنی در غیر خود
 این در کتاب مختلف که حاصل است میان کثرت فدا کرده اند که این است
 در شان حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام نازل شد در حق بیست آن حضرت بود
 رسول الله حضرت رب العالیان در شب غار و چنان بود که کفار قریش جمله اهل آن
 بودند که در شب بخانه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بروند و حضرت را بر فراز
 حبیب بریل پس با حضرت الله تعالی ازین حال حضرت رسالت را و خف و مطلق
 و گفت امر الله غنا چنان است که انبیا و غنا خود تو گفت لغزای و یکایب بیست
 توجیب نمایی و می را بر اهل جمال خود خلیفه و تمام مقام خود کرده و او را فرستاد
 تا ایضا تا مکان تو غنا غنا را از تو جود و خف و مطلق کرده و از عقب تو بیاید

عزیز

حبت آنکه زانکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آنکه حبیب بر آن حضرت را علم
 با حضرت امیر المؤمنین و چون شب شد او را در زان شب خود خوابانیدند
 که در این مردم که نزد حضرت با زده و با اهل و خیال از عقب من یکایب بیست
 توجیب نمایی و بعد از آن امیر المؤمنین در زان شب رسول الله بیست تو خود و حضرت
 رسول الله از خانه بیرون رفت و در میان در جویخانه رسول الله در برابر یک
 صف کشید و ای گفت ای بنو و در حقیقت آنکه رسول الله بیست توجیب نمایی و اینان را
 و مطلق باشند چون حضرت رسالت از خانه بیرون رفت الله تعالی خواب را
 بر ایشان مسلک کرد و بنده حضرت رسول الله تک بر سر ایشان با باشد و این است
 در است بر خود و او جملاتی غنا فاطمه علی الاطلاق هم سخن و جسد این ای
 سنا و من خلف سدا غنا فاطمه هم لایرون تا از این تا خود نموده و چون از
 بگذشت در کوه از کوههای ابو بکر اوید که بر سر راه ایستاده بود و حال آنکه
 یک روز قبل از آن محاسب خود را فرموده بود که در آن شب مطلق از خانه بیرون
 نیاید رسول الله با یک گفت بیست بیرون آمدن تو از خانه چه بود و حال آنکه
 بودم که محاسب من شب از خانه بیرون نیاید ابو بکر گفت چنین بود اما من
 شایسته لا بودایم و برینان خاطر بودم و طاقت نیاردم که در خانه تو قوت غنا
 رسول الله ابو بکر را خود بیست و حجت آنکه از آن را اعلام نماید که حضرت رسول اکرم
 جانب توجیب نمود و چنانکه او است کند در آن شب رسول الله با ابو بکر را فرود
 رفتند و چون ایشان یکایب غنا توجیب نمودند حبیب بر آن آمد زار رسول الله این ای
 آورد در شان علی ولی الله و من الناس من یسیری من غیر انبیا رضات استبرجی
 آنکه آن حضرت در زان شب رسول الله بیست تو خود حضرت رسول الله فرمود که در این

در فرشتگان من خوانند الله تعالی چه بسیار است که این کلمات است
 کرده ام نظری از شما زیاد از همه و یکی کرده اند نام کلام بیک از شما را
 بر برادر خود می کند هر یک از این کلمات است چه استوار نمود و چه بسیار از این
 بر یکی بل چه نمود و اندر الله تعالی با نشان می کرد که چه برایش می نمایند که
 میان او و محمد صوفی نموده ام و او را بر فرشتگان می بست نموده جان خود را بخواهد که در
 برود هر روز و صبحی و او را از زمین می گفت نماید نشان هر روز و او را می بیند
 و می گفت او که در چه بسیار است بر او است و در کجای است و در کجاست ای رسول
 یکتا نشان است در ای کلمات است مثل تو و حال که الله تعالی فضل تو با ما کرد
 بسیار است کرده روز و کبریاست ای رسول الله زود و در خود تو
 که گفتند او بود و او را از ان با مال و جمال مستحقان حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 از مقربان حضرت متوجه بودند و می گفتند از ایشان دشمنان بودند
 چنانکه مطلقا هیچ چیز یک از ایشان زید و چه کاری بر ایشان مطلقا نیست
 و حضرت امیرالمؤمنین بنیادهای حضرت زود و دیگر روز از حضرت رسول الله
 با جمع مستحقان حضرت علی بن ابی طالب که در حضرت اهل که برست بود از کبریا
 امیرالمؤمنین علیه السلام و است مخلصه و قائم مقام و نائب رسول الله بود با هر که
 حرف که برست بود از دنیا یعنی حضرت علی و قائم مقام و نائب رسول الله بود با هر که
 سنت رسول الله باقی است و موضوع نمیشود **دلیل دوم** خلق آدم منزه است از کلمات
 یعنی آدم از روزی که از کلمات عظیم انسان نزار کردست الله تعالی تو را و قبول کرد و علی بن
 شافعی روایت کرده با ما و خود از عبد الله بن عباس گفت سئل رسول الله عن کلمات الی
 تعالی آدم من بترفتاب علیه قال سألني محمد بن علي و قال الحسن بن علي ان الله تعالی خلق

بزرگوار

یعنی پس سید رسول الله که آدم بزرگ است و سید که کلمات است قبول تو برست زود
 که آدم علیه السلام غ نام را و سید کرده آن نام محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین بود
 این رخ نام تو بود قبول شد و بچنان بود که چون خدای تعالی آدم را بیاورد
 و او را بخواست و بیک که در این است و بر سابق عرض نگاه کرد است با می دید از نور حضرت
 خود و نام هر یک از ان بر بالای سر او نوشته بود و آن نامها این بود که در
 شد گفت الی بخش من عبودت من خلقی آفریده الله تعالی فرموده آدم گفت
 آن است با چه است خطاب که که فرزند ان تو آمد و اگر از لطیف ایشان بودی را
 سب فریدی آدم گفت الی بفرست و که سب زود تو فرمود ای نامهای ایشان را
 کیست تا هر وقت حاجت تو را بکنم بسیار نامها نوشتم ای من بزرگ
 ایشان طلب تو همان بود و آدم این رخ نام با در کت و چون ترک کند و سب
 و خواست که مثل تو با سب زود شده او را با در کت الی بخش محمد و علی و فاطمه و حسن
 و حسین و هفت علی و هفت حسن و فاطمه و حسین و هفت علی و هفت حسن و هفت حسین
 و اهل او را که یک از آنها برایش این کیفیت بود و بگویند از محمد صلی الله علیه و آله
 یک از دنیا را مثل این کیفیت بود پس آدم بعد از سید نام حضرت شد
 از برای سادات ان امام انبیا کرام چه سب حضرت ملک علم علیه السلام
 در نوسل آدم و در همین سادت و دعا خواند الله سبحانه و تعالی **دلیل نهم** و او را تعالی الیم
 ربه بجز کلمات تا تعالی الذی جعل ملک لنا س اما قال لا یزال عدی الطیلس فی جنان
 آرزویش کرد ابراهیم را برود که او بچنان پس ابراهیم تمام کرد آن کلمات و گفت
 الله تعالی چون بچند ترا فرمودم با ان قیام نمودی و من ترا امام مردم خواهم کرد این را هم
 گفت یعنی از زبانت و فرزند ان مرا بسند امام کرد ان الله تعالی فرموده و بعد از

چون آید سناست نازل شد در ایام کربلا و از ایدین چند فرقه و هر که که در کربلا
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آن روز در آن وقت بود تا آن در آن وقت که
 مشغول گشت بآیه و ششم آن خداوند باین بدی کج بود صدقه درین بن معاویه روایت کرده
 در حج بن الصحاح از امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام که فرمود تا علی بن ابی طالب جاست بخیری و بی
 قناع بنده الاثر از بنده الایمنی علی بن ابی طالب جاست بخیری و بیست و
 قناع مختلف فرمود ازین است که این است و او را حکم فرمود که در آن روز هیچ کس
 از صبی بر این ایمل نکرده و کفرت نبل آورده دال باشد بر فضیلت او بر سایر صحابه بود
 و لایست که بر او است و **در بیان مقدم** جمله سقاویه الحج و عماره الیوم الیوم کربلا
 با الله الیوم الکبیر و جانی بل الله الیوم عند الله و الله الیوم الیوم الفان
 واحدی و غیره اسباب نزول آورده و در حدیثی که روایت کرده که سبب نزول
 این آیه آن بود که امیرالمؤمنین و جناس طلیحین شیدا افتاد که در آن وقت که کربلا
 منت ماکر تو ام و در آن زمانه سبب گشت من صاحب عماره ای و جانی الیوم
 حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام فرمود بندگانم که شما چه بگوید بعد از این که
 قبل از آن سزا صعب الیوم یعنی بدی گشتن و سببش از مردم نازل کرده و در حدیث
 پس حضرت امده قناع این است نرسد که جمله سقاویه الحج و عماره الیوم الیوم کربلا
 و الیوم الکبیر و جانی بل الله یعنی اگر در این دنیا نماند که آب سبب سبب جانی
 و عمارت سجد الیوم بکنند و آب کی که این آورده باشد بخدا ای قنای و بر زنیاست
 چنان کرده باشد در راه الله قنای مسامی سبب که در آن روز بر بنده نزل و الله قنای
 الله قنای جاست از زبان فرمود که ان الذین آمنوا و
 با ما هم و انهم اعظم درجة عند الله و اولیک هم الفیاضون بشرهم برترند از شما

و

لعمریه خالین فیما بعد ان الله منزه عن العظم یعنی بزرگتر است که گمانی که گمان آن بود
 و بجزرت محموز و جهاد که در راه الله قنای جانها و نفسا خود و در جانی ایشان
 از در جسد و بر آن و در کربلا ایشان این است و بی تردید سبب سبب و قنای و جانی
 که بر او منزه است بصفت مذکوره فی زمان و در کربلا را نماند فرموده میدانند این را بر روز
 ایشان جاست از خود و فضل خود بگشتند و دنیا که ایشان را در آن جاست بگشتند
 باشند حال آنکه در آن جاست با بد بد گشتند و بدی که این را نزل و الله قنای
 امیر عظیم آورده و عمارت و احدی بعد از آن تو بر این کلام گفته صدقه الله علیه و آله
 و شمله بالایمان و التمسیر و زکاة و رخ قدره بها انزل حین و اعلا و هم من الله
 الفی لا یلهی احد و او بی الله قنای امیر المؤمنین در راه و در حدیثی که فرموده تصدیق فرموده و از
 جهت بیان و در حدیثی که در کربلا و او را در آن زمانه نمود و در حدیثی که
 بنده که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 ازین فضایل و در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 الله قنای امیر المؤمنین از حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 مذکور است در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 اهم باشد **در بیان مقدم** قنای از حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 که نشود و هم گشتند و بنده یعنی در آن روز بر او فرمود و احدی و غیر ایشان و در
 در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام فرمود و علی
 ان الله عز و ان اولیک هم الفیاضون و ان اولیک هم الفیاضون و ان اولیک هم الفیاضون
 ان الفیاضون هم الفیاضون و ان اولیک هم الفیاضون و ان اولیک هم الفیاضون

نزد یک کلمه و در روز اولم و پیغمبر و جنتی که کم تر از او بر الله تعالی حق است یعنی در جنت که
 تفریح تو کند و وقتی فرماید که در این کتب تراغب نام چون حضرت رسالت است
 با حضرت ولایت است این کلمات کور فرمود این آیه تامل شد و قیام
 و **روایت** که هر کس کمال لغت چون آید و قیام ازین در هفت نازل شد
 حضرت رسالت بعد از رسالت نبوت و حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام
 شد و فرمود یا علی اوسالت الله ان يجعلها اذنک یعنی ای علی بدرستی که از الله تعالی
 خواستم که اذن و جبره را کوش تو کرده اند در دینی و در کعبه و در دست که
 حضرت رسول الله تعالی با حضرت علی علیه السلام در بیعتی که در آن
 علی نامی یافت اذن و جبره العلم یعنی ای علی دعا کردم در آن وقت که رسالت تو بود
 کتم به این دنیا از آن بعد از کوش علی که بر آن است فرمود دعا را
 در آن خصلت بچشم حاصل شده الا حضرت امیرالمؤمنین علی را بر این افضل و علم باشد
 از همه و چون از بعد از این علم باشد ام باشد **و در پیوسته** اول من ارسلنا نوحا
 من رسالتی بر سر ای محمد کنش را که پیش از تو رسالت تو شدیم و پیغمبر این کلمه
 حافظ ابو نعیم در کتاب حلیه الاولیاء ابو هریره روایت کرده که حضرت رسالت
 ص الله علیه و آله وسلم تا که رسیدی فی لیل العروج فقی علی الایمان فی السما و فی ارضی
 ای سلم علی پیغمبرم فاذا سالت فاولوا جنتا علی ثمادة ان لا الاله الا الله و علی الاله
 بتو گشت و اولوا یعنی این اباطال یعنی در شب عروج چون بر آسمان رفت
 استیسا در سلیمان زد و من هیچ شده نبیست الله و می کرد که از انبیا و در سلیمان
 من هیچ شده نبیست بر سر که بر چه نبیست که نشد و بچکار فرستاده شد یعنی
 چون بر سیمم آید که که نبوت کتم بر کوه ای داد و آن کس هیچ خدای نبیست الا الله

باز آور

در اقرار نبوت تو و ولایت علی علیه الصلوة و السلام و این نص هر کس در نبوت
 اوست حضرت ثناء و ولایت **و در پیوسته** ان المؤمنین فی جنات غیر متباعد
 صدق چند یک است مقدر یعنی بر سر که متقیان و بر سر که در آن جنات
 و جوهای رده است در نشین صدق نزد با و ثناء بسیار قدر است ابوالمودود
 و این برود به هر یک از دو مناسبت خود روایت کرده اند از جابر بن عبد الله
 انصاری که گفت که خدا رسول الله ص الله علیه و آله و ان اول الیوم و اول الیوم
 علی ابن ابیطالب فقال ابو جعفر انصاری یا رسول الله اجرتنا انک نبوت
 علی الایمان ما حتی تم علیها علی الایمان ما حتی تم علیها انک قال یا ابا جعفر انک
 لوار من النور و عهد من اوقت کتب علی ذلک النور الا الله محمد رسول الله
 ال محمد صیر البربر علی کوا و امام العیاسة و من رب سیده العلمی ابن ابی طالب
 بشیر رسول الله ذلک علیما فقال لمرشد الذی کما و شد ففما یکت قال
 البشر یا علی من جمید شعل و مودیک الایمان الله سما و م الیقین و یوم منسانی
 یکت مقدر نم قال است ام المؤمنین و قال الله تعالی ان المؤمنین فی جنات و غیر فی صدق
 صدق چند یک مقدر با رسول الله ص الله علیه و آله و اول الیوم و اول الیوم
 جنت را بر سر حضرت رسول الله ص الله علیه و آله و اول الیوم و اول الیوم
 ام متقیان علی ابن ابی طالب است بر کتب ابو جعفر انصاری که یا رسول الله تو خبر داد
 که نبوت حرام است بر انبیا تا تا که تو بر نبوت در روی و بر همه انبیا حرام است تا
 زمانی که امت تو نبوت بر سر نبوت رسالت ص الله علیه و آله و فرمود علی ای ابو جعفر
 ای انبیا که الله تعالی را اولیاست از تو فرمود است از با وقت نوشت
 بر آن بود که لا اله الا الله محمد رسول الله یعنی نبوت خدای الا الله محمد رسول است الا الله

خلیق را مدعی صاحب عقل او و امام و نبوی ای قیامت و دست مبارک خود را
 بر پشت علی بن ابی طالب زد پس ندا کرد ایست حضرت رسالت صلوات الله علیه
 باین بخت علی الصلوة والسلام را بر حضرت امیرالمؤمنین که گفتند باس و پس
 هر قدر او را که گویم و شرف که آید ما را بسبب تو پس حضرت رسالت صلوات الله علیه
 با امیرالمؤمنین گفت بنیارت با قرای علی که چه بنده بنیست محبت تو کج و کجلا
 که الله تعالی او را با ما مبعوث کرد اندر روز قیامت و با ما باشد در همه صدق نزد ما
 تا در بعد از آن نبی بود رسول الله با امیرالمؤمنین که تو امام منیست و الله تعالی از خود دو ان
 فی عیانت و ترفیقه صدق علیک محمد و این نص هر محبت از نبوت امام است
 امیرالمؤمنین علیه السلام **دلیل بیست و یکم** این که آن علی بن ابی طالب من ربی و سیلو است
 یعنی یا کس که میباید که او ای در راه دشمن باشد از پروردگار خود و حال آنکه در راه او
 نیست روز و شب هدی و گواهی که از نفس او باشد همچون کسی است که با ما میباید
 نه چنین است ایالمو بدو توارزی در کتاب مناقب روایت کرده از امیرالمؤمنین
 او گفت در او از نبیست من بر برین آیت رسول الله و در او از نبیست
 و انهم است که گوی او از برای رسول الله و از نفس رسول الله است و چون گفتند
 از نفس رسول الله باشد ما و او باشد با ما است و حق باشد بخت از غیر و نبی
 اجنت حدیث نبوی علی بنی و انما من علی بنی علی از من است و من از علی **دلیل**
بیست و دوم الذین یخفون اموالهم باللیل و النهار و ستر و علانیست فم ابرهم فم
 و لا خوف علیهم و لا یجرؤن یعنی ای انجمن که اتفاق نماید هر وقت میکنند
 خود را شب هر روز و انجمن را احب ایشان نزد پروردگار این است و ترس
 بر ایشان طاری نمیشود و اینان نمیشوند **حافظ ابو نعیم** و این قول

عند

العلی

و احمد بن سهل بر یک با ما خود روایت کرده اند از عبد الله بن علی بن ابی طالب
 مخبرین در آنها کس بود آورده اند که این بر در شان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب
 و سبب کمال است باین بود که حضرت امیرالمؤمنین در شان خود و سبب کمال
 اینست که این بود که حضرت امیرالمؤمنین در شان خود و سبب کمال
 امیرالمؤمنین در چهاردهم داشت و غیر از آن چیزی دیگر نداشت و آن چهاردهم در حدیث
 یکدم در شب و یکدم در روز و یکدم در شب و یکدم در روز و یکدم در شب و یکدم در روز
 هیچ یک از چهاردهم را این نیست و علی بن ابی طالب در شان خود و سبب کمال
 باشد **دلیل بیست و دوم** یونان بالند و یحافون بواکان شریه سبطه و بطون العیال
 علی حجت یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی
 منتش و براننده است و امام یحیی که در راه او بودی حضرت من بار و یحیی
 با ما وجود شدت حاجت با آن یکس و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی
 علی بن ابی طالب و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی
 حضرت رسالت صلوات الله علیه و در جمیع چهاردهم است و آنست که در حدیث از امیرالمؤمنین
 علیه الصلوة والسلام گفتند ای ابولحسن از غدی زما میباید که الله تعالی من چنین
 الصلوة والسلام را شفا دهد پس است بر حضرت امیرالمؤمنین و فیما بین جمیع چهاردهم
 و السلام چنینست که چهاردهم اینان بودند که در روز روز و روز و روز و روز و روز و روز و روز
 قبا امامین را شفا دهد و این نیز مذکورند که چون اتفاق این را شفا دهد و در سه روز
 روز و روز و روز و روز و روز و روز و روز و روز و روز و روز و روز و روز و روز و روز
 او پس جمیع اهل البیت نیست موم کرده و روزی که موم اختیار نمودند در خانه ایشان
 هیچ طعام موجود نبود که شب آن افتادند غیر حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام

بنا نشود چنانچه بی رفتن در صلح و جوار و بوی سنه و در آن است که مقداری بشمارد
 سینه که حضرت فاطمه علیها السلام در وقت اول تولد نماز و صلح و جوار است آن
 اصد نمود و چشم و جگر و کبینه حال حضرت فاطمه علیها السلام و اسلام تو کز تو
 حضرت فاطمه قبول فرموده است و انبیا و مؤمنه برخواست و مقداری صلح
 کرد بدست مبارک خویش خویش نان کجاست همه بر حدی قوی بعد از آن که حضرت
 ابراهیم علیه السلام حضرت رسالت در عهد نماز منسوب بجهت گذارد و کجا در
 حضرت فاطمه علیها السلام در آن رخ و در آن حضرت آمد و جمع نزد حضرت آمدند
 تا بگذرگان قریباً راه او ام افکار نماید خویش یک از ایشان افکار نمود و کجایی
 بر رخ نه آورده او و گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد یا اهل بیت النبوة و الولاية انما سکننا
 من مساکین المسلمین علیهم السلام من هو اللئیم یعنی اهل بیت محمد ای اهل بیت نبوت
 و ولایت من کی یکی از مساکین مسلمانم و طعم دیدم را تا خدای شما را از منو آید
 طعم و به حضرت شاه ادین علی رضی و فاطمه زهرا رضی و حسن و حسین شید که با و فاطمه فاطمه
 علیا آن رخ خویش که بخواست که بر کسی از آن افکار نماید بیکس و او در دست افکار
 و با تو نیست موم که در روز که حضرت فاطمه علیها السلام یک صلح و جوار آن بدست مبارک خود
 آورد که در آن رخ نان کجاست چون حضرت نه ولایت با حضرت سلطان سدر است از
 مشرب و آب است که در آن کجا نه آمد خویشی از آن پیش آمد و نه که افکار نماید
 یکس پیش افکار نمود و بود که بی بر رخ نه آورده او که اسلام بیکم یا اهل بیت محمد
 و الولاية انما من تمام السلیکین اولاد و اولاد البرج استند و الی یوم العقیبه الطیبه علیهم السلام
 من هو اللئیم یعنی اهل بیت نبوت و ولایت من کی یکی از مساکین مسلمانم
 اولاد محمد بر سران برادر در عقبه شید که در صلح و جوار و بعد از آنکه سار از ششم

بها

و بعد از آن بدست نبوت و ولایت آن رخ نان بر تم دادند و با صلح نمودند
 و با زینت روزه که در روز نهم حضرت فاطمه صافی را آورد که رخ خویش آن بدست
 او را نماز نام چون قلی القلی نماز فرمود و در همان آن پیش روزه که در روز یکشنبه
 روزه که خود بود نمک کاسی آورد او که با اهل بیت نماز فرمود و در طویلتا نمودند
 اسیر خدای اهل بیت نماز بار آورده و اسیر بکنند و طعم نمک بر اطمینان و بعد که من اسیر نمودند
 رخ خویش بر اسیر دادند و با صلح افکار نمودند و از چهارم که بنامند و فاطمه بود در حضرت
 ابوالحسن علی رضی بدست است ام حسن و بدست بدست ام حسن که از کجایی بدست
 رسالت نماز همه الله و لا تجوزند و چون این از حقش برخواست و در دست و در صلح
 نموده بود و در نصف بالسان لب شده بود و کجایی که در آن رخ فاطمه است و در
 حضرت رسالت صلح و اولاد ابن ارجان در با ابراهیم گفت با اهل بیت از آن
 حضرت چه حالت که چون حضرت فاطمه حضرت ابوالحسن علیه السلام و السلام
 حال حضرت رسول الله در نمودن حال حضرت عذات به حضرت ابوالحسن علیه السلام
 و ام حسن ام حسن هم علیه السلام و صلح حضرت فاطمه حضرت فاطمه در صلح
 کجا نه آورده در خواب عبادت رسول الله در آنجا خبر سال در کجا در آنجا
 رسید و رسول الله علیه السلام از آن گفت با این عبادت که بعد از آن گفت با اهل
 و سوره آل لوزان من اولاد آل محمد حضرت رسول الله و اولاد و اولاد و اولاد شما
 حضرت ابوالحسن علی رضی و اولاد است و اولاد شده و سوره دست فضیله مبارک
 که چه یک در از سالکان و کجا بان فضیله بوده که حضرت افضل باشد از ایشان چون
 افضل باشد نام باشد **و این است چهارم** یا اهل بیت انما اولاد و اولاد و اولاد
 ای آنکه که با این آورده اید بر سر که ری کند و با است کویان باشد امر خود و

موت کتابی باشد که صدق ایشان معلوم باشد مصوم باشد نسبت که جاز است که از
 عین مصوم کذب در خود آنچه الله تعالی بان افرجه بدو ایست باشد چون
 امیرالمؤمنین علیه السلام مصوم بود و نفی علیه است که مصوم بود و واجب باشد مومن از کتاب
 او عیب و با او باشد بل کفر است امام باشد و خود او حافظ الیقین روایت کرده در
 اولیا از ابویوسف که او گفت بیان آیت در شان امیرالمؤمنین علیه السلام و اسلام نازل شد و آن
 در من قتل خود از این جهت روایت کرده که او گفت کوفی علی و ابوالموثر خواری هر
 من قتل روایت کرده از عبد الله بن عباس که او گفت کوفی علی و ابی هر دو روایت کرده اند که گفت
 و الذي جاز بالصدق و صدق رضای الیقین و ان هر دو روایت کرده اند که گفت
 ابن است در شان امیرالمؤمنین نازل شده و مراد از الذي بالصدق محمد و مراد از صدق
 علی است علی الصلوة و السلام و امام محمد باقر نیز از ابی هر دو روایت کرده اند که او گفت
 رسول است صدق علی بن ابی طالب و ان یفعلی است که فعل است با و یفعلی
 و چون افضل باشد امام باشد **و دلیل بر شرف** و الکوثر مع الهمین یعنی نازل شد بر او و
 با کوفی گفت که در حفاظ الیقین و ان هر دو روایت کرده اند از ابی هر دو روایت کرده اند که او گفت
 الایة نزلت فی رسول الله و علی و هما اولین صلی علیهم یعنی این آیه نازل شد در شان
 رسول الله و علی و ابی است نداد اولی که نازل شد در کوفی و او را نازل شد بر حضرت
 پس ال ایة شریف است و **و دلیل بر شرف** و ابی العباس سبک الله و من سبک الله
 یعنی ای بی کفایت پس است نداد بهاری کردن عطا هر است نمودن الله تعالی و سخنان
 که من حضرت فرموده اند از مومن بولقیم و حدیثی گفته اند که این آیه در شان امیرالمؤمنین
 نازل شده و مراد من است که است امام مومن و حق تعالی است **و دلیل بر شرف**
 و الذين آمنوا بالله و رسوله و اولئك هم الصديقون و الله اعلم عند ربهم لهم اجرهم و نورهم لعلی

کتابخانه

که ایمان آوردند با الله تعالی و پیغمبر ان و ایشان صدق است و منزلت شماره
 نزد پروردگار خود و این است از کتاب و نور احمدی که گفته اند که این آیه در شان حضرت
 امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده و روایت کرده اند از ابی هر دو روایت کرده اند که او گفت
 کرده اند از خود که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که الصديقون هم من حب النبي
 الذين قال باقوم تجمل رسول الله و من قال فرعون الذي قال الصلوة
 ان یقول رب الله و علی بن ابی طالب و هو افضل منی صدق ان الله انما جعل محمد و
 آل بسین است ان کی که با اول علی علیه السلام گفت که ای قوم من من است که این گفته
 آل فرعون کنی که گفت ای مکه شریفی را که مکه بر مردم که من الله تعالی است
 بن ابی طالب و افضل ان است و من است علی بن عباس که گفته اند که اولی و ابی هر دو روایت کرده اند
 و نیز روایت کرده اند از ابی هر دو روایت کرده اند که او گفت
 بر است حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام **و دلیل بر شرف** و انما جعل محمد و
 یعنی دست بچشم الله تعالی زینت و روایت محمد بن عیسی در و بر از بریده اصلی که او گفت این
 در شان حضرت امیرالمؤمنین نازل شده و چون این آیه نازل شد حضرت رسول الله فرمود
 علی و ابی هر دو روایت کرده اند که انما جعل محمد و آل الله و رسول الله فرموده که من الله علی است
 است او و چون لطافت او الله تعالی و حبیب است که اول الله علی السلام است
 و چون انما جعل محمد و آل الله تعالی است که امام باشد **و دلیل بر شرف** و انما جعل محمد و
 ان گفت که موبد را بنده را بیاری و او را نوزده و سیاری و او را نوزده و سیاری و او را نوزده و سیاری
 کرده باشد و خود او را هر هر که گفت این آیه در شان امیرالمؤمنین نازل شده و
 از مومن امیرالمؤمنین منصف است که در منصف است با تمام مردم او کرده اند و اسلام
 بود بر این آیه عیبی که او بر هر روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که انما

علم الوتر للاله الله وحده كما يشهد به كل عاقل عاقل في الدنيا واليوم الآخر
 فبعضي است كما اعظم فضائل است وبعين ابراهيم ابو البراء بن عبيد الله بن عبد الله بن ابي طالب
 و حضرت بر امامت ابراهيم بن ابي طالب و اصل اسان صدق في الاخرين الله تعالى
 اذا بر ابراهيم بن ابي طالب كما يشهد به كل عاقل عاقل في الدنيا واليوم الآخر
 من شانهي بگويد در است از انان در دوره رسيدت کرده از امام حجت بن محمد بن ابي طالب
 عليه الصلوة والسلام حضرت امامت و در دوره رسيدت علمي بر ابراهيم بن ابي طالب
 و ذلك يعني مراد از اسان صدق ابراهيم بن ابي طالب است يعني كره شده است
 كره شده است و ولادت او با ابراهيم بن ابي طالب با خدا با علمي را از زير است من كره شده است
 و عار او را اجابت نمود و بچند از الله تعالى خواست فعل آورد **و دليل نبي ابراهيم**
 حسبل و اين در دوره هر يك با خدا و خود روايت کرده اند از ابي اسان كره شده است
 في القرآن يا ايها الذين آمنوا الا كان على را اسما و امرا و شرفا و سيدنا و لقد عابت الله تعالى
 اصحاب محمد فرأى من القرآن و ذكر علينا لا يجسر نبي يا ذكروا الله تعالى ان خطاب الله تعالى
 امته الا على سيدان ابراهيم بن ابي طالب و سيدان بود و در اول كره شده است در دوره
 و سيد كره شده است كره شده است با علمي كره شده است كره شده است كره شده است كره شده است
 بعضي آيات قرآن و با كره شده است كره شده است كره شده است كره شده است كره شده است
 امرايان باشد بر همه مومنان هستند چون سيد و زهير و امير ايمان با شرف
 با بيان علم حقايق انسان **و دليل نبي ابراهيم** قل نبي يا الله سيدنا نبي و علم و عند علم الكتاب نبي
 اي محمد كه حضرت الله تعالى و ان كره شده است كره شده است كره شده است كره شده است كره شده است
 بن مثل و حفظ ابو نوح هر يك با خدا و خود روايت کرده اند از محمد بن ابراهيم بن ابي طالب
 علم الكتاب ابراهيم بن ابي طالب و اسلام است و نفعي در قرض خود آورده او را است كره شده است

عبد الرحمن

از عجب است که رسول الله صلی الله علیه و آله عن قول الله تعالى و ان
 علم الكتاب من هو خصال آنه ذلك علمي ابن ابي طالب يعني بر سر من رسول الله
 كره او از جوشنده علم الكتاب است در قول الله تعالى با حضرت رسالت الله تعالى
 كره انكس حجت الله على ابن ابي طالب و عجب كره نوحی در مسلم است نزل كره من خصال
 حجت الله رسالت و بعد از آن بعد از آن بعد از آن بعد از آن بعد از آن بعد از آن بعد از آن
 آنه ذلك علمي ابن ابي طالب و بعد از آن بعد از آن بعد از آن بعد از آن بعد از آن بعد از آن
 او است بر امامت **و دليل نبي ابراهيم** يوم لا يكفر مني الله نبي و الذين آمنوا هم يوم
 لبي بين ابراهيم و با علمي نبي روزي كره او را كره شده است كره شده است كره شده است كره شده است
 نوازيان و در انوشه در بخش انسان محمد است حسبل كره كره ان ابراهيم بن ابي طالب
 و اصحاب و نازل شده في غابره و ان در دوره هر يك با خدا و خود روايت کرده اند از ابي
 عبيد كره شده است اول كره شده است نبي من علم الله ابراهيم بن ابي طالب نهم كره شده است كره شده است
 ابن ابي طالب برف بنما الايمان ثم قرأ ان عباس يوم لا يخزي الله النبي و الذين آمنوا هم يوم
 علمي و اصحابه و الا ترى ان نبي اول كره شده است كره شده است كره شده است كره شده است
 و السلام باشد از حضرت او باشد نفع بعد از آن حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و ان
 انكر او بركزيه الله تعالى است پس علمي الصلوة و السلام نفع كره شده است كره شده است كره شده است
 است بعد از ان ابراهيم بن ابي طالب كره شده است كره شده است كره شده است كره شده است كره شده است
 از الذين آمنوا هم يوم لا يخزي الله النبي و الذين آمنوا هم يوم لا يخزي الله النبي و الذين آمنوا هم يوم
 ده است كره شده است كره شده است كره شده است كره شده است كره شده است كره شده است
 فان الله يوم يورثه و جسد نبي و صلوات الله على نبي محمد و صلوات الله على نبي محمد و صلوات الله على نبي محمد
 و هر و با هي و همه رسول الله صلی الله علیه و آله كره شده است كره شده است كره شده است كره شده است كره شده است

و این آیت در شان او نازل شد است تا حفظ بونعم و این مردود بر روایت کرده اند
 این جاسس و سایر منتهین که گفته شد بم که حضرت رسالت ص الله علیه و آله این
 آیت بخواند آن توبه بانی الله تعالی صحت قلوب و ان تقاسم الله فی ان الله یخبر
 و حبیب صلی الله علیه و آله از آن فرمود که صلی الله علیه و آله این آیت را در حق علی بن ابی طالب
 اسم دلالست بخند بر افضلیت او و فضیلت او در است بر امامت **دلیل بیستم**
 یا ایها الذین آمنوا اطعوا الله و اطعوا رسوله انما یرید ان یخفف عنکم و یرید ان
 بر داری خدا و رسول او نسیب چون بخواند شمارا بچسبی که زنده بکنند شمارا و این
 در کتاب من تفرقیست که از رسول الله ص الله علیه و آله فرموده اند که هر که از او حکم طلب
 و ولایت علی بن ابی طالب است و این نوع محبت بر امامت آنحضرت **دلیل بیست و یکم**
 الحج المبرور من تقی ان یمنه بقره لا یغفر الله له الذنوب و المجران از آن فرغ
 و کت روایت کرده اند که کوفه مراد از بصره است و تا طریح منها الکو و المجران
 و حین و حافظ ابو نعیم و فی روایت کرده اند از این جاسس که گفت مراد از حج المبرور
 علیها الصلوة و السلام بمنه از رسول الله ص الله علیه و آله حج منها الکو و المجران
 علیها الصلوة و السلام و این فضیلت است که حج یک از صحابه را این فضیلت حاصل نشد
 باشد از همه و چون افضل شده باشد با شد با است **دلیل بیست و دوم** ان الذین اتوا
 الصلوات و لیک هم خیر البر یعنی آنکه آن آیه نازل شد و علی صلی الله علیه و آله
 مخلوقات حفظ بونعم روایت کرده است بخود از این جاسس که گفت چون این آیه
 نازل شد حضرت رسول الله ص الله علیه و آله با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت هم
 بوم القیامه اعیین و مرضیون و یا نذاعداوک فغلبنا ما فقیهین فاجیبین یعنی بهترین مخلوقات
 قویا و شریفا با تو و شیخ تو روز قیامت در هر کس است در حال حق که را می و شتودند

بالمشهور

پسندید و باینکه در شان او در شان او که گفتند که با شد و دستن ی ایشان
 بسته باشد و غایب و فرود آمدند و این مردود بر آنکه بسبب تفریح
 روایت کرده اند از برین شراعی که گفت امیر المؤمنین علیه السلام با این
 حضرت رسول الله ص الله علیه و آله با من خطاب کرده و فرموده علم تمس قول صدقا
 ان الذین آمنوا و عملوا الصلوات و لیک هم خیر البر یعنی آنکه این آیه نازل شد
 و بعد که الحش اذا جهت لکم طمانتة من ان یخفی عنکم یعنی ای علی با این آیه نازل
 شد حقان ان الذین آمنوا و عملوا الصلوات و لیک هم خیر البر یعنی آنکه این آیه نازل شد
 و شش هفت روز است چون بر شما برای حساب و ان بران در این آیه خوانده شود در حق
 که بخت از دستها و با بانی شما سفید و نوازند با شد با الویوید خوار می رود است کرده اند
 جابر بن عبد الله الصادق که او گفت که خداوند عز و جل علی بن ابی طالب علیه السلام
 فقال رسول الله ص الله علیه و آله قد انزلت فیکم فی انتم الیوم و فی انتم الیوم
 بیده ان بذکر السجدة و شیفته هم الغیابون یوم القیامه تم قال انه اولکم امانا
 با الله و اولکم فی الجسد الله و اولکم و اولکم فی الایة و اولکم فی الکو و اولکم فی الله
 مزینة قال نزلت هذه الایة ان الذین آمنوا و عملوا الصلوات و لیک هم خیر البر یعنی آنکه این آیه نازل شد
 علیه و آله و اولکم امیر المؤمنین علیه السلام و امام آنحضرت رسول الله ص الله علیه و آله فرموده
 که برادر من زود شما بعد از ان انصافت بجا نیاید که دست بردارید از او
 بحق او که جان من سید قدرت است که این کس یعنی امیر المؤمنین علیه السلام و امام آن
 خلیفتت و شیفته او و ان نذاعداوک فغلبنا ما فقیهین فاجیبین
 که او اول شماست یا همان آوردن با الله تعالی و فاشسته تر از شماست بعد از ان
 و بهتر از شماست در قیامت نمودن با الله تعالی و عدل تر از شماست در حق رحمت و بجزای

از شماست که محبت کردن برای دوست و زکرت از شماست زود اندوختن از روی
 عزت بردن از این است در شان امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شد که ان الذین
 آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم الخیر الیه و هم همسرة الله الذین یختارون
 که امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام را در نزدی کشیدی چو جبرئیل علیه السلام
 باشد البته اتم باشد **دین بی بی** ان الذین لا یؤمنون بالآخره علیهم لعنا انما یكون لهم
 کرامت که ایمان محض آورده باشند با عزت در دنیا است از راه دست برکنارند هم چنین
 مراد از این هر دو راه هم در آن است این دو راه است که در عزت امیرالمؤمنین علیه
 و السلام فرموده عن امیرالمؤمنین ان الذین لا یؤمنون بالآخره انما یكون لهم کرامت
 است و این الصبیح الحنف بر است حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام **دین بی بی** در آن
 آمده که هر ایشا ز دست سینه عزت زود برد و کار ایشان را در دو راه است که از جانب
 سید الله الصاری حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که گفتند زکات آید و نیز الذین آمنوا
 الصالحات بر راه است اولیست حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شد مراد از آن
 است اولیست حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر است حضرت امیرالمؤمنین علیه
 السلام علی الله و کذب بالصدق اذ هو یعنی عالم تراویس که در آن وقت شد
 و خدایب نموده است ای چون آمد او را این هر دو راه است و خود را است که در عزت امیرالمؤمنین
 این آیه را است نموده اند از آن دو راه است اولیست ان الذین لا یؤمنون بالآخره
 است اولیست است که اولیست نبوت و حضرت امام موسی کاظم ۱۲ روایت کرده از
 امام جعفر الصادق علیه السلام که در شان امامت اولیست امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام
 در کتب آنرا **دین بی بی** ان الذین لا یؤمنون بالآخره انما یكون لهم کرامت

اولی

اولی علی المؤمنین از روی محبت کردن برای دوست و زکرت از شماست زود اندوختن از روی
 عزت بردن از این است در شان امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شد که ان الذین
 آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم الخیر الیه و هم همسرة الله الذین یختارون
 که امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام را در نزدی کشیدی چو جبرئیل علیه السلام
 باشد البته اتم باشد **دین بی بی** ان الذین لا یؤمنون بالآخره علیهم لعنا انما یكون لهم
 کرامت که ایمان محض آورده باشند با عزت در دنیا است از راه دست برکنارند هم چنین
 مراد از این هر دو راه هم در آن است این دو راه است که در عزت امیرالمؤمنین علیه
 و السلام فرموده عن امیرالمؤمنین ان الذین لا یؤمنون بالآخره انما یكون لهم کرامت
 است و این الصبیح الحنف بر است حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام **دین بی بی** در آن
 آمده که هر ایشا ز دست سینه عزت زود برد و کار ایشان را در دو راه است که از جانب
 سید الله الصاری حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که گفتند زکات آید و نیز الذین آمنوا
 الصالحات بر راه است اولیست حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شد مراد از آن
 است اولیست حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر است حضرت امیرالمؤمنین علیه
 السلام علی الله و کذب بالصدق اذ هو یعنی عالم تراویس که در آن وقت شد
 و خدایب نموده است ای چون آمد او را این هر دو راه است و خود را است که در عزت امیرالمؤمنین
 این آیه را است نموده اند از آن دو راه است اولیست ان الذین لا یؤمنون بالآخره
 است اولیست است که اولیست نبوت و حضرت امام موسی کاظم ۱۲ روایت کرده از
 امام جعفر الصادق علیه السلام که در شان امامت اولیست امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام
 در کتب آنرا **دین بی بی** ان الذین لا یؤمنون بالآخره انما یكون لهم کرامت

اولی

مرد و همسایان خشنه چون از حال ایشان بد نموندند او را ملاست کردند و گفتند این برالوین است
 بگویم که خود بر نمودی که امیرالوین نفس فرود بردست تو قیام و اقدام تو بدین گفتگانی
 او را ندانستم و نشاختم و آن چون امیرالوین را بشناخت طریق سعادتش بر او
 در دست و پای کفرت افتاد و گفت با امیرالوین من ترا نشناختم از جهت ترک
 او است نمودم امیدوارم که از عنونش بای امیرالوین علی السلام فرمود که هرگاه ترا حاجتی
 قضا کنم چون حاجتی باشد بگویم رسانم تا آنکه حاجت تو را که از جهت اهل باطن
 حاجتی بود که است و هرگاه که از جهت اهل ظاهر است که باشد بر که از آن در حاجت عمل
 کردن سخت است امیرالوین بر کفایتش کمال و معرفت او و معرفت او است که کمال اهل
 و بسیار از آن کفار بر تن او کشیدند و بر او افتاد و سرکشند و کینه می کردند و در آن وقت
 و لایحاً فرود آمدند و کشته در راه خدا و از ملاست هیچ ملاست کننده نرسیدند
 نیز صفتی است از حضرت امیرالوین که با این جهت سفالت نشود و مورد است که
 آن مقدارها که او در کس لیکر گوید خواه در زمان رسول الله و خواه بعد از او و چون
 در شان او نازل شده و کفرت جامع صفات مذکوره و در کفایت حمیده و اصفیای غیر
 بود و در حین ادا این صفات سفوت و بلیغ کفرت است با فضل امام باشد و ذلک فضل الله
 یوسبب من یشاء و الله سميع عليم **دلیل چهل و نهم** چو شما قوال رسول بن عبد مبین را الهی
 یعنی مخالفت رسول الله را که بعد از آن کرده و نشناختن ایشان را راه هدایت **روایت** که کاتب
 در شان رسالت حضرت امیرالوین که نازل شده و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود
 که شما قوال رسول قار و لایحه علی است یعنی مخالفت رسول الله را که در راه خدا
 و ملاست علی و این بلیغ کفرت بر ملاست حضرت امیرالوین علیه الصلوه و السلام **دلیل**
چهل و چهارم لغز غم فی الحال قول اهل البیت شیعیان منافق را در بدی قول ایشان و طعن

در بیان

رواست کرده باشند و از ابو بصیر می گویند که گفت رسول الله فرمود لغز غم فی الحال قول اهل البیت
 علی بن ابی طالب است شیعیان منافق را در بدی گفتن کجی قول ایشان بسبب عداوت و
 که حضرت علی در آن فیلحی است که یک از صحابه را این قضایا ثابت نشد
 از امیرالوین که بلیغ کفرت اهل باطن است از صحابه و چون اهل باطن باشد **دلیل چهل و پنجم**
 فلعلک تارک بعضی بودی بلکه مضایق بر حدک ان قول اولاد انزل علیک
 مع ملک است از نبیره و استغلی کجی قدر بر کجی که تو ترک کنست یعنی از امور دینی
 و دینی بسبب اظهار حق است که از آن سبب از آن است که کجی فرستادند
 بر محمد باقر امیر اهل کجی که درستی ای خبر بر کجی که در رسیده و ضایعی که بر کجی
 قدر و توانست و رواست کرده اند از امام علیه الصلوه و السلام گفت علی
 رسالت الله قاطب الا بلیغ کفرت و بسبب فضل و مساله ان بواسطی کجی و بسبب فضل رسالت
 ان کجی کفرت و بی وجه فضل اهل حق العوم لعن من عرفی شیء و ان ترها سال بعد از
 ساله کجی بفضله علی علیه السلام که از اهل بیت بر حقیقت نازل الله قاطب فلعلک تارک بعضی بودی
 او ضایق بر حدک ان قول اولاد انزل علیک و جوار مع ملک است از نبیره و استغلی
 شیء قدیر یعنی ای علی میری که من از ضایق رسالت نمودم که میان من و تو موالاته و محبت
 و الله قاطب جان که در کجی خواتم از و از الله قاطب در خواست کردم که میان من و تو موالاته
 و بر اداری باشد و الله قاطب رسول را میزد و از الله قاطب خواستم که ترا وحی و خطبه من
 و الله قاطب جان که در کجی خواتم و این عداوت سفلی پس هر وی از جمله منافقان قوم کفرت
 که یک صانع خدای که در شکسته بوسیده باشد بر است از کجی محمد از پروردگار خود خواست
 و رسالت نمود که رسالت خود از الله قاطب علی را که سعادت او کند بر دشمن او
 یا کجی را که بسبب آن سخنان نیک بر خود قاطب خود پس الله قاطب ان ایروز ست و فلعلک تارک

الی الشمس يوم الحج الاكبر ان الله يرى من المنزكين ورسوله في ان الامم كرون
 واکا کرد آید سن است از خدا و رسول او بجهت مردم در روز حج اگر کسی از آنجا
 بجز آنکه از مشرکان این بود بگفت هوا زن علی با آباست من سوره برار است یعنی
 ایضا اذان و آکا کرد آید سن اشارت بآنکه حضرت امیرالمؤمنین مردم را آکا کرد
 بان آیات که خوانده برایشان از سوره برار است ایشان بود که چون سوره برار است آنکه
 حضرت رسول الله ص و آله فرمود که از آنجا است که در نزد بدست ابو بکر و او
 کوفت سوره برای بند خدمت که تا در هر صبح برایشان خوانده و مضمون آنرا بخوانند
 کلمه با ایشان رسانده که اول آنکه بعد از این صبح شکر که بخند کند مردم اگر چه بر سرش
 کبر بخند کند سوره که بجهت سوره و آنکه مسلمانان هر که با هم آید حضرت رسول الله
 ص الله علیه و آله هر که صلهت او داشته باشد تا وقت معین چون آن وقت آید و صدقه
 کرد با مسلمانان نود بار بخند کند بگویم که خدا در رسول او پس از آنکه از مشرکان
 ابو بکر سوره را بدو است و متوجه گویند که سوره سبیل آمد نزد حضرت رسالت الله علیه و آله
 و گفت آن الله عز و جل السلام و قول لایبوی گفت که لا اله الا انت اوست که نمی خدایا
 سلام می رساند و سوره که با سوره که در آنجا یاد از تو و بر که خواند آنکه الله تبارک
 که از تو باشد رسول الله علیه و آله و آنست یعنی و انما من علی از منت و من علی
 و اورا طلب فرمود و آنکه غضب را باو تسلیم نمود و گفت که با من تا قیوم سوار تو و از عیب
 برد و چون باو سوره برار است را از دست او دور کرد و آنرا که خواهر در دست
 تو باشد تا که در آنجا بدازد و در نزد من آید و چون بگردد سوره را بر مردم خواند و بعد
 مشرکان بیست و نه بار است که آلب نقی الغنما و الحق با بکر فخر است سوره
 واضح جدا که فایده بسیار از آن است که البهم و فخر با بکر بین ان بر سر سوره که بکسر و بر علی

بگویند

چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بفرموده و انما من علی از منت و من علی
 ابو بکر است و چنانکه رسول الله ص او را فرموده بود او را فخر کرد و این سوره که
 و بگفت رسول الله ص تو بر خود و چون رسول الله ص علیه و آله رسید بکر است
 با رسول الله ص آنکه اینست که طاعت است که از آن برینا تو بگفت که او تکی بر حق است
 شی رسول الله ص علیه و آله گفت حدیث نیک است که کل من یطع علی بن ابی طالب
 با شکر بودی و شکر است از هر یک که می نویسد و لا یؤدی عنی الا علی علیه السلام
 و حضرت امیرالمؤمنین بفرموده بود مردم بخوانند و بعد از آنکه کسان نمودند و پسند
 آن خدا سلام وقت تمام یافت چون حضرت رسول الله ص او را بفرموده بود
 این آیه از سوره برار است حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را با این امر فرمود که
 و سنت رسول الله ص و آله باقیست یعنی بر تقصیل آن است که کوشش
 ای بود و محققا در کتابت کتابت آنجا از آنجا که بر تقصیل آن است که کوشش
 پس خلی ابو بکر و قول و قولیت امیرالمؤمنین تا قیامت باقی باشد و چنانکه کتب
 آن خداست مانند سوره با صبی از سوره مردم رساند و بگویند امر ای از آن سوره
 تواند بود که در این وقت صحبت است علم مانند که منضم او را حکم نزلت و در این
 نعت باشد حج است **و بیل چهارم** و او از خدا بگفت من بنی آدم من ظهور ذریعتم
 و انهم هم علی الفهم است بگویم قلوبی لا یخفی عنی احد من اهل بیت چون از آنست برود که تو
 بنی آدم از پیشتر ایشان در مرتبه ایشان را و گواه کرده اند ایشان را بایشان گفت است
 با بنیسم برود که شما ایشان گفتند علی شریترین منم در اولی در کتاب باستان است
 کرده از خدا بگفته زبانی که حضرت رسالت الله ص علیه و آله فرمود و لو علم ان من علی
 علی امیرالمؤمنین ما ذکره افضل من امیرالمؤمنین و آدم من الروح و لم یجد من الله و قد

و آنست خدا علی المؤمنین تر و در آن نفس داشت اول من روی المؤمن اول من کنی
 و آنست اول من یقل الله من سبای و آنست علی سار برین نور و در او چون فیض جود
 خود را ششم گویند خدا فی اللیة و آنست که نماز من کرده و چون هم سخن هر یک سر بر او
 دست که بری و در آنست که با نجاتی و سر بر هر صدک که بر هر صدی دانست بیعی و
 دلگت دلدی و دلگت علی و ملت دلی و آنست علی صفت الدلی علی ملک و فی ملک است
 و آنست ایمان نماز طاعت و ملک ما خا دلدی و آنست در اول امر ان البرک انک
 فی اللیة و آنست که در انبار دلدی المؤمن لک و لا یغیب عنک فی حق علی الله
 ساجد و قال الله علی الخ من السلام و علی الخ و ان و منی الخ البره خاتم النبیین و سید الرسل
 احسان است و فیض علی که در خورشید بودی که با فیض از دست در شان تو میگذرد
 در شان علی خستند بر او در فضایل و کما است تو قوی کنی که آن قول هیچ که در اسلام
 تر سیدی الا که ملک با بیای تا دریا و آب و منور را بر ترک خاک شدی و آن
 است شفا نمودی و علی ترا از غیبت پس است که تو از من باشی و من از تو و تو از من
 بری و من از تو و تو از من پسند که با نود از موسی الا که بعد از من هیچ چیزی نیست و تو
 فرض مرا ادا نماید و با حیا رشتن خال کنی تو در آخرت نزد یک تباشی من از هر چه
 و در استی که تو در اقیامت بر من کوثر فیض و قهیم مقام من باشی و من خا را از حق
 بر اندود و در اول کی که در زمین آمد با بس جوش کوثر تو باشی و اول کی که از حق
 با من تو باشی و اول کی که بر پشت در اید از است من تو باشی و در هر کی که شیده تو روز قیمت
 بر من با باشند و خا بند بود در حالی که روی ایشان بسیار فیض باشد در حواله من پسند
 از برای ایشان شفاست کم تا در پشت حساب من باشد و در هر کسی که دشمنان تو نشدند
 در وی ایشان بسیار با باشند و از پس که کرده باشند بهوش افاده باشند و در

در بیان

که در بر کن تو بر سبب بند من جمع کردن با تو صبا باشد با من و در هر کی که
 نشان منست و آنست که تو آنست که در هر کی که در هر کی که در هر کی که در هر کی که
 است چون می است که در هر کی که در هر کی که در هر کی که در هر کی که در هر کی که
 دل تو در پیش تو است و در هر کی که در هر کی که در هر کی که در هر کی که در هر کی که
 در خون من و در هر کی که در هر کی که در هر کی که در هر کی که در هر کی که در هر کی که
 که تو در هر کی که در هر کی که در هر کی که در هر کی که در هر کی که در هر کی که
 هر که دشمن تو در زمین با بس جوشی که در دنیا بد و هر که دوست تو از جوشی که در دنیا
 مادی در دست لک حضرت امیر المؤمنین چون این کلمات از سبک با شست
 حاصل می شود و بعد از خود و در وقت الحمد لله علی الخ من السلام سبب است
 مصلحت را برکت انعام که در امر اسلام و امر است در آن و منی الخ البره خاتم
 النبیین و سید الرسل با سبب و فیض او دست که در ایند را از هر چه من خا است
 پیچران و سید انبیا و مرسل است از احسان و فیض خود و بعد از شمس علی الخ
 امامت حضرت علی المؤمنین علی الصلوة و السلام **سید جبارم** الخ فظ المؤمن
 صلیت الا و لیا و ابوالموید و از می و کتب سابق و ابوالعباس محمد بن یونس الخ
 کتب کتبت علی الطالیفات کرده اند از معاصی من عمل که او گفت حضرت سوال
 صد الله و ابوالخیر است علی المؤمنین علی الصلوة و السلام گفت فصاحت بالیة و لا یؤده فی
 و تحمیر الناس بس خصال الایجاب کفی من احسن تر نشانت او تم ایما با الله و انما
 بعد الله و تو هم با مراد الله و انتم بالیة و اولیة و اولیة و اولیة و اولیة و اولیة و اولیة
 مزبور یعنی من هر وقت بر تو غالب میوم که بعد از من نبوت است و تو بهشت نیست
 بر مردم غالب می شوی و هیچ کس از بعد از من از ان مناصب و خصال با تو نزل و جلال

کرد **اول** آنکه قوی اول ایشان در بیان آوردن **دوم** آنکه قوی و فاضل ایشان
 و سبب **سوم** آنکه قوی اول ترین ایشان در حق ایشان **چهارم** آنکه قوی با باری
 ایشان در حکم و فضل **پنجم** آنکه قوی بزرگ ترین ایشان نزد الله تعالی در فضیلت
 و اخلاص و ولایت **ششم** آنکه قوی است بر المومنین علی الصلوة والسلام بر جمیع
 و افضلیت و اولت بر امت **هفتم** **دلیل پنجم** حدیثی که در حقیقت عربین
 حضرت امیر و کتاب سید الملتزمین و ابوالولید خوارزمی در کتاب سبب مناقب هر یک
 خود روایت کرده اند از عبد الله بن مسعود که گفت گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
 قد صغر خلق الله بعد ان خلقت ما رسول الله المکشف قال ان من صغر خلق الله انما
 قلت استخاف رسول الله قال من قلت انما قلت انما قلت انما قلت
 من خلق الله قال من خلق الله من خلق الله قال من خلق الله قال من خلق الله
 استخاف رسول الله قال من قلت علی بن ابی طالب قال و الذی فی سید المرسلین
 الامام و سید المرسلین **هفتم** آنکه قوی بود من حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در حق
 که بعد از حضرت بود پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله امر و کینه کفر با او
 چست مرزا که **دویم** آنکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله است ای بر سر و خرد
 بمن رسانیدند از این صحت من کفر با رسول خدا کسی را بخلافت و بی نهایت **هفتم**
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که اخلاص کفر من کفر من کفر من کفر
 چو ای که نمود و با او هر که در کفر با من کفر با رسول الله صلی الله علیه و آله
 حضرت فرمود که هر که کفر با من کفر با رسول الله صلی الله علیه و آله کفر با من کفر با رسول الله صلی الله علیه و آله

بیم و غیر اینها در فضیلت خود از رسول الله صلی الله علیه و آله

کفر با خدا

حضرت سید الشهدا بر سید که که فیض دقایق مقام کرده من در جواب کفر و کفر
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله است فرمود و جواب من من شفقت شد و باطنی هر دو کینه
 کفر با رسول الله صلی الله علیه و آله است **دویم** آنکه قوی بود و خردتر من و او ندانم کفر
 کسی بخلافت و بی نهایت خود را نسبت فرمای باز حضرت فرمود که این نسبت من در
 کفر من علی بن ابی طالب علی الصلوة والسلام را حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود و الذی فی
 سید المرسلین اما هو و لیس فیکم البینه همچون منی که اگر جان من برست قدرت است که اهل
 کینه هر نسبت خود در حدیث است با است بر المومنین علی السلام و اهلان است **اول**
دلیل ششم حدیثی که روایت کرده از حضرت ابان و خود فرموده من محمود علی
 کربن و کتاب نزل الساری که او گفت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله با حضرت امیر
 علی الصلوة والسلام گفت ما علی است اول السلیح اسلام و است اول المومنین اما ما و است منی
 ما و من موی ما علی است بمنزله الله و ما و لا ما فاذا انک یوم القوم فلو انک
 الامر فاقومهم و اقم و قلت قد انعم علی ای قوی اول سلمان از روی اسلام و قوی اول
 مومنان از روی ایمان و قوی اول من است که با او از موسی ای علی تو بمنزله کعبه که علی بن ابی
 او بر و نه و او پیش من بر و پس اگر این قوم زود آیند و امر خداست را سبیم تو غایت جان
 کن **دویم** آنکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله است ای بر سر و خرد
 کتاب ما و ما و در حضرت رسالت است **دویم** آنکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله است
 کشته و علی است که سید المرسلین است و لا تا خردت که از پی ای علی انعم بخبر تو بعد از آن
 الا کی که فریاد شد و خردت از تو الا کی که فریاد شد **دویم** آنکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله است
 محمد بن از عبد الله عباس و سلمان قادی و ابو سعید خدری و ابو هریره و غیرهم و در کتاب سبب
 الطالب و سبب السیدین و مناقب ابوالولید خوارزمی در حدیث آن بر او است علیه منظره

و ولایت ابراهیم بن علی بن ابی طالب را بر ایشان نوشت که اینان نبوت مرا و دوست علی
قبول کردند بعد از آن مصلحتی خلقی از وی بود که در آن روز نبوت بنویسند و پس از آنکه
که سبب موافقت با یکدیگر شد و بیکدیگر است که در آن روز است که با یکدیگر
با هم عمل کنند و حال غمناک گشته و هر دو خدای پس بر حسب سینه که در وقت آن
ایستادند و چون علی علیه السلام و اتمام حججه بر وجه مخلوق است و حال این دو است نفس بر این
و محمّد با شکر و چون در وقت او بر سر سجده و سجده بر او و در وقت آنکه در آن
مجاور است که با شکر و چون از آنرا فضل علی را شنیدند که در آن وقت که در آن
در آن سینه که در آن وقت که در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
نموده و حق است که در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
نموده و حق است که در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
سینه که در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
و کن با شکر و در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
گفت با رسول الله صلی الله علیه و آله که من تو را می بینم و من تو را می بینم و من تو را می بینم
کبریم و در وقت آنکه در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
کرد بعد از آنکه در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
سوره صدی ایچای سلمان بهرستی که در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
که اکرام و در آن وقت که در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
بودند در آن وقت که در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
فرموده که ای علی بن ابی طالب که در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
شست و در آن وقت که در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
بن علی بن ابی طالب که در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
سجده و در آن وقت که در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
و محبت علی بن ابی طالب و در آن وقت که در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
افضل خواهد بود از سایر و چون افضل باشد امام باشد بر همه
از آن پس آنکه در آن وقت که در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
علی بن ابی طالب که در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
باشد امام باشد بر همه و در آن وقت که در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
روایت کرده که در آن وقت که در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
تغالت کان کتب علی بن ابی طالب که در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
فی اخی فایز المومنین و در آن وقت که در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
و در آن وقت که در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
و عایشه زهرا حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بود علی بن ابی طالب که در آن روز در آن روز
بشکرت بر آنکه در آن وقت که در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
دست بر پشت عایشه زهرا حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بود علی بن ابی طالب که در آن روز در آن روز
بهرستی که در آن وقت که در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
و با ای ایشان سینه و نورانی باشد از آن وقت که در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
بهشت و در آن وقت که در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بود علی بن ابی طالب که در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز
شکست علی فایز المومنین و در آن وقت که در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز

بسم الله الرحمن الرحیم

علی بنی و انماست و ابو ولی کس من بعدی یعنی از منست من از من است
 بتصرف خداوند بر بومی بعد از من و از من است از من است از من است
 من است و از من است و از من است و از من است و از من است و از من است
 که آن لشکر را کما غلبت من بعد از من است و از من است و از من است
 اصطفا کرد و چون مخصوص کرد یعنی از من است و از من است و از من است
 کس از من است با کسی که در آن کس از من است و از من است و از من است
 امیر المؤمنین از من است و از من است و از من است و از من است و از من است
 کس است که من است و از من است و از من است و از من است و از من است
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و از من است و از من است و از من است
 من و منی اول از من است و از من است و از من است و از من است و از من است
 بجا بود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و از من است و از من است و از من است
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و از من است و از من است و از من است
 کس است که من است و از من است و از من است و از من است و از من است
 یعنی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و از من است و از من است و از من است
 من و منی و از من است و از من است و از من است و از من است و از من است
 سخن کرد و حضرت رسالت از من است و از من است و از من است و از من است
 این از من است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و از من است و از من است
 علی بنی و انماست و ابو ولی کس من بعدی یعنی از من است و از من است
 خداوند که من است و از من است و از من است و از من است و از من است
 من و منی و از من است و از من است و از من است و از من است و از من است

و منی

و منی منی است و ابو ولی کس من بعدی یعنی از من است و از من است
 امیر المؤمنین علیه السلام و از من است و از من است و از من است و از من است
 حدیث است و از من است و از من است و از من است و از من است و از من است
 برای اصطفا و حضرت از امیر المؤمنین علیه السلام و از من است و از من است
 و در این است که از من است و از من است و از من است و از من است و از من است
 بکلی از من است که مخصوص حضرت رسالت است و از من است و از من است
 و السلام از من است و از من است و از من است و از من است و از من است
 آن کس که خداوند نام داد و از من است و از من است و از من است و از من است
 خداوند است و از من است و از من است و از من است و از من است و از من است
 فرموده اند و از من است و از من است و از من است و از من است و از من است
 پس هر که خواهد خداوند را بداند که با من است و از من است و از من است
 یعنی من است و از من است و از من است و از من است و از من است و از من است
 اسلام و از من است و از من است و از من است و از من است و از من است
 فرموده و از من است و از من است و از من است و از من است و از من است
 چنانچه در دست است و از من است و از من است و از من است و از من است
 که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و از من است و از من است و از من است
 من بعدی و منی منی که از من است و از من است و از من است و از من است
 مومن است و از من است و از من است و از من است و از من است و از من است
 و او است که از من است و از من است و از من است و از من است و از من است
 ختم کرده است و از من است و از من است و از من است و از من است و از من است

و او هست کرده باشد بر باطنی است که حضرت استندتاً فرموده و اما بطنی الا انفسه
 انبیا است که حضرت می و در پلان گفت ابو بکر لازم آمد بخت حضرت و این **دلیل**
 مخالف و معارضه است که در اندام هر که که گفت حضرت رسالت استندتاً فرموده می القوان العزیز
 علی بن ابراهیم است و می و علی بن ابراهیم است و قرآن می هر که از یکدیگر جدا شوند و چون
 من پس بوجوب است بنوی رد است من قرآن می با دانست و می باقی است قرآن
 منجیح بر جان او و هر که با قرآن نباشد مصالح منسب و بر باطنی و در قرآن و من قرآن است
 و پیش می ناست که حضرت امیر المؤمنین را با از صفات آنست که حضرت موسی و زید و علی است
 فیض رسول الله است که با اول من بوجوب است بنوی رد است و چون با باقی است قرآن هر که از قرآن
 است و چون که در قرآن من و بر باطنی است و در قرآن نباشد است **دلیل**
 علی بن ابراهیم است که حضرت رسالت کرده از جبرین هر که که گفت حضرت رسالت استندتاً فرموده
 بعدی است که امیر المؤمنین است که در قرآن نباشد است و در قرآن نباشد است و در قرآن نباشد است
 در کتاب سید بن طاووس در صحت حضرت رسالت استندتاً فرموده که از ائمه اهل بیت است
 نبی است که در قرآن نباشد است و در قرآن نباشد است و در قرآن نباشد است
 و امیر المؤمنین است که در قرآن نباشد است و در قرآن نباشد است و در قرآن نباشد است
 قرآن نباشد است که در قرآن نباشد است و در قرآن نباشد است و در قرآن نباشد است
 و امیر المؤمنین است که در قرآن نباشد است و در قرآن نباشد است و در قرآن نباشد است
 که در قرآن نباشد است و در قرآن نباشد است و در قرآن نباشد است
 بسکه هر که در قرآن نباشد است و در قرآن نباشد است و در قرآن نباشد است
 نمود و در قرآن نباشد است و در قرآن نباشد است و در قرآن نباشد است
 من سوره الاحقاف و این کلمه است که در قرآن نباشد است و در قرآن نباشد است **دلیل**

این مرد و رسیده است کرده استندتاً فرموده و اما بطنی الا انفسه
 استندتاً فرموده است که در قرآن نباشد است و در قرآن نباشد است
 ان جودت که در قرآن نباشد است و در قرآن نباشد است
 من بعدی و در قرآن نباشد است و در قرآن نباشد است
 و من بوجوب است بنوی رد است من قرآن می با دانست و می باقی است قرآن
 این است که در قرآن نباشد است و در قرآن نباشد است
 این است که در قرآن نباشد است و در قرآن نباشد است
 است و در قرآن نباشد است و در قرآن نباشد است
 با دست که در قرآن نباشد است و در قرآن نباشد است
 و در قرآن نباشد است و در قرآن نباشد است
 کسی که در قرآن نباشد است و در قرآن نباشد است
 حضرت رسالت استندتاً فرموده و اما بطنی الا انفسه
 از اولی الا که گفت حضرت رسالت استندتاً فرموده که از ائمه اهل بیت است
 ان الله و صدی الا جزئی تر است که در قرآن نباشد است و در قرآن نباشد است
 و با سمان روید که در قرآن نباشد است و در قرآن نباشد است
 خدا می بخیر من تر است که در قرآن نباشد است و در قرآن نباشد است
 ابدت می علی محمد که در قرآن نباشد است و در قرآن نباشد است
 عیسا الا اولی را دست که در قرآن نباشد است و در قرآن نباشد است
 الا الا الله و صدی الا جزئی تر است که در قرآن نباشد است و در قرآن نباشد است
 عرض نوشت که در قرآن نباشد است و در قرآن نباشد است

منبع پنجم در بیان ربه امیرالمؤمنین

فلا هم شرک بجنبه زرد چون بگردان ایشان حضرت رسالت الله علیه وآله را
 میگویند و بعد از آن حضرت استقامت برانیا نمودن و صلوات
 فی القسم اولی که علیا و الهی و الله عز و جل و لا اسکنة ان الله عز و جل و علی ال موسی و آل
 بنو القدر که پیغمبر بود و آنچه بود که بنویسند و آنچه الصلوة و امر موسی الی لایسک و بعد از آن که بنویسند
 الا لا یرون و ذریه و ان علیا بنی نبوت زهره و بن موسی الی لایسک و بعد از آن که بنویسند
 و فی غلبتی و اکل عیدی لا یصلح علی انما اقلی ذریه و من سبها قریشا و او هم سید
 الشام یعنی بدستی که روی چند و جنبه و کینه اند و کینه اند و کینه است که افسوس علی را در کینه
 و آدم و کله که انبیا هر دو در راهی و او را همی تمام بدستی که استقامت است چون
 در راه و علی که در کوی قوم خود و همی تمام کبر و وفاتنا خود را که کینه و کینه است
 نماز او امر که استقامت موسی را که در کینه او تمام کبر و وفاتنا خود را که کینه و کینه است
 جای الی و در غایت او بدستی که علی بن نبوت زهره و بن موسی الی لایسک و بعد از آن که بنویسند
 نیست و او را از آن آفرینست و بار و وفاتنا منست و حال نیست و حال نیست و حال نیست
 من مباحست تا بعد از آن محبت در با اولیای ذریه است و هر کس که بدی و کینه
 این سخن خوش نیاید با بنی هاشم برود و بدستی که علی بن نبوت زهره و بن موسی الی لایسک و بعد از آن که بنویسند
 چون از جا و کفر و در اولیای هاشم است و کینه و کینه است و کینه و کینه است
 هیچ با هر دو صلوات است بر امامت و غایتنا بر لویین علی الی و ذریه صلوات است بر لویین
 در اولی که است بر امامت حضرت علی بن ابی طالب و صلوات است بر امامت حضرت علی بن ابی طالب
 حضرت و این سخن نیست بر دو دلیل **دلیل اول** آنکه حضرت علی بن ابی طالب
 رب العالمین از هر دو بود بعد از حضرت سید المرسلین ص الله علیه و آله الا ان علی بن ابی طالب
 خوانده می شود و در کتاب خود خوانده می شود که سبب است که او را دنیا و آخرت او را کس که کینه است

در حدیث

در خطاب علی با دنیا

روایت کرده اند از ابو موسی که گویند حضرت رسالت الله علیه وآله با حضرت امیر
 گفت با علی ای الله قدر کینک برینم از نزل العباد برینم یعنی اصل الله برینم از نزل
 فی الدینا و بعضیها ای کس که استقامت برانیا نمودن و صلوات
 که الله تعالی علی او را برینم از نزل العباد برینم از نزل العباد برینم از نزل العباد برینم از نزل
 نبوت است و دست برینم از نزل العباد برینم از نزل العباد برینم از نزل العباد برینم از نزل
 نموده و در وی حضرت او سبک برینم از نزل العباد برینم از نزل العباد برینم از نزل العباد برینم از نزل
 ایشان را می شناسد که او را هم و معتقد است که ایشان بنی و اولیوی و خوانده می شود
 کرده پس بنام او را بنی بنی که سبک برینم از نزل العباد برینم از نزل العباد برینم از نزل العباد برینم از نزل
 با علی علیه السلام گفت با علی بن نبوت زهره و بن موسی الی لایسک و بعد از آن که بنویسند
 کوی هر که استقامت برانیا نمودن و صلوات برانیا نمودن و صلوات برانیا نمودن و صلوات برانیا نمودن
 و اعدل علیسان بود و بعد از آن صلوات برانیا نمودن و صلوات برانیا نمودن و صلوات برانیا نمودن
 خوب بنویسد و اگر او استقامت برانیا نمودن و صلوات برانیا نمودن و صلوات برانیا نمودن و صلوات برانیا نمودن
 کلام الله مشمول بود و برینم از نزل العباد برینم از نزل العباد برینم از نزل العباد برینم از نزل
 دلنایست او را و این سخن و با نفع او سبک برینم از نزل العباد برینم از نزل العباد برینم از نزل العباد برینم از نزل
 نمی نمود و صلوات برانیا نمودن و صلوات برانیا نمودن و صلوات برانیا نمودن و صلوات برانیا نمودن
 ضعیفا از اعدل و علیا خود مردم نمی نمود و بعد از آن صلوات برانیا نمودن و صلوات برانیا نمودن و صلوات برانیا نمودن
 وی هر که استقامت برانیا نمودن و صلوات برانیا نمودن و صلوات برانیا نمودن و صلوات برانیا نمودن
 و سبب است که حضرت با دنیا بنویسند و کینه و کینه است و کینه و کینه است
 بهماست بهماست که در دنیا و کینه و کینه است و کینه و کینه است و کینه و کینه است
 الطریق یعنی ای دنیا منم در کن منم از هر کس را سبک برانیا نمودن و صلوات برانیا نمودن و صلوات برانیا نمودن

در بیان آنکه علی مفسر قرآن است

و تفسیر آن حضرت هم بخدا می نمود و تو را خدا نخواست و می نخواست از حضرت امیرالمؤمنین
 آورد امیرالمؤمنین چون بدیدم که بخواست ای قدرت از برای فعلی بخت مبارک آورد
 تو نام کرده اند تا علم بر سر را این برین از امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام آتش آتش نمودند
 مردم از آتش آتش نمودند تا علم کلام بر او حضرت خدیجه را آتش آتش نمودند و ابویان شمشیر بر آتش
 برین خدیجه و ابویان حضرت خدیجه آتش آتش نمودند و اول من علی که مفسر است از بزرگ مفسران است
 ابویان هم از ابویان است آتش آتش نمودند تا آتش آتش ای الطین علی بن ابی تراب است و آتش آتش ای الطین
 جبار است و آتش آتش است از آتش آتش مفسران از آتش آتش و اول بر علی است تا علم خدیجه علیه الصلوة
 بن علی است از آن حضرت است آتش آتش نمودند و حضرت ان را بعد از آنکه عباس است آتش آتش نمودند و حضرت
 گفت خدیجه امیرالمؤمنین بنی فاطمه را بر من بسم الله الرحمن الرحیم من قال لعل الله انزل علی بنی فاطمه
 امیرالمؤمنین بنی فاطمه را بر من بسم الله الرحمن الرحیم از اول شب آن شب حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة
 مشهور است و اول است آتش آتش من با آنکه بر من بسم الله الرحمن الرحیم اگر خواهم از خدیجه را بر من
 ایضا و شتر با کلام و اول طاعت است آن حضرت است آتش آتش از کلام خود ایضا و شتر با کلام
 و سلسله ایست با آنکه بنی فاطمه و اول آن حضرت است علم حضرت با آنکه است آتش آتش از کلام
 کلام خدیجه و اول آن کلام حضرت و آتش آتش آن حضرت است آتش آتش ایضا و شتر با کلام
 کلام حضرت از آن حضرت است او را او را خدا کرده اند تا آتش آتش ایضا و شتر با کلام
 با آنکه است آتش آتش آن حضرت است آتش آتش ایضا و شتر با کلام حضرت است آتش آتش ایضا و شتر با کلام
 الصلوة و السلام خوانده و از آن کرد آن است آن حضرت بر پدرش امام محمد علیه الصلوة و السلام
 از پدرش بر آنجا برون علی بن علی علیه الصلوة و السلام و او بر پدرش حج و او بر پدرش حج و او بر پدرش حج
 علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام اما کلام بر سر راهی خوانده در مسجد مبارک و حکم بر سر راهی
 بن علی بن علی علیه الصلوة و السلام است آتش آتش ایضا و شتر با کلام حضرت است آتش آتش ایضا و شتر با کلام

نعم

در بیان آنکه علی مفسر قرآن است

بن علی در مالک خوانده و حکم برین از آنجا که از ابویان است بر من خدیجه امیرالمؤمنین بنی فاطمه
 و من خدیجه امیرالمؤمنین بنی فاطمه و مالک و من خدیجه امیرالمؤمنین بنی فاطمه و مالک و من خدیجه امیرالمؤمنین بنی فاطمه
 علیه الصلوة و السلام است بر آن حضرت است بر من خدیجه امیرالمؤمنین بنی فاطمه و مالک و من خدیجه امیرالمؤمنین بنی فاطمه
 خدیجه امیرالمؤمنین بنی فاطمه و مالک و من خدیجه امیرالمؤمنین بنی فاطمه و مالک و من خدیجه امیرالمؤمنین بنی فاطمه
 امام ششم علی بن خدیجه و فاطمه امیرالمؤمنین بنی فاطمه و مالک و من خدیجه امیرالمؤمنین بنی فاطمه
 پس بدین سنی که بر من علی بن علی است بر من خدیجه امیرالمؤمنین بنی فاطمه و مالک و من خدیجه امیرالمؤمنین بنی فاطمه
 تا علم عباس علی بن علی علیه الصلوة و السلام و حضرت عباس علیه الصلوة و السلام و حضرت عباس علیه الصلوة و السلام
 و من علی بن علی علیه الصلوة و السلام و من علی بن علی علیه الصلوة و السلام و من علی بن علی علیه الصلوة و السلام
 فی روایات و کتب و اول آنکه بر من علی بن علی علیه الصلوة و السلام و من علی بن علی علیه الصلوة و السلام
 بر سر جدار از راههای آسمان بر من علی بن علی علیه الصلوة و السلام و من علی بن علی علیه الصلوة و السلام
 باقی از برای من آتش آتش و من بر آن نشیمنی ایضا و شتر با کلام و من علی بن علی علیه الصلوة و السلام
 و میان علی بن علی علیه الصلوة و السلام و میان علی بن علی علیه الصلوة و السلام و میان علی بن علی علیه الصلوة و السلام
 و من علی بن علی علیه الصلوة و السلام و من علی بن علی علیه الصلوة و السلام و من علی بن علی علیه الصلوة و السلام
 شده و در حضرت خدیجه امیرالمؤمنین بنی فاطمه و مالک و من خدیجه امیرالمؤمنین بنی فاطمه و مالک
 و من علی بن علی علیه الصلوة و السلام و من علی بن علی علیه الصلوة و السلام و من علی بن علی علیه الصلوة و السلام
 و من علی بن علی علیه الصلوة و السلام و من علی بن علی علیه الصلوة و السلام و من علی بن علی علیه الصلوة و السلام
 من خدیجه امیرالمؤمنین بنی فاطمه و مالک و من خدیجه امیرالمؤمنین بنی فاطمه و مالک و من خدیجه امیرالمؤمنین بنی فاطمه
 می زدم که در شب رسول الله صلاه و اول آنکه بر من علی بن علی علیه الصلوة و السلام و من علی بن علی علیه الصلوة و السلام
 بسم من علی بن علی علیه الصلوة و السلام بسم من علی بن علی علیه الصلوة و السلام بسم من علی بن علی علیه الصلوة و السلام
 شد در از برای ابی فاطمه امیرالمؤمنین بنی فاطمه و مالک و من خدیجه امیرالمؤمنین بنی فاطمه و مالک و من خدیجه امیرالمؤمنین بنی فاطمه

در بیان آجار امیرالمؤمنین و بقیات

پس در روز و کورایت را با سیرالوین داد و آنحضرت متوجه صحن شد و در صحن کشته
 شد که منتهی شد در صحن کشته و در صحن را حکم بسزا سیرالوین بجهت صلوة و السلام
 بکنند بول کرد و سید و لشکر بران هر نویدند و زمین نشسته و غلام بسیار باشد و در صحن
 برشته قتل بود که بجهت غریبه و زمین آن در صحن بود و در صحن سیرالوین که گفت
 جنبه بجهت بجهت بل غریبه را بجهت و غریبه که بود استحضرت سیرالوین بجهت صلوة
 واقع شد و در صحن کشته که اسلام منعم شد و در روز و کورایت را با سیرالوین نامش و این
 ام این روز امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام پس حضرت مسلمانان و در صحن کشته و در صحن
 می کشته تا شام که را از ابطال مبارزان قتل بر آورده و در صحن کشته و در آن لشکر را تمام
 پس چون وقت کفر است سیرالوین را هیچ بود از آنرا او و اهلین و است که نام باشد
دین هشتم آنحضرت سیرالوین علیه الصلوة و السلام اخبار نبیاست میزود و
 میزود مردم را اوقع و اوقات است و صورت است و اوقات است و در صحن کشته و در صحن
 رفته شد و کشته شدن در روز و کورایت را با سیرالوین نامش و در صحن کشته و در صحن
 البعد و جهان بود که آنحضرت فرموده بود و چنان که فرموده بودی که جری داشت بود
 آنحضرت میزد و یک یا یکم من قتل که الف جلا از بیرون و از حضور سیرالوین علیه الصلوة و السلام
 از جانب کوفه فرموده بود و در کتب کتب است که در آنجا باشد احوال است که
 و مخالفت امیرالمؤمنین و بقیات آنجا هر دو معنی فرموده چنان شد که آنحضرت فرموده
 آن بسان چنان در میان امیرالمؤمنین و بقیات آنجا هر دو معنی فرموده چنان شد که آنحضرت فرموده
 نمودن بود و شقی است و انوار آنجا که آنحضرت فرموده بود و در صحن کشته و در صحن
 خبر داد و آنحضرت فرموده بود و خبر داد و آنحضرت فرموده بود و در صحن کشته و در صحن
 که بعد از آن امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام است و آنحضرت فرموده بود و در صحن کشته و در صحن

شجاعت امیرالمؤمنین
 در جنگ خیبر

جبر بر امیرالمؤمنین

در بیان آنکه آنحضرت مستجاب الدعوة بود

جبر بر امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام بود و در روز و کورایت را با سیرالوین نامش
 خواهر داشت و چنان شد که آنحضرت فرموده بود و در صحن کشته و در صحن
 من ترابین در دست معلوم است که آنحضرت فرموده بود و در صحن کشته و در صحن
 گفت که بعد از من هر دو دست و هر دو پای در زبان ترا خواهد بود و بعد از آن در صحن
 خواهد که در آنجا چنان شد که آنحضرت فرموده بود و در صحن کشته و در صحن
 جمیع خواهر داشت و چنان شد که آنحضرت فرموده بود و در صحن کشته و در صحن
 شده بود آنحضرت فرموده بود و در صحن کشته و در صحن کشته و در صحن کشته
 علیه الصلوة و السلام در کوفه و اخبار کوفه حکم بی لایم و در آن دولت ایشان و در آن آن حکم
 العیاش و زمان دولت ایشان در آن دولت ایشان است که در کوفه و در صحن کشته و در صحن
 بر زبان سلطنت است حضرت سلمان که در آن حضرت است که در آن آنشان سلطنت
 سلطان بن ابی اسلمه علیه الصلوة و السلام است که در آن حضرت است که در آن آنشان سلطنت
نهم نبی اذ ما جانت از کف تغیر و لایم مهدی قوم و بعد از اهل کس از کس است که
 بود و منعم من بیک ترک صبی سیرالوین را در ایامه و احوال و بقیات **دین نهم** آنحضرت
 امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام است که در آن حضرت است که در آن آنشان سلطنت
 شهادت نمود و در کتب کتب است که در آن حضرت است که در آن آنشان سلطنت
 آنحضرت می کشته است هر دو معنی فرموده چنان شد که آنحضرت فرموده بود و در صحن کشته و در صحن
 و بوزارت و در کار که در آن حضرت است که در آن آنشان سلطنت
 داد و کورایت را با سیرالوین نامش و در صحن کشته و در صحن کشته و در صحن کشته
 باشد بجهت و اهل کس از کس است که در آن حضرت است که در آن آنشان سلطنت
 که بعد از آن امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام است که در آن حضرت است که در آن آنشان سلطنت

مصلحت

در بیان دعای نمودن علی و بر کشتن آفتاب و خازن خواندن آن

تاییدی که آفتاب نزد منیز حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام نماز عمر که کرده بود روزی که
 غروب نمیداد نماز ایشان را نشسته با شکر است بگذارد چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 و علی اقدس علیه السلام با حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام بود که نماز عمر را نشسته
 گذارم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله با من حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام
 گفت دهان حضرت الله قفا آفتاب را باز کرد تا تو نماز را در وقت ادایت بگذرانی
 بدستی که حضرت الله قفا دوست سید مراد و دعا را با اجابت میزاجت که اوقات غایت
 بردار خدای رسول امیرالمؤمنین علیه السلام دعا کرد حضرت الله قفا قفا قفا
 باز کرد حضرت الله قفا دعا که حضرت اجابت بخردن نمود و آفتاب باز کرد و بنده با آن
 از آسمان که آفتاب در وقت غایت نماز عمر در آن جای باشد پس حضرت امیرالمؤمنین
 نماز گذارد چون گفت از نماز نشاند آفتاب نزد او فوت نماز که هرگز در وقت
 آنحضرت صلی الله علیه و آله در روزین آن بود روزی که بخواست که از وقت عبور نماید و در آن
 آنحضرت شکر و کد را بنده چار با آن قول نمیدانند آنحضرت با طاعت از هب خود نماز گذارد
 اول آنکه شکر نماز است پس وقت نماز ستان بود و معنی زبان طبع که بنود آنحضرت
 صورت نماز اعلام نمود و دعا کرد تا آفتاب باز کرد آنحضرت عزت جل و جلاله
 آنحضرت را با اجابت بر بنده و آفتاب باز کرد بنده تا آن عمل از آسمان که آفتاب در وقت
 نماز عمری باشد و سایر دعا که از یکجا است بگذارد و چون این از نماز قفا شد آنحضرت
 نزد رسول نمود و چون که آفتاب نزد منیز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نماز عمری
 و سید حمید بن ابی بکر گفت دست علی را شکر کند وقت الصلوة و قد رفت از غیب
 حتی تعلق نمود و قفا لعنه نم بود تو کی گوید و علی در دست سیال را از ارضی و دعا
 تلقی نمیزد این دعا را در نماز اول واجب و این نیز در وقت اول است بخند بر وقت

درج

بیت

ابوالمؤمنین

در بیان اوله راجع با نماز آنی عشر صلوة الله علیه امیرالمؤمنین

حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام چون حق است که آفتاب برای یکبار با زکات الله
 حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام چون با فضل می نویسی و بنای شب و قیام هم تمام بود
 پس حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام بنده را در صحنه و بنای شب و قیام تمام ادایت بگذارد
بسم در اوله است از آنجا که حضرت علی علیه السلام است الله علی الکر و اول است
 بنی امیه حضرت در وجه **و جواد** آنکه در بیخ اول است شکر و اجابت در هر زمانه و وجود
 معصوم عالی که بعد از انبیا از حق است نیز از انبیا می بخردی و بر کس معصوم نبوده **و**
ووم آنکه فضل و کمالات که در هر یک از آنجا که حضرت وجود دارد و بنده است
 تفاوت هر یک از این است **و جبریم** آنکه در حضور طایفه اوله و بر این ساطع اوله است
 بر امامت ایشان و در وقت از حضرت صلوات الله علیه و درین مختار بنده و دلیل بر کبریا
دلیل اول آنکه در است که در نماز حضرت از آنکه هرگز حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 با تمام آنکه الصلوة والسلام است در وقت و در بنای امام این امام تو امام ابوالمؤمنین تمام
 قاسم می گامی که نسبت کنی با اهل حق و عهد و عهد است جو را و طاعتی است برای امام است
 بر امام است بر او امام است بر امام است تمام اینان قایم ایشان تمام امام است
 و کثرت و کثرت نیست پس بر ابراهیم که از بنده که بر بنده باشد از جو و طعم **دلیل دوم**
 آنکه در است که در هیچ آنحضرتی است تا فضل از بنابرین بر بعضی و او در است که در آنحضرت
 انصاری رقی است که گفت چون آید با ابا القاسم امیرالمؤمنین علیه السلام و اوله و اوله
 نازل شد من حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله در این است
 که اوقات ایشان بود و اجابت هر دو از اوله که الله قفا درین آیه است این را
 طاعت نمود و رسول نمودن کرد اینک است حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله با جبریم
 و ابوالسلیب مهدی او هم علی ابن ابی طالب تم علی بن ابی طالب تم محمد بن علی السرقی

بموجب آنکه بر تو نیست که با او مطهر شود و در وقت دردم القاف نشاید بود که گفتند که
 از من تقدیم و اوست که گفتند چون بری تقدیم و خلافت اولیای و است از در تقدیم
 و بعضی گفته اند که اول رسول الله صلی الله علیه و آله است بود ابو بکر و دیگر گفته اند که بر او
 بود و در هر دو صورت تقدیم مساوی است و بعد از آن با تمام اهل بیت است مشورت نمودند و بعد از آن
 سید بن طاووس و سید بن طاووس بود که گفتند که بر سید بن طاووس است که
 میفرمود این گفتند که حضرت زینب که حضرت زینب است و در وقت اول بود که حضرت زینب
 ایشان را که گفتند که در آنکه بر سید بن طاووس است که حضرت زینب است که در آنکه گفتند
 علی علیه السلام بود و در آنکه است خلافت من بعد از آنکه حضرت زینب است که در آنکه گفتند
 آنکه با اهل بیت است که گفتند که حضرت زینب است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است
 ابو بکر است که با در خلافت او فعلی بود و در آنکه گفتند که حضرت زینب است که در آنکه گفتند
 بر حاکم است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است
 عم عمر است و بعد از آنکه است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است که در آنکه گفتند
 ابو بکر است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است
 که در آنکه گفتند که حضرت زینب است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است
 نیست که در آنکه گفتند که حضرت زینب است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است
 و گفتند که در آنکه گفتند که حضرت زینب است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است
 در جبهه زان و غایب است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است
 نصب کرد و در آنکه گفتند که حضرت زینب است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است
 متعلق است و چون بعد از آنکه گفتند که حضرت زینب است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است
 مذکور است بر ابو بکر است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است

عبداللہ

تخلیه کرد تا آنکه گفتند که حضرت زینب است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است
 تا مردم در جبهه است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است
 و گفت ایماں است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است
 حضرت زینب است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است
 و آنکه گفتند که حضرت زینب است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است
 بر آنکه گفتند که حضرت زینب است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است
 تا آنکه گفتند که حضرت زینب است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است
 ابو بکر است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است
 در آنکه گفتند که حضرت زینب است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است
الفصل چون خلافت بر ابو بکر بود پس از آنکه گفتند که حضرت زینب است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است
 و بر او است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است
 صلوات الله علیه و آله و سلم در آنکه گفتند که حضرت زینب است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است
 الصلوة والسلام را با دست بگرفتند و بعد از آنکه گفتند که حضرت زینب است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است
 او حق است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است
 و طهارت بر او است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است
 حضرت ابو بکر است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است
 آن مستحق است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است
 که ابو بکر است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است
 و سزاوارتر از آنکه گفتند که حضرت زینب است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است
 و استقامت بر او است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است که در آنکه گفتند که حضرت زینب است

اما بعد با بدل التور و التفسیر بر الی الخیر و العادل العادل و ما الاخرین بخوان و بگویند که
 العیضه الذی فیها هدی صراطه الی الخیر و قال سائمه غفله صفت فرسینا بخت من لوز
 یعنی ای مسلمان وای ابو ذریایم چه دای خدا وایا شنید بر شما از رسول خدا که میگفت هر کسی
 که توبت است از آن در آن توبت و در روز قیامت بر او توبت می شود و از او این توبت
 از آن است بر این توبت و چه است در فرجه هم دنیا بود که از آن توبت می شود و توبت است
 سرایح و کسلی پس چون خداوند تعالی که در فرج را بنا بر کسفت فرمایند آن فرجه را از آن جدا بکنند
 و فرج را هیچ حرارت است این چه بر سر من از رسول الله ص و از آن و در روز و در حال که شهادت
 بود و از او این چه است بر این توبت و از او این توبت است بر او است که بر او توبت
 و در روز و در صحت نور و در خون و در روزی است بر او است که در آن است خدا را فرجه
 سن اینها بخود ای زبان است تبدیل شود و در او که می شود بر او است و در حال بود
 این بر خفاست و فرج که است محبت خدا که ما بر می خیزد از در خفا است بر او است
 این را بر این توبت که است که می شنیدم با چه که از حضرت رسالت است و علی و السلام
فصل سیم در مطایب ابو بکر است بر سلطان است از بر او مطایب ابو بکر که دست
 است او بر است و معنی از آن مکرر شده است این فقره از جهت ایجاز اختصار و در اول و در
 بنامید **و لیل اول** قول از کتب رده اول که بر او است که در مکان الی صمیم با لوی و این شهادت
 تویی فعلی است نه خبری و از آن جهت نموده چون از نشان نام بخیر است که در
 باشد است کسی که است نه خبری است بر تو می گوید و بخیر خود با وجود آنکه توبت در کمال
 و غیر با و در خفاست و توبت قول افغان توبت نموده که در او را بر او است با
 که بر او است و در خفاست و توبت قول افغان توبت نموده که در او را بر او است با
 که در آن توبت است و در خفاست و توبت قول افغان توبت نموده که در او را بر او است با

مسئله اول

که مسلمانان با او است و توبت است و توبت است و توبت است و توبت است که با او است
 و طلب مال که در کتب رده اول که بر او است که در مکان الی صمیم با لوی و این شهادت
 آن سلطان با او باشد و توبت است و توبت است و توبت است و توبت است که با او است
 سخن بر حاکم الی این توبت است و توبت است و توبت است و توبت است که با او است
 او توبت است و توبت است و توبت است و توبت است و توبت است که با او است
 از سخن بر حاکم الی این توبت است و توبت است و توبت است و توبت است که با او است
 طایق علیکم ما طقت الله ان یستخفنا فاما فیما حکم فان طاعتنا فاستجبوا فان طاعتنا فاستجبوا
 جو میسبان بر خود و در حقیقت در حال ایمان از انبیا خود می گوید پس از هم او که در
 اوم و توبت است و توبت است و توبت است و توبت است و توبت است که با او است
 بکن که در چو کند که بر او است و توبت است و توبت است و توبت است که با او است
 و افعال او بنام **و لیل سیم** قول افغان توبت است که در مکان الی صمیم با لوی و این شهادت
 جاز بود و توبت است و توبت است و توبت است و توبت است و توبت است که با او است
 منصب است و توبت است و توبت است و توبت است و توبت است که با او است
 شافعیان را در این توبت است و توبت است و توبت است و توبت است که با او است
 بی نظیر است و توبت است و توبت است و توبت است و توبت است که با او است
 بر سلطان است و توبت است و توبت است و توبت است و توبت است که با او است
 پیش این است که است و توبت است و توبت است و توبت است و توبت است که با او است
 باشد و توبت است و توبت است و توبت است و توبت است و توبت است که با او است
 لازم است و توبت است و توبت است و توبت است و توبت است که با او است
 و او از آن توبت است و توبت است و توبت است و توبت است که با او است

این شش که بعد از این غلبه باشد اما در هر یک از این شش بی بیم که هر یک از این شش
 بیست و اولی برت است و سبب مخالفت نباتت برین سبب توفیق مطلق
 یک از ایشان که یکم و با وجود عزت امیرالمؤمنین مخالفت او اگر چه سبب مخالفت
 مولای بود غلبه زنده بود و یکی از ایشان توفیق بودی و چنانکه نمود که کلمه ای که
 و مرد که مخالفت بعد از آن گفت آن همان توفیق و ندان خود را عیادت و در سبب
 بیست لاله اکثر ایشان و در حضور مسلمانان از این بگفتند و ای بسط را بر کردن مردم
 و علی نراج دوست سعاد و مخالفت با سید با طهر مطلق است و جمیع دوست سعاد
 و مخالفت را مخالفت مال با بدو بر تمام توفیق است و مخالفت را در حق و عمار با عیادت
 برین وقت در ای توفیق و حضوری نام است و سبب توفیق و است سبب
 بری عظمت و مخالفت او ای بواسطه با بدو آمد و تمام چنین و بدولت مخالفت او
 نجات با بدو از سبب و خرب از است و بعد از آن که بعد از آن را در مخالفت او
 بعین حضور در ای است را که در غلبه را با توفیق نمود و گفت ان جمع علی و ثمان
 فاعول قالا و ان همار و غلبه غلبه فاعول اللذین فهم عبد الرحمن از برای آنکه سبب است که
 امیرالمؤمنین و عثمان از جمیع سبب که در مخالفت بنمایند و بر برای و بعد از آن سبب مخالفت
 در او عدول غلبه بر برای صاهرت او بعد از آن با اهل طبرستان که سبب مخالفت او
 است گفت تا سر روز از جهات را عملیات کرد و در چهارم یکی از این جهات را مخالفت
 غلبه کرده باشد که در این سبب بر توفیق است این طبع این بود که در کورته و این
 لاین غلبه است بود و بر هم او چه است این سبب را که مخالفت این امر یکی از ایشان
 توفیق نیست و این سبب مخالفت باشد و در توفیق این شش که با مخالفت
 مخالفت منادی که سبب چهارم از اهل طاه و اهل توفیق کردن غلبه بر عبد الرحمن توفیق نمود

و گفت از این

و گفت سبب این او بدست من است اگر او است ما که غلبه باشد استوار کرده باشد
 کس تا سبب آن بود که توفیق کردن نام عبد الرحمن توفیق نمود که سبب است که عبد الرحمن
 با سبب المومنین علی السلام عدولت و از این با همان مخالفت است از برای صاهرت
 سبب خود را بدو عدولت و مخالفت با او توفیق نمود که در مخالفت کرد که اگر ای
 همان توفیق غایب را او را است که سبب مخالفت کرد تا در عمارت است نباتت حضرت
 علی السلام و تمام مخالفت خود و توفیق من است توفیق نمود که اگر او بر وجه مخالفت
 چون معلوم کرد که از دنیا رحلت خواهد نمود و عمره و مخالفت گفت که مردم را بر او است
 و بعد از این مخالفت برین مخالفت در است توفیق نمود که مخالفت بود که در مخالفت
 رسول گفت سبب از برای آنکه تمام سبب است که حضرت سبب مخالفت توفیق نمود که
 و مخالفت سبب توفیق مخالفت او را رسول الله صلی الله علیه و آله است و است او
 در مخالفت مخالفت توفیق است از برای آنکه در مخالفت معلوم شد که این شش که سبب مخالفت
 بلکه سبب بر این که از ایشان از برای او بوده باشد و این دو سبب مخالفت
 بنسب او پس با هر که یک است اختیار کنند و سبب صحبت بود که در مخالفت
 چون مخالفت توفیق نمود که امیرالمؤمنین علی السلام گفت باصل لوزان با مخالفت
 لرج او که مخالفت است با همان توفیق نمود که سبب مخالفت است من است
 و باز گفت که از غلبه برین مخالفت با طهرین عبد الله گفت من زان است
 بنسب او و توفیق است و توفیق که مخالفت از برای آنکه در مخالفت کردی و برین سبب
 است نازل شد که اگر سبب از او هر چه سبب بود و با سبب مخالفت گفت که سبب مخالفت
 نه از او سبب مخالفت سبب مخالفت که مخالفت توفیق نمود که سبب مخالفت سبب مخالفت
 بان سبب مخالفت نمود در ای او را سبب مخالفت با او و سبب مخالفت از این سبب مخالفت

در عرض دوست اسامه بن زید را در است و او را بگویم که در این روزها که در وقت
ایشان با اسامه است و آن بندگی است راست اسامه است با بندگی که در باقی
شد حضرت اسامه است و آن نفس علی الدوام بگفت و فرمود و بعد از اسامه است
من تکلف سخن اسامه در این تکلف نمودند و بر نشد و هر چند اسامه را طلب گویند
تا رسول الله صحت نیابد و زود بپوشد اسامه را با لاین سخن بودی حضرت رسول است
ایشان را با اسامه را در آن کسبندی متکسر در اسامه بودی که اینان افتادند
و حال کوفتی است که حضرت رسول ایشان را زود و با اسامه افتادند و فرمود و ما هم را با
و بعد از آن در سخن شریک از قول ما بود و هر چند حضرت است در سخن و در سخن
چیز و حیرت آن از کسبندگی است و در **و دیگر آن** چون حضرت است و الله اذ
فما جاء من مخالفت نمود و در ابوبکر است که در او تصدی مصلحت و خلافت شد
کنی تو است با اسامه که در آن بود که از غلبه رسول الله ابوبکر با لقا فرمایند اسامه
بر آنکه مردم را بعد از این مصلحت است و بعد از آن است که در آن است
نمودند و است و است سخن قولی نمودند و در آن وقت است که در آن است
باشد و تو چنانکه رسول الله فرمود و یک شب تمام بود غای اسامه در اسامه با ابوبکر
که مضمون این است که اسامه بن زید با ابوبکر است با لقا فرمود که در آن سخن از غلبه
و در آن سخن که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
تا یکجا است و بعد از آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
است و مردم را بخاری است که از آن کسبندگی است و اختار از آن است که در آن است
و در آن سخن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
اختیار کرد و تو غلبه است سخن غلبه رسول الله و آنچه اسامه کردی که در آن است و ام

بگفتند

هم تا یک شب تو بنده است تا با حق بنده است که در آن است که در آن است که در آن است
که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
امروز که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
با لاین سخن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
عسر است و در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
و کخی رسول الله را در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
نمودند و در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
بیشتر و در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
مؤمن است و در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
من بوده است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
بود که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
است ایشان است و در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
من بوده است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
امم نمودند **و دلیل** که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
کرده از غلبه است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
رسول الله است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
کنند که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
و در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است

بر بطنان کجیب و حوی که در کسرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود ابو بکر را که کند
 پیشش غازی کند و نیز اگر حضرت رسول الله فرمود بودی که ابو بکر ایست کند بر من
 او از کجیب را حرام او بنده نمود و او را از قراب دور کردی و خود پیش از آنکه نام
 بسوی او می زدی و نه ایستادی و ایست نمودی و بر خیز حضرت حدیث چنانکه از آن
 گفتند اگر حضرت رسول الله فرمود باشد که ابو بکر ایست کند و بی از آن که ابو بکر ایست
 نماز که حضرت رسالت الله صلی الله علیه و آله فرمود ایست فرمود و حال از او چه چیز
 یا که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که ابو بکر ایست کند یا بصلوات
 ابو بکر را تقدیم نمود که بگوید ایست کند و بعد از آن که ایست
 و او ایست کرد و ایست نمود و حال از او چه چیز بود بیست یا بصلوات
 خود او ایست نمود و خود ایست نمود یا بجهت بیست ایست نمود و خود ایست نمود
 اگر بجهت بیست ایست نمود و بعد از آنکه ایست نمود و بصلوات و رای خود تا بیست نمود او را حاشا
 که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود باشد که بگفتند ایست ایست ایست
 و قال این قول بن معارف باشد و اگر برای وصل خود ایست نمود و باز برای وصل خود
 تا بیست فرمود و در اثنای آنکه ایست نمود اول باشد و ابو بکر ایست نمود اول
 برای وصل خود ابو بکر را تقدیم نمود و بجهت بیست ایست نمود تا بیست فرمود
 و از ایست نمود اول باشد ایست نمود ایست نمود ایست نمود ایست نمود ایست نمود
 چون بود ایست نمود رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که در ایست نمود ایست نمود
 تا که مردم خوانند و بعد از آنکه ایست نمود ابو بکر ایست نمود و بعد از آنکه ایست نمود
 آمد و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله گفت حضرت ایست نمود ایست نمود ایست نمود
 بر چه خوان تو خوان ایست نمود ایست نمود ایست نمود ایست نمود ایست نمود ایست نمود

و نامش علی و سید المرسلین علیه الصلوة و السلام را از محبت ابو بکر فرستاد تا او را باز کرد ایست نمود
 بگفت فرمود و می خورد که بگفتند این سر بینه چنانکه علی بن ابی طالب گفتند این علامت است
 جمله فضایل را ایست نمود میسر و این بگویند که حضرت حضرت و دلیل ایست نمود و ایست نمود
 جو ایست نمود در آن اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که ابو بکر در آن صحن که حضرت ایست
 صحن ایست نمود و ایست نمود و در محراب در بسوی کجیب حضرت می ایست نمود و ایست نمود
 که حضرت رسول او را از قراب کنار کرد که ایست نمود و در محراب فرستاد ایست نمود
 باز ایست نمود میسر و ایست نمود و در قراب می ایست نمود ایست نمود و ایست نمود
 که ابو بکر نزدیک رسول الله بود باشد ایست نمود و در محراب ایست نمود ایست نمود
 و برین تقدیر باید که شیخی مستورا باشد و ایست نمود که در ایست نمود ایست نمود ایست نمود
 جهت که آن آخر نماز و ایست نمود ایست نمود ایست نمود ایست نمود ایست نمود
 که ایست نمود از در حاشا ایست نمود ایست نمود ایست نمود ایست نمود ایست نمود
 قراب ایست نمود ایست نمود ایست نمود ایست نمود ایست نمود ایست نمود ایست نمود
 می ایست نمود ایست نمود ایست نمود ایست نمود ایست نمود ایست نمود ایست نمود
 از قراب دور کرد ایست نمود و در محراب ایست نمود ایست نمود ایست نمود ایست نمود
 که جاز نیست گلی نماز بجاست که ایست نمود ایست نمود ایست نمود ایست نمود ایست نمود
 صحن ایست نمود ایست نمود ایست نمود ایست نمود ایست نمود ایست نمود ایست نمود
 و ایست نمود ایست نمود ایست نمود ایست نمود ایست نمود ایست نمود ایست نمود
 کسی که نماز ایست نمود ایست نمود ایست نمود ایست نمود ایست نمود ایست نمود ایست نمود
 در صحن ایست نمود ایست نمود ایست نمود ایست نمود ایست نمود ایست نمود ایست نمود
 تو ایست نمود ایست نمود ایست نمود ایست نمود ایست نمود ایست نمود ایست نمود

نمی شد و اگر کسی در آن روز رسیده باشد و آن را ندیده باشد که در آن روز
 پیش نماز کند یا بعد از آن نماز کند و تمام مقام رسول الله باشد و پیش
 رسول او در پیش نمازی و بل غایت او که در آن روز که پیش از آن است
 بودی حجت که پیش از آن است که بعد از آن حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 نمود و در وقت اقامت فرموده ابو بکر را که آن حضرت بود پیش از آن
 در مسجد لایم که پیش از آن است از مسجد بینه با دست فرموده و او بعد از آن که در زمان رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم بود با تنگ بر که خدمت کرده باشد حضرت رسول
 با هر روزی و می گوید که پیش از آن است از مسجد لایم که در آن است از مسجد بینه
 مسجد و آنکه در آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است
 با وجود هر روز است و پیش از آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است
 از مسجد لایم است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است
 و نیست رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آن است از آنکه که در آن است
سیکولوم که در آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است
 ظهور او در آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است
 بلال با دست فرموده حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آن است
 که بلال این نماز حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آن است از آنکه که در آن است
 سر سبک آن حضرت در آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است
 کند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است
 که ابو بکر پیش از آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است
 ابو بکر را تقدیم کند تا آنکه که در آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است

در آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است
 او از آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است
 کند بود آنکه که در آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است
 یک دست بر دوش حضرت امیرالمؤمنین نهاد و دوش دیگر بر دوش سید مرتضی نهادی روایت است
 بکنند بر زمین تا بدرجده رسید چون به حرم رسید رضی الله عنهما پس بر او چون او بر
 میخیزد با ناله کف و آن دست که در دوش میخیزد نموده بود بر دوش رضی الله عنهما
 المؤمنین و رضی الله عنهما در آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است
 است فرموده که در آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است
 عید و از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است
 رفیق العقب چون در آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است
 باشد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است
 علماء اهل البیت که در آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است
 عایشه را هم چون آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است
 عایشه از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است
 مشورت و فرموده ابو بکر که در آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است
 فرموده ابو بکر که در آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است
 که است کند که ابو بکر در آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است
 نتواند که در آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است
 کرده باشد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است
 با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آن است از آنکه که در آن است از آنکه که در آن است

بگردد و باز کرد و در حدیث رود و بعد از یک سال کوه رحمت نماید و طواف کند
 کند و روزی که توخت فرماید و باز بگردید رحمت نماید و این شریک است
 نوشتند و بعضی از ایشان را که در نماز و نماز است حضرت مسالمت الله علیه حضرت
 رسالت در آن جناب دست حضرت امیرالمؤمنین کوفه در سایه درمی که آنجا نوشتند
 بخلاف از رسول الله صلوات الله علیه بر شمشیر و دیگر بر شمشیر یک نفر بر شمشیر
 فریضت است به هم یکبار با این نیکو است و شمشیر منزه است و با آنکه
 فریضت از حضرت است آنکه در فریضت بود که گریه می نمود و فریضت است
 بعد از حضرت امیرالمؤمنین نه بود که در شقیال فریضت بود و این را با آنکه حضرت است
 بموجب فریضت رسول الله صلوات الله علیه فریضت است و در فریضت چون در نماز است
 بجا بنشینان فریضت نمود و در وقت نمود و گفتند علی بن ابی طالب از آن حضرت است
 فرمود تا ما کجا بنشینیم از هر کون با پیشان نهاده از جهت فریضت است
 امیرالمؤمنین علیه السلام و اولاد خود و پس از آنکه در وقت رسول الله صلوات الله علیه
 شد تا از آن که گفتند از رسول الله صلوات الله علیه و اولاد خود و حضرت است
 رفتند و حضرت است که حضرت رسالت الله صلوات الله علیه فریضت نمود
 بنام موی که در آن مویان منزه شد حضرت را نمودند و خدا و اماکن و مویان فریضت
 و اینهم اینان بنموده اینان در حضرت است که در کجا خود حضرت است و در ظاهر
 نماز است و در فریضت حضرت است که در وقت نماز است امین که در وقت حضرت است
 که ساعتی با من کرده بودید نمودید اکنون چون انهار نماز است و توبه میکند و در آن
 است که کند که در وقت نماز است و در نماز است که در وقت است و در وقت
 باشد و از انهار است از نماز است و در نماز است که در وقت است و در وقت است

کشف کرمات امیرالمؤمنین علیه السلام

از آنکه

شود و یکشنبه خود بر این می برنجی که حضرت رسول الله صلوات الله علیه در آنجا است که
 بعد از آن که حضرت کرد و بعد از آنکه آنکه در وقت نماز است که در وقت نماز است
 و این است که حضرت است که در وقت نماز است که در وقت نماز است
 طوافی است که در حدیث است رسول الله صلوات الله علیه و اولاد خود و حضرت است
 در هر وقت که در حدیث است که در وقت نماز است که در وقت نماز است
 از آنکه خود را بر کوه است که در وقت نماز است که در وقت نماز است
 و گفت این است که در وقت نماز است که در وقت نماز است
 اینهم فریضت است که در وقت نماز است که در وقت نماز است
 اینان است که در وقت نماز است که در وقت نماز است
 حکمت است که در وقت نماز است که در وقت نماز است
 گفت است که در وقت نماز است که در وقت نماز است
 بشود و طواف کوه در وقت نماز است که در وقت نماز است
 نمودند و در وقت نماز است که در وقت نماز است
 حضرت رسالت است که در وقت نماز است که در وقت نماز است
 بود که در وقت نماز است که در وقت نماز است
 با آنکه در وقت نماز است که در وقت نماز است
 که گفتند با این رسول الله صلوات الله علیه در آن سال چون از حدیث است که در وقت نماز است
 همه الله صلوات الله علیه در آن وقت نماز است که در وقت نماز است
 داد و باش که در وقت نماز است که در وقت نماز است
 در حدیث است که در وقت نماز است که در وقت نماز است

زود و صدق است اما کفایت آنکس که در آن کفر نشاندگان که در آنجا با مردم حضرت است
 صدقه الله و الا است که در بدایت اسلام نیز از او صدق است و مراد از صدق یعنی این
 طایفه است که در آن ^{صحن} است از او صدق غیور بود و اکثری بر وجهی از مغزین برین کفر نشاندگان
 از جا با صدق رسول است از صدق علی است پس باین امر بدست اهلان قرآن
 ظاهر شد و کذب اهلان کفر کفر از حضرت رسول خدا بود که در طایفه اهل بیت است
 ظاهر است که در آن کفر است که در آن است که بران که حضرت رسول است صدقه
 او را و طایفه اهل بیت که در آن کفر است از حضرت رسول الله صدقه و الا در آن کفر است
 مذکور که در این بودی درین باب ظاهر است و در بودی چنانکه در شان حضرت امیرالمؤمنین
 علیه السلام و انعام که در آن کفر است از حضرت رسول الله صدقه و الا در آن کفر است
 که رسول الله صدقه و الا کفر است از صدق و فاروق خواجه و سینه خبری در آن کفر است
 ابو بکر این دعوی کرده باشد و کفری از حضرت رسول الله صدقه و الا در آن کفر است که در آن کفر است
 البته او این دعوی کرده است که **روایت کرده** که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آن کفر است
 صدقه الله و الا در آن کفر است از حضرت رسول الله صدقه و الا در آن کفر است
 اکبر را از انصار و اهل بیت است که در آن کفر است که در آن کفر است
 نمود و صدق کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است از حضرت رسول الله صدقه
 علی و حضرت امیرالمؤمنین را از صدق کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است از حضرت رسول الله صدقه
 خدای و مسلمانان کفر است از حضرت رسول الله صدقه و الا در آن کفر است که در آن کفر است
 ان هذا اول من استیج و هذا صدق اکبر و هذا فاروق خواجه و هذا جویس است
 و اول صفائی یعنی حضرت اول کی گویند بان آورد و حضرت صدق کرده است باین
 کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است

و امیرالمؤمنین را جویس گویند و حضرت اول کی که در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است
 طایفه اهل بیت که در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است
 صدقه الله و الا در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است
 اکبر و جویس و فاروق خواجه و این است که در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است
 بوم القیامه یعنی زود باشد که در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است
 اگر است و در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است
 معنی کند و در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است
 کج بر فرقه اهل بیت که در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است
 بودن و مسلمانان با اهل بیت که در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است
 صدقه الله و الا در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است
 من استیج و اول من استیج و اول من استیج و اول من استیج و اول من استیج و اول من استیج
 بنده است یعنی اول من استیج و اول من استیج و اول من استیج و اول من استیج و اول من استیج
 که آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است
 علی اول کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است
 و او صدق کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است
 و در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است
 که در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است
 موسی است که در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است
 یعنی صدق است که در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است
 بی روی چشم است که در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است که در آن کفر است

که این کتب در مدینه را که بر او برده است حضرت است و آن است که یکی در کتب اربعه
 و آن است که از آن برود و بعضی در سنه ۱۰۰ هجری که از عهد انبیا است که آنست که
 این ابوالعباس بول نامند و او را بنام ابوالعباس که بزرگوار است و او را بنام ابوالعباس
 و تقدیم است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که از آن ابوالعباس علیه السلام
 که در سنه ۱۰۰ هجری در مدینه بود و او را رسول او و هم صدیق کبریا که در بعضی از آن که یکی در کتب
 کوی یونانی است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در سنه ۱۰۰ هجری از مردم ناکند
 و در حدیث صحیح وارد است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون در مدینه آمدند
 و کوفت موت برین سخن که در حدیث این است که این خطاب کرد که ای مدینه و این خطاب
 با مردم کوی که آن کلمه ای در مدینه است و در این زمان بود که مردم کوی که کتب
 و چکس را از حدیثی که از حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که
 و ابو العباس که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه فرموده صدق و حجرت
 فی هم من ابوالعباس که کتب است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که
سجده چهارم در بیان اعلان دعوی کرده اند که آن که با حق و صدق است
 سوره در شان ابو کریم آمده جدا که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که
 این است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که
 زلال ایمان بود که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که
 بجا که با مردم است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که
 در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که
 صاحب حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که
 اطفال صبار از آنکه بخواهد او را در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که

مکتوب خود را بر او برده است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که
 پشت بود که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که
 گفت که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که
 بعضی آن در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که
 نزد صاحب کتب است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که
 گفت که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که
 ابو العباس که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که
 و آن در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که در حدیث است که در حدیث است که
 این آیه است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که
 که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که
 که یک در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که
 و بعد از آن که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که
 زود باشد که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که
 طایع کند که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که
 و این سخن که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که
 و استی و خود را استی که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که
 گفته نمود که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که
 که اسان که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که در حدیث است که

و اتفاق نماید یعنی حضرت ملازاده ای بود که از وی از مردم مدینه نقل کرد
 و نقل کرد که در آن شب که در آنجا بود عبدالمطلب و قاصد که از آنجا
 ای ایستادند و آنرا از مدینه نقل کردند که در آن شب که در آنجا
 الطاف و انصاف است بر آنکه گفت برضای قاصد است و آن را که از آنجا
 که در آنجا است و آنرا از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 فاطمه که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 ای ایستادند و آنرا از مدینه نقل کردند که در آن شب که در آنجا
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 در آنجا است و آنرا از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 نمود و در آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 که در آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 نه بود و در آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 ابوالمصعب را در آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 برای طلب و آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 ابوالمصعب را در آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 کردن آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 علی الحارثی را در آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 دعوی نقلی است از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 حجت و آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که

و این سخن بطول است و حال و احوال این قول است بطول است **فصل**
 کردن آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 و این سخن بطول است و این سخن بطول است و این سخن بطول است
 کرده اند حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از آنجا که
 و در آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 زود و در آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 و در آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 موصوف باشند که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 نشسته بود حضرت رسالت الله صلی الله علیه و آله و سلم از آنجا که
 حضرت از حضرت رسالت الله صلی الله علیه و آله و سلم از آنجا که
 نه بود و در آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 نه بود و در آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 که بود و در آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 سید و در آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 زبیده اند و در آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 اگر گویند سید و در آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 نقلی هر که در آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 برین باشد و در آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که
 در آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که از آنجا که

در سیرت دست راست خود را بر کوه و در دست چپ خود را بر دست راست
 بنفش بود و گفته اند که این حدیث همان کتاب است که است از حضرت
 نبی بوده و حکم آن بر اینست که در این سنه و در این سنه و در این سنه و در این سنه
 اول روز حضرت سالت الله علیه و آله فرموده اذ دردی علیکم حدیث تا حدیث
 واقف فایستاده از او و دردی علی ایطو چون حدیث کتاب الله است حج شد
 در روز آن در حجب باشد و تمام **حج چهارم** در روز آن در حجاب که روایت کرده
 که حضرت امیرالمؤمنین فرمود و در آن روز که بعد از آن بود که در آن روز که
 امیرالمؤمنین فرمود است که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 است اندر او که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 و السلام از حضرت امیرالمؤمنین فرموده که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 نماید چو گویند که یکی که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 باشد و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 بر کعبه و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 گفت فصل پنج مبارک باشد و اگر در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 و منقح است که حضرت امیرالمؤمنین فرموده که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 کتابت می نمود و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 بیخ آن کتاب را در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که

در حدیث

در حدیث است که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 روایت کرده اند از آن رسول الله که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 ابلی خدیجه **محمد بن حنفیه** در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 صلوات الله علیها و آله و سلم علی ابی بکر و عمر و عثمان و علی و فاطمه و زینب و سید
 سابق بنکر شده و تا در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 حدیث است که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 علی حدیث است که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 الفاضلین و این حدیث در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 و این حدیث در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 بموجبی که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 حضرت امیرالمؤمنین فرموده که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 ابابکر و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 دل فاطمه که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 امر از آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 ضعیف باشد در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 دین و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 خود را می دهد و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 آن کتابها را که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 نفس او قوی است و یک دلیل بر آنست که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که
 در روایت این حدیث در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز که

نصف

سین کوی بر ویسب بک ترک منانست سید سادات درین سعاداد کرد تا جزئی صدق
 بناید او کسی را که بخل با من است باشد بگویند تو اندوید که بخل هزار دینار یا هر چه در
 اتفاق نماید که در آنست در یک هم قدر بودی که بر هر چی قدر نباشد بگویند تو اندوید
 و بنا اتفاق نماید و کت اجماع است که حضرت امیرالمومنین علیه الصلوٰة والسلام
 بسبب آنکه جزیره قوس نماند چون آن در اقامت قطعه جذب و طعنه در حق او می باشد پس
 و تم و امیر ایثار که حضرت امیرالمومنین علیه الصلوٰة والسلام را در تمامه در شان آنحضرت و بیان فضیلت
 و عجزت و وفات و کی اهل برادرینار حضرت سداخبار اتفاق و ایثار نماید بگویند
 بود که حضرت ملک خدا در شان او آیه فرستد چنانکه در شان محسنا امیر شیرین
 اگر بسبب آنکه بسبب آنکه با سدا که اتفاق افتاد از در قرآن این آیت ذکر فرموده الیوم
 احوالهم یا انما سألوا بولسوزن باشد یا یوم الاخر لا بد و آنچه شش روزیم در بیان
 و عدم محبت این جنس سوزنی کافرت همانجا الباری خداوندان بقول **ما محمد بن**
 در بین مردم محبت بجز در است که اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود ملک یا ابابکر
 من یصل الی من اسی جنی بدستی که توای با او اول کسی باشی که در روز و بهشت از ما من
 جنی بر او که حضرت منقول است بگویی که بعد از من در قبری و سلم و دو دیگر علم را این است که
 خود را در آورده اند و محمد نام که کسب است و در است که اند از حضرت امیرالمومنین که در روز
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله با من گفت: علی دل من بر علی بن ابی طالب و الحسن و الحسین
 من ایمان و شایان و فریضه خلف از او جبار و شایسته من در این میان ای علی اول کسی
 بهشت در روز من بشم و تو در حقن چنین علیها الصلوٰة والسلام و زمان ما از چاه دست
 چسب با مانند و در است با خلف مذوق با مانند و شوق با مقص با مانند و چون این
 مخالف و کذب خبر آنکه ابابکر دل من بر علی بن ابی طالب است در کتب با مانند و کتب

دستستان او است کرده اند فرموده است درین نوشته اند با شکست می باشد حضرت انکه
 یا ابابکر اول انسان رویست کرده اند فرموده است که سید فرموده اند صحیح باشد و متفق بر
 الطیغی از منم ان بیخ حبت بطریق اهل کتب بهشت زود **محبت** بجز در فرقی هم
 محبت آنچه در است کرده اند که حضرت سید انبیا و رسولین صلی الله علیه و آله و آله
 فرموده فی ثانی قوم فیم ابوبکر ان و هم سینه یعنی سزاوار است قوی را ابوبکر
 در بیان ایشان باشد که عین ما و این را است نماید این جنس بر بگویی
 که ضم در است کرده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده و سلو خلف که بر حق است
 فضیلت ابوبکر است که در منم است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
 که اند را بعد از من که سید نبیین قوا فرموده که بر تقدیر است خبر ابوبکر از جمله فاسقان باشد
 و دلیل بر عدم محبت جنس بر نه که حدیثی است که فاسقان در است کرده اند که حضرت
 صلی الله علیه و آله فرموده انما ابی بکر یوم باهم اقدیم ایدیم چون بر فرم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
 بجز در فرموده که یکی از اعدای اهل بیت است تا نبیند و هیچ یک از اعدا بر او بر او یکی از فضیلت
 و فرموده که هر که در این ان که اند که با است یا بکلیف نمودن ابوبکر با است از فرقی
 باشد و سینه جز با نبی قوم فیم ابوبکر ان و هم فرجام است و شایسته است زمان شوق
 صلی الله علیه و آله در است دست بعد از وفات او را پس بر تقدیر است خبر مذکور با بد که حضرت
 رسول الله صلی الله علیه و آله و اولی حضرت ابوبکر است کرده باشد که است که بمقتضای آیه انما ابی
 با بر نمودن اشک لایق نباشد که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله با است که بدانی قوم
 ابوبکر ان و هم سینه و حضرت خود با وجود او است که **محبت** در حق ابوبکر
 کتب بگردد است کرده اند که بعد از ان که در هم با ابوبکر است کرده بود و مذکور است که
 مستقیق فی قوم حضرت امیرالمومنین علیه الصلوٰة والسلام در جواب او گفت که ملک رسول الله

مکتوم ما علی الله استعین فی رضات ازواجنا چون مرده نازل شد
رسول الله صلی الله علیه و آله از ایشان استرال نمودند که در اتفاق بر سر طوطی
که اگر کسی کتب نما بر سر طوطی کند بدانکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از جانب حضرت
زینب و دیگره و سخنان کثیره در پیش او در صلح کرد از کتب حدیث معتبره نقل است و با
حضرت اهل بیت ازواج و زکوة از شاق و دست عیب و از بیت که بسیار است
بجز حضرت رسالت الله و گویند که طوطی در حضرت رسالت در عرض خود
گفت حجت کما در حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بر او تقدیم کرده بود تا امت کند آن که
یوسف در حجات و رضا بود که در اتفاق در شان این کتب رسیده اند
ان یک کتب علم **حجت ششم** در بیان جلوان کتب روایت کرده اند که حضرت رسالت
فرموده صاحب انقیاس فی صمدی الاذی حجتی فی صمد ابوبکر ایضا اتفاق حجتی از
در سینه زینب الاکبر من ازادین ابوبکر بنجم بود از حدیث است این خبر از او و بیعت
در اول کتب است اتفاق کرده اند که ابوبکر گفت بر من حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
آیت بود و دست بچشم من از او افتاد که من بهتر از شما نیستم و حال از او و بیعت
بیت کما من کتب یا دروغ بود یا راست اگر دروغ گفت کسی که در حضور می کرد
از همه جبهه در انبار بر سریدانیا و ابرار دروغ گوید فاسق باشد و حق است
و اگر راست گفت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و او بر نعم جبهه علوم خود در سینه
بود و گفت که من از شما بهتر نیستم لکن از کتب و در علم نمانده باشد از برای آنکه الله تعالی
علی استوی الذین یطیرون الذین لا یطیرون و اگر چه مطلق استقام فرموده معنی آیت است که
هر که حال با علم بر این باشد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و او فرموده نوم العالم عباده و
نشود که نوم العالم نیست من عباده و نه الی اهل بس اگر حضرت رسول

صمد علیه و آله رسالت این حدیث فرموده باشد و ابوبکر هم صحابا گفته باشد
که من از شما بهتر نیستم لکن از کتب که حاصل بوده باشد بقدر حد و علم حضرت رسول
صلی الله علیه و آله که حجت از چون علم حضرت رسول صلی الله علیه و آله هم با او باشد
از زویران برتر نباشد رسول الله صلی الله علیه و آله از غیر علم بر است فضل نباشد
بلکه لازم آید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر سر علم و دانش باشد که
علم الله تعالی با او که است فرموده باشد که می آید باشد که او قدر او بگوید
در استحقاق او اهل بیت آن بر است حجت آنکه اگر استحقاق او اهل بیت
نزد آن درستی این مسلم طعن رسول صلی الله علیه و آله باشد گفته اند **حجت ششم** من
بجمله اهل ضاعه: در من مستوجب چنین امتیازم بلکه این منی موجب تقوی الله
تعالی باشد که کسی را در نبوت و رسالت نبوت فریاد که علم را ضعیف کرد اند
و قدر آن خوانند بعد از آن من ذالک علی کما **حجت هفتم** اتفاق کرده اند
دینی که ابوبکر در عرض نبوت در وقت شرح گفت خاشعی می خبر از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله پرسیده بود می **اول** آنکه پرسیده بود می که منی کلام حجت **دوم**
منی آید و فاکتة و آبا حجت **سوم** آنکه از میرانش نصب بود چند است پس
چون بر من ختم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و او فرموده بود که بر علم که خدای غایب
بخت من در کتب ابوبکر بنجم موال که آن ابوبکر از رسول الله صلی الله علیه و آله مستقیم
و ابوبکر است تا مگر ابوبکر باشد از حجت که حال از او و چه مردن شود با ابوبکر حضرت
صمد را صادق میدانند با کذب که از آن حضرت رسالت رسالت سوال کرده
از آن حضرت مسلم حال از رسول الله صلی الله علیه و آله باشد از برای آنکه این خبر موضوع
و است که
هر رسول الله صلی الله علیه و آله بود که بر سر رسالت پس بر تقدیر حجت این خبر از رسول الله

من بود و ای اندک ای ای علی بن عثمان امیر المؤمنین و امام المتقین و قاضی المصلحین
 کسی که سید مسلمانان و امام متقین و قاضی المصلحین باشد افضل و بهتر باشد از
 همه و اگر ایشان بصفت اسامی و توفی بمرغبت باشد در دنیا عالم و امام باشد
 ایشان و اگر ایشان در دنیا است بیست و نه قاضی ایشان باشد و در کتب مخالف و طوب
 مطهر است که بعد از حضرت رسول الله ص حضرت امیر المؤمنین علیه السلام افضل است
 چنانکه در کتب الفصول العشرین است که رسول الله ص کتب است و اولی که در کتب است
 و در روایت که در کتب است و اولی که در کتب است که در اولی که در کتب است
 یعنی اولی که در کتب است و اولی که در کتب است و اولی که در کتب است
 خود روایت کرده و در کتب است و اولی که در کتب است و اولی که در کتب است
 از شیخ خود از ابوالفضل است از حضرت رسول الله ص و اولی که در کتب است
 ابوالفضل که در این مورد است و روایت کرده از مسلمان گفت که رسول الله ص
 مناد الاصلت یکس قال اشک الیوم ان علی بن ابی طالب سید نبی است و اولی که در کتب است
 رسول ص الله ص و اولی که در کتب است و اولی که در کتب است و اولی که در کتب است
 طالب است و اولی که در کتب است و اولی که در کتب است و اولی که در کتب است
 که گفت است ای ای علی بن ابی طالب سید نبی است و اولی که در کتب است
 امر عرض قال رسول الله ص اولی که در کتب است و اولی که در کتب است
 القوم الذین یقاتون کلک منهم من جلال ابوبکر سید نبی است و اولی که در کتب است
 سید نبی است و اولی که در کتب است و اولی که در کتب است و اولی که در کتب است
 من اشاره الله ص سید نبی است و اولی که در کتب است و اولی که در کتب است
 یعنی قولی که در کتب است و اولی که در کتب است و اولی که در کتب است

ایشان که در کتب است و اولی که در کتب است و اولی که در کتب است
 برود از وجهی که در کتب است و اولی که در کتب است و اولی که در کتب است
 آیه نازل شد که اولی که در کتب است و اولی که در کتب است و اولی که در کتب است
 است و اولی که در کتب است و اولی که در کتب است و اولی که در کتب است
 کسی از ان حدیث است و اولی که در کتب است و اولی که در کتب است
 شدی حضرت رسول الله ص و اولی که در کتب است و اولی که در کتب است
 ای ای علی بن ابی طالب سید نبی است و اولی که در کتب است
 خطاب نموده و اولی که در کتب است و اولی که در کتب است و اولی که در کتب است
 خدا ای قاضی المصلحین که در کتب است و اولی که در کتب است و اولی که در کتب است
 و اولی که در کتب است و اولی که در کتب است و اولی که در کتب است
 بموجب وحی الهی که در کتب است و اولی که در کتب است و اولی که در کتب است
 در حقیقت است و اولی که در کتب است و اولی که در کتب است و اولی که در کتب است
 است و اولی که در کتب است و اولی که در کتب است و اولی که در کتب است
 پس با شکی نیست که در کتب است و اولی که در کتب است و اولی که در کتب است
 که حضرت سادات است و اولی که در کتب است و اولی که در کتب است
 در جهت الیوم ذبنا علی السواد و اولی که در کتب است و اولی که در کتب است
 است و اولی که در کتب است و اولی که در کتب است و اولی که در کتب است
 اولی که در کتب است و اولی که در کتب است و اولی که در کتب است
 قرآن و حدیث است و اولی که در کتب است و اولی که در کتب است
 مخالف حدیث است و اولی که در کتب است و اولی که در کتب است

بیترا نسبت حضرت رسول الله گفته حضرت امیرالمؤمنین که با علی بن ابی طالب بود
 و بی بی علی گفت تو آنوقت نیست نمودن نماز خزان است و نیز است جامع کلام
 که کفر و کفر علی است که در اول اسما و کلام است در خلافتان جامع کرده اند که ابو بکر
 فاضلتر از خود بود و در او پادشاه بود که موی بودی در سینه ابو بکر و کفایت که بی گنا است
 شوه فی صدر ابو بکر پس چگونه جایز است که رسول الله علیه و آله و سلم را مینویسند
 او و صاحب او ابو بکر فاضلتر از حضرت امیرالمؤمنین است
 در تحقیق هر صحت خبری که نقل کرده اند که حضرت رسول الله فرموده که اهل
 علی الرجی الا فانی ان یکن قتل علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب را در میان اهل
 کینه است که در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است
 کینه است ان کرده که اهل انچه فرموده اند است که در بی بی است که در بی بی است
 اخذ است انچه است که در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است
 پس چگونه است که در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است
 نمودند و از رسالت نبوت خبر اول کرده اند و هر که از او خدایتان نموده
 نبوت رسالت نبوت فرموده و نیز از آن خبر صحیح باشد حضرت رسول الله علیه
 و آله و سلم فرموده است که در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است
 در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است
 بود و بی بی است که در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است
 جملت انسانیت است تمام شده باشد و در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است
 سواد است که در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است
 و نیز در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است

باشد که او در اول رسالت و لا یزال و در رسالت نبوت تمام شده باشد و اول
 رسول نبوت و وقوع آن حال باشد و رسول الله صیقل و انکه که حال وقوع نبوت بود
 انکه اگر جایز باشد که اندک نماز را که کثرت است و در او نبوت نبوت و در او نبوت نبوت
 بود نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت
 و جود است او همان کرده باشد و بعد از آن اندک نماز را نبوت نبوت نبوت نبوت
 باشد و در انکه لازم است که حضرت رسول الله و در نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت
 باشد و در نظر زلال نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت
 میشود و او را از نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت
 که اندک نماز نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت
 نظار عمل نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت
 و در انچه است که در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است
 از نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت
 بود که قبل از نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت
 باشد و نیز نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت
 نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت
 هر که نماز را که در اول رسالت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت
 مستحق الویست نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت
 در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است
 نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت نبوت
 و بی بی است که در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است

بیترا نسبت حضرت رسول الله گفته حضرت امیرالمؤمنین که با علی بن ابی طالب بود
 و بی بی علی گفت تو آنوقت نیست نمودن نماز خزان است و نیز است جامع کلام
 که کفر و کفر علی است که در اول اسما و کلام است در خلافتان جامع کرده اند که ابو بکر
 فاضلتر از خود بود و در او پادشاه بود که موی بودی در سینه ابو بکر و کفایت که بی گنا است
 شوه فی صدر ابو بکر پس چگونه جایز است که رسول الله علیه و آله و سلم را مینویسند
 او و صاحب او ابو بکر فاضلتر از حضرت امیرالمؤمنین است
 در تحقیق هر صحت خبری که نقل کرده اند که حضرت رسول الله فرموده که اهل
 علی الرجی الا فانی ان یکن قتل علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب را در میان اهل
 کینه است که در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است
 کینه است ان کرده که اهل انچه فرموده اند است که در بی بی است که در بی بی است
 اخذ است انچه است که در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است
 پس چگونه است که در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است
 نمودند و از رسالت نبوت خبر اول کرده اند و هر که از او خدایتان نموده
 نبوت رسالت نبوت فرموده و نیز از آن خبر صحیح باشد حضرت رسول الله علیه
 و آله و سلم فرموده است که در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است
 در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است
 بود و بی بی است که در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است
 جملت انسانیت است تمام شده باشد و در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است
 سواد است که در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است
 و نیز در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است که در بی بی است

Handwritten marginal notes in Arabic script, likely a commentary or continuation of the main text, written in a cursive style.

این جنس مرقی بنده را در اسلک لایحه لایحین که خطابت با حضرت
صلوات الله علیه یعنی با نفس رسا ویم ترا ایتی از برای عالمیان ولایت میکند
حضرت این خبر موعود است اگر بترسد حق این جنس مرقی و موعود آید دروغ باشد
از برای آنکه از عالمیان است و چون سب رسالت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
منسوب است و رسالت از معرفت شده باشد رسول الله از برای او رحمت نبوده
بگویند سب نیست باشد از برای محبت آنکه سب جود رسول الله صلی الله علیه و آله از
منسوب رسالت موعود باشد **مبحث چهارم** در روشن کردن لطلان آنچه گفته اند که
اولی لطلان کان با در بعضی ایام مسلم که امتان نبی مرقی و موعود فیما احد من لایحه
بدستی که شیطان او معجای میگرد و در دم را نخواست موعود در زمان عزت کوراست
هست و نیز سید که از ان نبی کند و آنچه مسلم از ان نبی کرده باشد هرگز لایحه
نبی او کی بان جنس مرقی کند و بان اشغال نماید و لطلان ان مرقی و موعود هر دو
وجه اول حضرت الله تعالی صدمت و چهار هزار بنام بر او بیعت موعود است
و صد چهار کتاب بر انیا نازل شده و انیا در مسین با حضرت رسالتین دوم را
بیعت الله تعالی و عیبت مکرده و انست لبت شیطان و کوفه و ظلم و عصیان نبی موعود
و شیطان نک انوا لایق کوفه و در دم را بمعی و مخالفت امر الله تعالی و قتل انیا
میفرمود و در دم شجاعت او نموده معجای و سنا می و لایحه موقول است نه و یا شیطان
بعضی را از انیا شش چنانکه مشهور است که ذکر باره در میان حضرت از هر طرف
نماند می رسیدند تا دو نیمه و چنان بیچ و دیگر انیا را کشند پس چون قول الله تعالی
شیطان را فرستند و انرا هم را که در انجا میندازند خدا نیز سید موعود از برای رسید **مبحث**
محققست که در زمان مرقی و موعود موعود بعضی مرقی و از شرب خمر و زودی و زنا و لواط و غیره

من انواع الف و شمول نیستند و در ده دست گفته بود مردم را از بعضی معانی
میسنود پس چون زخم بجان مسرور زبان او شیطان مردم را از معجای میگرد
و شرب خمر بود و کی محبت اشغال نمی نموده نبی کردن او مردم را از معجای میگرد
و چنانچه بوده باشد و او با نمر روایت کرده اند در فضیلت او که در زمان مرقی
پس سیر بر زنی بود عایشه شد و شرب خمر نمود و با آن زن زنا کرده و مرقی را در
ست نمود او را صد دره زد و سب از آنکه او را نود و نه زده بود مرقی را از موت است
او را یک دره و یک بز تا صد دره تمام شد پس چون زخم حضرت شیطان در زمان موعود
او معجای میگرد که جهت آنکه کرامت داشته و نیز سید که اگر مردم محبت کنند
ایش را از ان نبی نماید و سب از آنکه او نبی کرده باشد هرگز محبت کسی کند
و بلا شک بر هر بدتر یک زنی شد از مردم آتی پس چون شیطان بر مرقی محبت
امر کرده و از ترسید بطریق او که از ترسیده باشد که اجابت او را معجای او نماید
و این کلیت که اولیا مرقی و فضیلت او را در است کرده اند موجب فضیلت او است که در
جلی است از جهت آنکه روایت کرده اند که بعد از موعود است او را مکرده و یک بز و چرا
صد از کجا میشت و بیست و سب است که مرقی منتقل نموده پس در ده زن بعد از موت
ستون مرقی باشد و بیست و سب است و چهار بنام سنا می شود و بیست و سب است
جلی و سب سنا می باشد **مبحث پنجم** در بطلان جنس مذکور که متفق علی است که در
مردم شرب خمر موقول نیستند و قهر می هستند و الله تعالی در قران فرموده که انما یزکی
ان یقرح فیک العداوة والبغضاء لکل الیه و المسلمون چون بموجب قول الله تعالی مرقی و سنا می
دو معجای شیطانست و در زمان مرقی بود پس چون در زمان او شیطان مردم را معجای میگرد
مبحث ششم در ظاهر کردن عدم محبت آنکه روایت کرده اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

فرموده که ان شیطان بر من میسر نمی آید
این کتب است از جهت آنکه تحقیق که هرگز از خود دور
و شرب خمر و اکل میت و لحم حرام و انواع مسامی و منای حرام که در او
در شان کنی و وصایه شرب نموده درین علم شیطان عالم خسته هم عمل و نیز در
و زید الشیطان ان فی علمه ضلالت لایبدا و حیث استحق عبادت که از دنیا تا خصلت نمود
و سوس آدمی که کنی بود و در اولو الهیست که در دنیا که الله تعالی فرموده فرسوس الایضاً
و چنین در سوس سوس که کلیم الله بود و از اولو الهیست که در دنیا که الله تعالی اجازت فرموده که
بعد از ان یکی از قبیل گشته بود فرمود که بدین عمل شیطان و چنین بود شیطان
منی الشیطان غیب و عذاب و الله تعالی غیب فرموده حضرت سید دنیا که در دنیا که
من رسول غیبی الا اذ انمی الی الشیطان فی بیته در خصم است که سب زول این
بود که حضرت سید عالم البین هم در سجده طوام تا ز میگرد و در جی که شکر آن
عالم بود در حضرت سوال الله علیه بعد از قرارت سوره فاتحه بخواندن سوره الف
شکل شد چون این آیه رسید که و منة الله ان لا اله الا الله شیطان بر زبان
انگار که کفک لوانی العلی ان شامش لرزنی شکر آن که این کلام از حضرت رسالت
بشینه و عظیم تر شد و گفتند که تعظیم شان الله ماکرد و انباشت شکر است این ان
نمود حضرت سوال الله علیه و الله از جانب غیبت سول و معنون شد حضرت
این آیه رسالت که در اولی فلک من رسول و انمی الا اذ انمی الی الشیطان فی بیته
ای قرآن پس بر خصم بر تقدیرت این نیز فرمودی لازم آید که هرگز منبر و فاضل از حضرت سید
و خاتم البین است بهترین انجا بود باشد جهت آنکه زعم این ان الله که جلا بیا و
از یکده و سوس شیطان عوی بنامشند و ص ذکک شیطان از سار بر میگردند

این جنس مغزنی سطل که در کواست از کلام الله تعالی از جهت آنکه مغزین بختند و بر بهیتر
و تواریج اتفاق کرده اند که در روزی الله ابو بر و بر و جمل که گشتند حضرت ابراهیم
و جیسس سنیان بن عاصم در برهه ان عاصم است این ام ام و من و الله تعالی
من بوده ان الذین قولوا اسلمکم و من اتقی لیعان اما استرکم الشیطان لی الخی تا که گشتند
و بهر نیت رفتند در آنکه کلمه اسلام و کلمه ربهم رسیدند شیطان این را از آن
و متقی علم و معرفت فرمود استیمان فی نفس موافق و در کتب و تواریج معلوم است
که در روز نژاد احمد و فرزندین که گشتند بر این صریح بودی با شیطان از آن
بزدی در عین راه او در کوفت و اوقات که کنی بلکه چون خط الفی در مدارت قال عزرا
بود شیطان از کوفتی و چون شیطان کنی بکلی عکس از هم را کنی و الله علم **مستقیم**
در جهان که در عدم هست جبری که فانی است که در آن حضرت سید فاضل هم فرمود
ان الله قاضی الخی علی سائر سبب بدی که الله تعالی فرموده حق را بر زبان تو و شیطان
روایت کرده اند که فرمود ان الخی علی سائر سبب بدی که این جزو معرفت و حقیقت
و دلیل بر عدم حقیقت این برات که زعمی در غیر کتب و در کوفتین در آن بر قول
در کتب احادیث روایت کرده اند که در روز نژاد احمد بعد از آنکه عیاس و حقیقت را ابر که در
حضرت رسالت در شان این ان باب که در شورش کرد ابو که گفت است از آن
گشت که گفت با یکت حضرت سوال الله علیه سخن بر قول که در این است
پس اگر حق بر زبان او موش بودی حضرت رسالت الله از برای او عمل نمودی و بر قول
فرمودی **و دلیل** که بر عدم حقیقت این چرا که در هیچ کجای و اگر کتب احادیث معلوم است
که حضرت رسالت الله در مرض نبوت فرمود انوا بدو ان و کتب انکم کما ه و
الاضلاف بعدی فی اوقات و کذا غدا میا بدو تا از جهت شاکت بی نبولیم که قاطع بود

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
این کتب است از جهت آنکه تحقیق که هرگز از خود دور
و شرب خمر و اکل میت و لحم حرام و انواع مسامی و منای حرام که در او
در شان کنی و وصایه شرب نموده درین علم شیطان عالم خسته هم عمل و نیز در
و زید الشیطان ان فی علمه ضلالت لایبدا و حیث استحق عبادت که از دنیا تا خصلت نمود
و سوس آدمی که کنی بود و در اولو الهیست که در دنیا که الله تعالی فرموده فرسوس الایضاً
و چنین در سوس سوس که کلیم الله بود و از اولو الهیست که در دنیا که الله تعالی اجازت فرموده که
بعد از ان یکی از قبیل گشته بود فرمود که بدین عمل شیطان و چنین بود شیطان
منی الشیطان غیب و عذاب و الله تعالی غیب فرموده حضرت سید دنیا که در دنیا که
من رسول غیبی الا اذ انمی الی الشیطان فی بیته در خصم است که سب زول این
بود که حضرت سید عالم البین هم در سجده طوام تا ز میگرد و در جی که شکر آن
عالم بود در حضرت سوال الله علیه بعد از قرارت سوره فاتحه بخواندن سوره الف
شکل شد چون این آیه رسید که و منة الله ان لا اله الا الله شیطان بر زبان
انگار که کفک لوانی العلی ان شامش لرزنی شکر آن که این کلام از حضرت رسالت
بشینه و عظیم تر شد و گفتند که تعظیم شان الله ماکرد و انباشت شکر است این ان
نمود حضرت سوال الله علیه و الله از جانب غیبت سول و معنون شد حضرت
این آیه رسالت که در اولی فلک من رسول و انمی الا اذ انمی الی الشیطان فی بیته
ای قرآن پس بر خصم بر تقدیرت این نیز فرمودی لازم آید که هرگز منبر و فاضل از حضرت سید
و خاتم البین است بهترین انجا بود باشد جهت آنکه زعم این ان الله که جلا بیا و
از یکده و سوس شیطان عوی بنامشند و ص ذکک شیطان از سار بر میگردند

کرده از دست فرزند نامدیک پسر همد نام و دو دختر زینب و حضرت علی
 و حضرت پیکر از او تمام این نام معنی افق میبودند و بعدی حضرت رعایت میکردند
 و فرزندان خود و نسبت رعایت با اوست آن بود که هر که فقی را تربیت کرد
 نسبت نسبت آن تم بر او نموده اند و چنین اگر کسی فقهی یا کتب یا کتب یا کتب او
 با کتب او کند می گفتند می سواد می خواند نسبت آنکه مولا حضرت که گفت است و در
 علم و مالک و ملک را پس فقی از زینب نسبت زینب و زینب را بگوید می کند و فقی نسبت
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود و نسبت هر دو با نسبت حضرت سادات زینب
 بود که است از بی بی ام ایمن بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون حضرت سادات
 بر بویست میبویست شد در دم را ایضا است الله تعالی و نسبت فرمودند بنور زینب را
 بود و با او نسبت و سادت نمود و بود نسبت و بدست برین با حق که کز کز کز
 و طلاق او بد که در قریش هر نسبت که خواهی بود هم این پس فقی نسبت برین قول کرده
 طلاق نسبت عباد با ابوالحسن گفتند که زینب را طلاق کرده و ابوالحسن با زینب
 با نسبت است و نسبت نموده بود و این این را نسبت برین کرد و گفت که من ترک زینب
 نکند و او را بدیگری تبدیل تمام که نسبت برین را طلاق بداد حضرت سادات
 حضرت دعا کرد این جاست که الله تعالی علی بن علی من کلابک و الله دعا حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله با جاست رسید و الله تعالی شرا برین سلسله که تا او را نسبت که بر سال که
 قریش بشام بر نسبت فرمودند زینب را و سواد که بر هر کس که نسبت بر نام او می کرد
 امیر قاضی میگذاشتند در آن سال که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 کرده بود نسبت بر نام خود بر آمد ابوالحسن گفت من زینب میگفتم که حضرت زینب نام رود نسبت
 در نام شام برین ساری باشد و حضرت سادات و آدعا کرده که الله تعالی شرا برین سلسله

و من نیست هم که دعای که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در شان او کرده با جاست متوجه
 او را با کس که اندر جمعی از قریش که نسبت متوجه نام کرده بودند متوجه شدند که نسبت
 فاطمه نسبت چنانکه نوعی نمایند که در راه او در میان فاطمه باشد و در میان
 نسبت از اول نمایند چنانچه در جوامع او بارها میباشند مثل جمله و حق فاطمه جوامع بارها
 علیه فاطمه نسبت و معنی باشد و می گفتند او نمایند و نیز بارها در جوامع فاطمه بر علیه فاطمه
 و نسبت از اول شرط و فقهی در فقه فاطمه ابوالحسن داد و عده با حق را برین نسبت
 شام شد در راه مردم که فاطمه می گفتند که در فاطمه نسبت و نسبت فاطمه نسبت
 در پیش از نسبت در نسبت که نزول نموده بودند نسبت می یاد و از نسبت با و از مردم و کز نسبت
 کجا در نزد نسبت از میان هر بر بود و کز نسبت و سادات از نسبت
 جدا کرد و بگوید و بگوید که فاطمه زینب است با نسبت با نسبت با نسبت با نسبت
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم او را بنی ابی العاص داده بود اما مسعود و اسلام خود را بنیان نسبت
 و در نسبت کرده بر چون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان بر مشرکان فاطمه نسبت و از نسبت
 نسبت برین را نسبت آوردند یا ابی بر کز نسبت ابوالحسن را نسبت و هر کس از آن که کز نسبت
 و متعلقان او از نسبت او فاطمه نسبت و در ۱۱۱۱ باز میزند از جمله که نسبت می
 نسبت بر نسبت داده بود نسبت ابی بر نسبت سادات تمام نسبت نسبت فاطمه نسبت
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آنرا بدید نسبت که کز نسبت که نسبت بر نسبت نسبت
 نسبت را با ابوالحسن او گفت این کز نسبت که نسبت بر نسبت نسبت نسبت نسبت نسبت
 بر نسبت نسبت نامی و از برای فاطمه نسبت من ترا آزاد کردم با من هر یک که نسبت که نسبت
 نسبت را نسبت زینب نسبت من آری ابوالحسن را از نسبت پسر می و در نسبت
 نام پسر علی و نام دختر او ابی اسلم و علی در نسبت نسبت نسبت کرده و دختر او ابی اسلم

دشمن که باشد با نبرد با وجود آنکه عارف باشد بگوشت و شکم او پس حق نیک
 رحمت و در حقان رسول الله بود در تقدیری که تقدیر زینب و زینب
 حضرت رسول الله بود و باشد بگویم اگر زینب رسول الله صدمه موجب شرف و فضیلت
 رد کردن او کی را از زینب و در حشر با و نداده مسلم دم و نفس و عدم فضیلت او باشد
 و عجب حدیث در باب سیر و تاریخ اجماع کرده اند و اتفاق نموده اند که ابو بکر زینب
 رفت بخیل حضرت فاطمه ابی ابراهیم را حضرت رسالت اجابت نمود و فاطمه را با
 و عجب عمر علیه السلام از حضرت رسول الله رسالت نمود که فاطمه را بر سر او و حضرت
 رسول الله علیه السلام وقت صل نوزاد او را در نمود و حال که زینب عارف است که ابو بکر
 افضل بود از عثمان پس چون حق است که حضرت رسالت الله ابو بکر و عثمان است که
 نمودند و نمود حضرت فاطمه را با این نماز و هم صدمه آنکه در حشر خود را که بگویم
 فاطمه بود نه عثمان داد و نام آمد که عثمان از ابو بکر و حضرت افضل بود و باشد پس اگر گویند
 افضل بوده ابو بکر و حضرت عیسیٰ ایشان باشد و اگر گویند رسول الله در حضرت رسالت
 ابو بکر و رسول الله در حشر فاطمه در عثمان و در آن حضرت با فضیلت عثمان ابو
 بکر و رسول الله بگویم بر تقدیر بگویم اگر بگویم زینب که هر دو زن عثمان بودند و در حق
 رسول الله بود باشد عیسیٰ شرف و مسلم فضیلت عثمان بنی هاشم **بحث ششم**
 در تحقیق علم حشر است که در ایستاده اند از حفظ و خبر بگویم که در حق حضرت رسول
 در خانه نشین بود دوران او بر نه بود همی از چهار نوزاد حضرت آمدند و دوران خود
 بیوش بنی پس ابو بکر زینب حضرت آمد و حضرت در آن خود را بیوش بنی پس در آن
 در آن حضرت رسالت هم بر نه بود بیوش بنی پس همی بگویم که آمدند بیوش بنی پس همی
 هر دوران رسول الله بر نه بود تا که عثمان چاه چو آن آن ملعون در آن میوزند

را آنها زود بود بیوش بنی چون ایشان زینب بنی کنیم یا رسول الله سب چه بود
 ابو بکر و عمر و عثمان از صحابه زود آمدند و هر دوران تو بر نه بود بیوش بنی
 و چون عثمان لعین آمدنی لیل بیوش بنی حضرت رسول الله صدمه فرموده است
 بیوش بنی لعین لعین لعین لعین لعین لعین لعین لعین لعین لعین لعین لعین لعین
 این حدیث بر عثمان را و بگویم که زینب عارف است که زینب عارف است و حضرت رسالت
 کرده که حضرت رسول الله زود آمدند از کسین الیوم و نیز روایت کرده اند که حضرت رسول
 صدمه زود آمدند و آب روید یا در حمام شما باشد فاطمه در میان بنید و جورت دادند
 بیوش بنی چون تو اند بود که حضرت رسالت صدمه صدمه صدمه صدمه صدمه صدمه صدمه
 با وجود آنکه شما باشند و خود و خود در دم کف جورت نماید و اگر زینب عارف ابو بکر
 و عمر افضل از عثمان در تقدیر هست یا نه از همی ایک که عثمان افضل باشد از ابو بکر
 برای آنکه بر حضرت رسول الله و علی که از عثمان شرم داشته اند و ابو بکر و عمر شرم نداشته اند
 میگویم هر چه بود که ابو بکر از عثمان شرم داشته اند یا علی که از عثمان شرم داشته
 باشند یا عثمانی که زینب عارف است یا او که زینب سب آن از سر نه بود و عثمان اصل
 و بگویم بسیار با علی که نمود و فضائل که در برایشان یعنی یا و که از ایشان عزیزی
 با علی که از او استقامت منتهی نمودند و از آن است از او شرم داشته و چون حق از این جزا بود
 شد مشهور است این جزا صدمه باشد **بحث هفتم** در ظاهر کردن اهلان آنچه او است کرده
 که عثمان بگویم شرفش از او علم و بهال علم و در او از پیش سر و کتبت که حضرت رسول
 بوزار تو که حضرت در حشر عارف است که حضرت آن کتبت تمام عثمان داده بود
 ارباب حدیث از این حدیث و اصحاب سیر و تواریخ روایت کرده اند که در حق حضرت رسالت
 صدمه بوزار تو که حضرت بخت هر چه هزار سوار با حضرت بود بیوش بنی از سادات

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم درین تواریخ سبب توکل از ایشان را می بایست است
 و بخت هرگز آن نیست هرچند که اندک و خوار اصحاب را یاری دهد و دولت و استیلا
 سواد ایشان را بقدر الواسع بینا کرده اند و تقویت نماید خوار باطل را در او راه دهد هرگز آنجا
 بقدر الواسع تقویت و اعانت نخواهد نمود و همیشه با سببها و از جمله بی نشان شدن
 بداد حضرت است که هرگز از او دور و دور از غیبا و اقیما است. عاقبت
 اعانت خوار و ضعیفان و دشمنان همگشته و کبر و جلال الهی آنست و موافق دولت کرد
 که عثمان نیز از دولت شتر چیزی نگردد و بدو باشد و این دولت شتر نیز از دولت عثمان است
 پس خردی که چنانکه اینان را دولت کرده اند مسلم بر ایم که عثمان دولت شتر
 دولت شتر او دولت بر سر او شده باشد غایت آنکه اسباب چهار صد کس از قدری
 که هر دو کس بیشتر می سوار شده و اینها بر قدری که بعیت ریده باشند و ثابت کند
 عثمان همگشته و چگونه توان گفت عثمان بجز جیش السواد که است و پنج هزار سوار بود
 بجز از با کمان بود در دولت شتر با وجود آنکه در غیاب سوار است و اصحاب بعیت فلان
 سر و قوا و دولت کرده اند که درین تواریخ حضرت رسول الله نیز توکل جمعی از ایشان
 و صحابه بر نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و مسالت نمودند که ایشان را تقویت کند و کلام
 و آنچه اسامی است نمایند بسیار بجای و چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 که ایشان را باین اسامی نامیدند که از خود که از جهات گفتند و در مدت توکل نمایند
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را تقویت نمود و در جمعی که از نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 و بمن زلی خود در جهت بنامند و سبب از جهت آنکه من سفید بودند از قوت توکل
 حضرت الله صلی الله علیه و آله و سلم و در کفر نموده آنجا است و در سوره توکل درین آیه
 و لا علی الاصل و لا علی الذین لا یجدر و ان یخون حرم الوفا و الله و رسول و لا علی الاصل من الله

و الله یخون و لا علی الذین اذنا انک لعلکم قلت لا بعد اهل کلمه و قد یخون بعض الناس
 جزایا بکجه و یخون و یخون ارباب و یخون و یخون و یخون و یخون و یخون و یخون و یخون
 حضرت رسول الله نیز توکل بر دست عثمان ابرو و بی بود از جمعی چون بخت
 می را که از سبب بود و در عهد و زاد و اول و اولی اندک شدند و از جهت قوت توکل
 و از شرف خدا رفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که در بخت نمود و چون باشد که
 بختش بر سر بود و **بختش** در بیان عدم حجت آنچه روایت کرده اند که حضرت
 رسد و من از برای برود و حجت لاجله فاشترت بها عثمان من قال و جعلها
 بیضا و لعلها لعلها یعنی هر که بگوید چه در حد و حجت او را بختش چنانچه
 و فاعلها لعلها از برای مردم سبب بود و بندگان این جز که عثمان طاعت
 کرده اند بختش و کلام بر ایم که عثمان برود و در حد و حجت او را بختش
 که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده باشد که هر که برود و حجت او را بختش
 آنکه اگر بختش روایت کرده اند با بختش برود و آنکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 شتر او را بختش و حجتش بود و بی با بختش است و خدا در آن ذکر نمودی
 او را بختش بودی بی با بختش بر الواسع که فرمودند از جهت آنکه از بختش
 روید و فاعلها لعلها بکلمین و تم و ایضا را نمود و حضرت الله صلی الله علیه و آله و سلم
 در دست آن بسیار من و خود و از غنای بیت و من بختش و فاعلها لعلها
 و بختش بر میزان آن بود و خدا نمود و ایشان را بختش است و او را بختش بود و فاعلها
 بالذکر و بی فون و با کان شمره مستطرا و بطول الطلح علی بیتکین و ما و ایضا
 لعلها لعلها در حد و حجت او را بختش است و لا شکرا انما خاف من ربنا و ما عبوسا قطرا فوکل الله
 شتر ذلک لعلها و فاعلها لعلها و در حد و حجت او را بختش است و ایضا را نمود و حضرت
 الله صلی الله علیه و آله و سلم

پسر و سر بر سر بر روی دکانها لوجه الله بر مردم بل کرده باشد بوی خوشی
 رسول الله درین بیست نفرین شده بوی از برای او بیست در دنیا که در عار جهان است
 البته الله تعالی وقت آن ذکر فرمودی چنانکه مقاب انصاف شمره که الله لوجه الله انرا
 علم نموده و ذکر آنست برود و نیز هر کس که از او پیش آن خالی نماند و او بر شسته ضعیف که از عثمان
 متقی بیست نباشد **بجانب** و غایب هر کس که در علم حجت نبوی کرده است که در آنکه
 عثمان در ایم و دنیا بر تریب از زود حضرت سید ابراهیم که حضرت فرمود و علی عثمان بن
 عثمان ماضی بود بدین بیست نفرین بن عثمان هر چه کند بعد ازین فکر بر او که در آن
 و علم حجت این جنس نبوی است که کمال بر آن بیست از آن که مراد آن باشد که پیش
 بعد ازین از افعال شریک است بیست آن ماضی و صفت بود و اگر گویند که مراد آنست که
 کن از بیست و احوال ماضی و افعال شریک است بیست در جواب کج که گفتی است که هر
 احوال ماضی و افعال شریک است بیست از او فرمود او را تو اب باشد و بیست نفرین
 بیست و احوال ماضی و افعال شریک است بیست در جواب کج که گفتی است که هر
 عثمان کجند بیست که هر مردم درین معنی با او سازند و اگر گویند مراد آنست که از آنکه
 و بیست و ماضی و افعال شریک است بیست از او فرمود او را تو اب باشد و بیست نفرین
 کرد و گویم بر تقدیر هر کس که لازم آید که حضرت رسول اندر صیغه عورات و ماضی و بیست که گفتی
 بر سر مردم مردم کرده اند بر عثمان علیه السلام فرموده باشد بیست که او در ایم بود
 چندین بیست از او در این بیست و منضم کج باشد و اگر گویند حضرت رسول است
 بیست که بیست است که بعد از آن شریک و بیست از افعال شریک است بیست از او فرمود او را تو اب باشد
 فرمود در جواب بیست که هر کس که علم است از او در **وجه اول** که چون رسول الله صلی
 که بعد از آن بیست شریک و بیست از افعال شریک است بیست از او فرمود او را تو اب باشد

و بیست نفرین

دختر و بیستایه بوده باشد بواسطه آنکه بر هر مرد متقی است که هر کس شریک از او فرمود
 و بیست نفرین که از حضرت رسول است و بیست نفرین که از رسول الله است
 باشد که بعد از آن شریک و بیست نفرین از عثمان ماضی و افعال شریک است بیست از او فرمود او را تو اب باشد
 بعد بیست با فایده و بیست بوده باشد در رسول الله صلی که گویند که بیستایه بیست است
وجه دوم که بیست نفرین و بیست نفرین و بیست نفرین از افعال شریک است بیست از او فرمود او را تو اب باشد
 در زمان امارت و او این حکومت خود چندین مرتبه از بیست نفرین گفته اند با زود حضرت صلی
 گفته اند حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در چندین روز که از او فرمود افعال شریک است
 نموده و اب و فرزند که بیست رسول الله و در آن روزها افعال شریک است بیست از او فرمود او را تو اب باشد
 در آنجا بود تا این که برای افعال شریک است بیست از او فرمود او را تو اب باشد و بیست نفرین
 و بیست از او فرمود او را تو اب باشد که بیست نفرین از افعال شریک است بیست از او فرمود او را تو اب باشد
 میسالت که بعد از آن بیست شریک و بیست نفرین از افعال شریک است بیست از او فرمود او را تو اب باشد
 و بیست از افعال شریک است بیست از او فرمود او را تو اب باشد و بیست نفرین از افعال شریک است
 در آنست که بیست از افعال شریک است بیست از او فرمود او را تو اب باشد و بیست نفرین از افعال شریک است
 و مردان را که رسول الله از او فرمود بیست از او فرمود او را تو اب باشد و بیست نفرین از افعال شریک است
 بیست از او فرمود او را تو اب باشد که بیست نفرین از افعال شریک است بیست از او فرمود او را تو اب باشد
 میسالت از عثمان علیه السلام بعد از آن شریک و بیست نفرین از افعال شریک است بیست از او فرمود او را تو اب باشد
 و بیست از افعال شریک است بیست از او فرمود او را تو اب باشد و بیست نفرین از افعال شریک است
 و بیست از افعال شریک است بیست از او فرمود او را تو اب باشد و بیست نفرین از افعال شریک است
 فکر کرد که بیست رسول الله که در آنجا خراج حکم بن العاص و در آن خطا بود باشد که
 این افعال کند با خلاف که بیست از افعال شریک است بیست از او فرمود او را تو اب باشد
 باشد و در آن وقت از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم **بجانب** در توحیح علم
 حسنی که در آنست که در آنکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که آن کس که بیست نفرین

۱۸۲

التمهة في زبدة ادوية
مجانسة في اربعة اقسام
التي هي في اقسامها
التي هي في اقسامها



